

نامه
مردم



۱۲

در این شماره

		خصوصیات مبارزات اجتماعی در شرایط امروزی ایران
۱	حسین ملک	طالب اف
۱۰	—	در باره انتقاد و ماهیت هنر و زیبایی هنری
۱۱	احسان طبری	اشاره - يك نامه و پاسخ آن
۳۶	رحمت الهی	کارگر بیمار - از د. ه. لارنس
۴۱	ترجمه صادق جو بک	پیروزی بر سرطان
۴۸	ترجمه آملی	شب در کشتزاران (شعر)
۴۹	نادر نادرپور	فلسفه بی اعتقادی و لاقیدی - ی. فرید -
۵۰	ترجمه کاظم آملی	نظریه کوانتا
۵۹	دکتر رضا رادمنش	در پاسخ خوانندگان
۶۷	—	فلسفه افلاطون و ارسطو
۶۹	خلیل ملکی	چگونگی روابط تولید پس از جنگ اخیر
۷۴	مهندس زاوش	کتابهای نو
۸۵	—	فهرست شش شماره ای (۷-۱۲)
۸۸	—	پشت جلد

طرح از مؤبدعهده

طالب اف

مردم

چند تذکره اداری

- ۱ - در آخر این شماره نیز فهرستی از مطالب شش شماره ۷ تا ۱۲ گذشته ایم که اگر خوانندگان بخواهند آنرا جداگانه جلد کنند دچار اشکال نشوند.
- ۲ - همانطور که ملاحظه می فرمائید این شماره از حیث حروف و طرز چاپ از شماره های پیشین بهتر شده است. این روش در سال آینده بوجه بهتری دنبال خواهد شد.
- ۳ - روز اول مهر بمناسبت پایان اولین سال مجله، جشنی از طرف «دوستان مردم» بر خواهد شد. طرح نظامنامه «انجمن دوستان مردم» در همین جلسه ریخته خواهد شد. جریان جشن و طرح نظامنامه در شماره اول سال آینده درج خواهد گردید.
- ۴ - شماره اول سال آینده برای کسانی فرستاده خواهد شد که حساب سال قبل خود را با دفتر مجله رسیدگی و تصفیه کرده باشند.
- ۵ - بدکارهای پرداخت نشده نمایندگان حزبی مجله وادر صورت تاخیر و تکامل در تصفیه آنها، به مقامات صالحه حزبی گزارش خواهیم داد.

فرعی استراتژی و تاکتیک مبارزه يك حزب پیشرو را در برداشته باشد مستلزم مطالعات وسیع و عمیقی در کلیه شئون مختلف اجتماع ایران می باشد و اینکار از حوصله يك مقاله خارج است اما بعهده حزب ما است که چنین کاری را بکنند و روی همین احساس است که از دو سال پیش اقداماتی در این زمینه شروع شد و اینک با جدیت خیلی زیادتری ادامه دارد. اما تا بدست آمدن نتایج این مطالعات که بایستی وقت زیادتری به مبارزات مایه دهد در این مقاله کوشش خواهد شد که برای طرح مسئله چند نکته مهم را یادآور شویم و نیز از يك جهت دیگر، یعنی درک موقعیت ایران در رکورد مبارزات جهانی، که تاثیر مهمی در مبارزات اجتماعی مسا دارد و گرچه نتیجه آن مطالعات تاثیر مستقیمی در این موضوع ندارد ولی مطالعه و بحث روی خود این قسمت هم شاید نیسی از تمام کار نباشد، این مقاله می تواند برای طرح موضوع مفید واقع شود. باینجهت در این مقاله دو قسمت جدا از هم را مورد مطالعه قرار میدهم.

- ۱- خصوصیات مبارزات طبقاتی در موقعیت امروزی جهان
- ۲- شرایط خاص ایران و موقعیت مادر بین مبارزات جهانی

خصوصیت مبارزات طبقاتی در موقعیت امروزی جهان

الف- تاریخ مبارزات زحمتکشان حاکی از تحولات عمیقی در تکنیک شرایط عمومی این مبارزات است. ترقی و تکامل صنایع و ایجاد وسائل ارتباطی تاثیر بسیار مهمی در چگونگی این مبارزات داشته اند. در شرایط صنعتی ضعیف گذشته این مبارزات اولاً بعلت نبودن مناسبات و همبستگی های مادی و معنوی و ثانیاً بواسطه نبودن وسائل ارتباطی کافی بین ملل نمیتوانسته است از کادر يك مبارزه محلی خارج شود و امروز بعکس:

- ۱- متور گزیدن سرمایه ها و پیدا شدن واحدهای اقتصادی جهانی که در نتیجه سر نوشت توده های وسیعی را بیکرشته عوامل واحد مربوط میکند
- ۲- ایجاد طرق و وسائل ارتباطی وسیع که امکان ارتباط اندولوژیسی و تشکیلاتی و تاکتیکی را بوجود آورده.

۳- تکامل نیروهای تولیدی و پیدایش شرایط سرمایه داری مستعمراتی که مستقیماً تمام مبارزات را در کشورهای مختلف در جهت معینی رهبری می کند و حتی سر نوشت ملل عقب مانده و متفرقی را بهم مشروط مینماید.

باین علل مبارزات طبقات زحمتکش و اسیر در تمام جهان وابستگی تمامی بهم پیدا کرده است. بطوریکه امروز دیگر بایستی از تمام این مبارزات به عنوان مبارزه در يك دستگاه صحبت کرد. بدون در نظر گرفتن این عامل مهم، هر گونه بررسی در اوضاع و شرایط داخلی ایران یا هر کشور عقب مانده یا متفرقی دیگری نادرست است. معهداً نباید تصور کرد که تنها در نظر گرفتن موقعیت ایران در شرایط عمومی مبارزات جهانی میتواند راه

مبارزات ما را تعیین کنند. يك نفر مبارز اجتماعی بخوبی میدانند که برای موفقیت در کار خود قبل از هر چیز بایستی بطور عمیق اجتماع خود را از تمام جهات و جنبه‌ها بشناسد ولی قطعاً این شناسائی بایستی بادر نظر گرفتن شرایط محیط مبارزه‌ای که اوضاع و احوال جهان و مبارزه دیگر مبارزین اجتماعی مشخص آن است مورد استفاده قرار گیرد.

بند امکان جهش های اجتماعی

ارتباط اقتصادی محکمی که بین متروپل ها و مسافرات بوجود آمده باعث گردیده که از نظر اجتماعی و مبارزات اجتماعی، ملل شرقی و عقب مانده و مستعمره بعد زیادی بیک دیگر مربوط شوند.

بطوریکه می توان آنها را در داخل یک دستگانه اجزائی دانست که هر گونه تحول اجباراً بایستی شامل همه آنها شود. در این دستگانه هر تحول، متوالود عواملی است که مربوط به هر دو قسمت می باشد بنابراین، نتایج هر تحول نیز نمیتواند در یکی از این دو قسمت تاثیر کند در حالی که دیگری از این تاثیر برکنار بماند. بهمین جهت است که کشورهای مستعمره ولو خیلی هم عقب مانده باشند، با وجود اینکه ممکن است از نظر مراحل تکامل اجتماعی بیایه های بلندی رسیده باشند چون در جریان تحول مجموعه ای قرار میگیرند که در یک قسمت آن عالیترین مراحل تکامل سرمایه داری پیوده شده است و خود این مراحل تکامل تاثیر (عینی) «اثر کتیف» از لحاظ صنعتی شدن کشور عقب مانده و پیدایش کارگر متری و بالا آمدن سطح تولید، و ذهنی «سوژ کتیو» از نظر پیدایش جنبش های کارگری و برانگیخته شدن احساسات ملی) زیادی در شرایط کشور عقب مانده داشته است. چه خود این مراحل با شرکت موثر کشور عقب مانده فراهم آمده، خواه ناخواه کشور عقب مانده را نتایج زیادی از تحول این مجموعه عاید میشود.

بعضی ها سوال می کنند آیا میشود از فراز برخی مراحل اجتماعی برید ؟ جواب این سوال را بایستی در خصوصیت تحولات اجتماع سرمایه داری مثبت جستجو نمود. زیرا در شرایط اقتصادی امروز (امپریالیسم) هر کشور امپریالیست در مراحل عالی تکامل سرمایه داری مجبور می شود سرمایه های مولد مستعمراتش صادر کند و این عمل باعث می شود که صنایع با تمام خصوصیات تکامل یافته خود در کشور عقب مانده وارد شود. بنابراین طبیعی است شرایط تحول در این کشور عقب مانده با شرایط عادی تحول در کشور متروپل بکلی تفاوت میکنند. در متروپل سپر عادی تحول، فاشیسم و اختلافات سرمایه داری بوجود آورده در صورتی که در کشور مستعمره بدون اینکه از نظر محلی استمداد داشته باشد رژیم سرمایه داری را با تضادهائی بیشتر از آنچه که در خود متروپل وجود دارد و بنابراین تحرك بیشتری به مستعمره میدهد، قبول کرده است. همین عامل بین کشور مستعمره و متروپل تضادی ایجاد می کند که خود یکی از عوامل موثر تحول است. بهمین جهت باید انتظار داشت که کشورهای عقب مانده و مستعمره، بین مدارجی را طی کنند که کشور متروپل

گذرانیده است . چه هر دو آنها توأماً برای ایجاد يك تحول بایستی همکاری بکنند . بنا بر این خیلی روشن است که مستعمره عقب مانده بهیچ شکل نمیتواند از نتایج تحول بزرگی که در دستگاه سرمایه داری روی می دهد بمناسبت عقب مانده گی اش دور بماند .

در اینجا اهمیت همکاری پیشروان نهضت های اجتماعی در متروپل ها و مستعمرات و همبستگی سر نوشت توده های زحمتکش کشورهای صنعتی و ملل عقب مانده و اسیر آشکار میگرددد .
(مادر همین روزها شاهد همکاری صمیمی توده های زحمتکش انگلستان و هندو فرانسه در راه آزاد کردن ملل مستعمره این کشورها هستیم)

چ- مبارزات حساب شده

تکامل علوم مرتب دوش بدوش تکامل اقتصادی بشر و مبارزات شدید و مستد اجتماعی و طبقاتی پیش امکان داد که خود واجتماع خود را بهتر و روشن تر بشناسد و بعنوان يك عالم ، ناظر عملیات خود باشد . تجزییات قرون و تاریخ دور - و دراز مبارزات ، زمینه ای بدست داد که بتواند مورد مطالعه قرار گیرد . این هسا باعث شد که امروز علم اجتماع مثل هر علم دیگری متکی بیک سلسله تجربیات و ملاحظیات باشد . در عین حال با کشف قوانین علمی که در تمام شئون طبیعت ، منجمه اجتماع ، یکسان حکم میکند ، امروز دیگر علم الاجتماع و علم مبارزه زندگی مثل علم فیزیک و بیولوژی قابل اعتماد شده است . در گذشته احتیاجات مادی و شرایط محیط ، مبارزاتی را کور کورانه بتوده های زحمتکش تحمیل میکرد ؛ ولی امروز دیگر این مبارزات کور کورانه و حساب نشده نیست . بلکه با فورمول ها و قوانین علم الاجتماع بخوبی از موجود بودن شرایط معین میتوان نتایج معین را پیش بینی کرد و برای تسریع آنها فعالیت نمود . امروز خیلی از مسائل بفرنج اجتماعی که روزی برای بشر جزء اسرار دست نیافتنی بود و همیشه او را در شك و تردید نگاه میداشت حل شده . بشر امروز با ایمان علمی به لزوم مبارزات اجتماعی و جهت پیشروی آن نگاه می کند (آنهایی را که در جهت مخالف سیر طبیعی قرار دارند بساین حساب نگذارید و لولاینکه از لوازم ضروری و وقوع این مبارزات هستند) از این گذشته تجربیات زیادی که از مبارزات گران قیمت توده های زحمتکش در گذشته بدست آمده گنجینه ذیقیمی را را بدست ماداده که جز با این قیمت کزاف و در مدتی باین درازی بدست نیآمد . این گنجینه امروز ما را در هر مشکلی رهبری میکند . این گنجینه علم مبارزه ، علم زندگی ، و علم پیش بینی آینده است . بنا بر این یکی از بزرگترین خصوصیات مبارزات طبقاتی در شرایط امروز جهان هشیاری ایسن طبقات در چگونگی و ایمان بلز و م مبارزه است .

د - مرحله اصلی تحول در جهان

وقتی شرایط مادی و زمینه های فکری پیدایش يك تحول بزرگ در مساعده

ترین کشور مهیا شد؛ در آن کشور شدیدترین مبارزات بین عناصر مترقی و دستگام حاکمه ارتجاعی آن کشور در میگیرد. در این مبارزه برحسب امکان های دنیائی عناصر نظیر، از کشورهای دیگر نیز شرکت می کنند. اگر این تحول در نوع خود برای اولین بار صورت میگیرد تمام جهان کهن برای خفه کردن انقلاب بدستگام حاکمه کشوری که دستنوش انقلاب شده است از ترس دامنه دار شدن انقلاب و نفوذ آن در کشور خودشان کمک می کنند (انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکبر). ولی پس از پیروزی یکی از بزرگترین خصوصیات این قبیل تحولات این است که راه را برای کشورهای دیگر صاف تر میکند. ملل دیگر، برای رسیدن به هدف هائی که کشور اولی با آنها رسیده است احتیاج بمبارزائی که در آن کشور شده است ندارند. چه هم از نظر تجربیاتی که در آن کشور شده است غنی تر هستند و هم از نظر تمسادل قوای جهانی و کمک های مادی و معنوی که از کشور مترقی دریافت خواهند داشت. کوشش های بعدی در کشورهای دیگر برای هم آهنگ نمودن دنیای عقب مانده بامترقی ترین کشور جهان است. مبارزاتی که کشورهای عقب مانده برای ایجاد هم آهنگی در پیش دارند از خیلی جهات سهل تر و آرام تر است. روشهای انقلابی هر چند خصوصیت انقلابی خود را از نظر تبدیل مناسبات اجتماعی و تولیدی حفظ میکنند اما شدت خود را ناکند و زیادی از دست میدهند.

بعد از انقلاب کبیر فرانسه در حقیقت انقلاب سرمایه داری در جهان امری بوقوع پیوسته بود. دیگر کشورها فقط میبایستی خود را با این انقلاب و نتایج آن هم آهنگ میکردند. حالاً هم نمیتوان انتظار داشت که تمام کشورهای دنیا بمرحله سرمایه داری برسند و انقلاب بورژوازی را بگذرانند تا این مرحله جنبه جهانی پیدا کند. چه در خود این مرحله سرمایه داری (عقب ماندگی کشورهای زیادی، از شرایط حتمی است.

تعمیم آنچه که در بالا گفتیم روی ایران از وظائف هر جمعیت پیشرو و مبارز در ایران است. بدون یک چنین کاری و نیز بدون تکمیل آن از راه مطالعه وضع خاص ایران، مبارزه همانطور که در بالا گفتیم بی براندمان خواهد بود. در پائین چند موضوع را از خصوصیات اجتماعی ایران طرح می کنیم و تکمیل آنرا موکول به نتیجه رسیدن مطالعاتی که در دست است مینماییم و سپس موقفیت ایران را در کادر مبارزات بین المللی فقط مورد توجه قرار میدهیم بدیهی است مطلب بسیار بزرگ است و این مقاله جز اینکه خطوط برجسته ای از یک طرح بسیار بفرنج زارسم کند کار دیگری نمیتواند انجام دهد.

ایران خمود و عقب افتاده - یکروز کشور ما بزرگترین و نیرومندترین کشور جهان بشمار میرفت و از دو امپراطوری بزرگ ایران و روم که در آن زمان در جهان حکومت می کردند، کشور ما هم از نظر قدرت و مترقی بودن تمدن و هم از نظر وسعت خاک و نیروی ارتشی در درجه اول اهمیت قرار داشت ولی حالاً اینطور نیست و کشور ما در ردیف کشورهای بسیار عقب افتاده بشمار میرود. مقصود

سایر طبقات نفوذ کرده است. با وجود تنفر و انزجار عمیقی که مردم کشور ما نسبت به سیاستهای استعماری دارند معیناً برتری او را روی ایران «طبیعی» میدانند و خود را در مبارزه با آن ناتوان می‌بینند. بر خوردی که طبقات مختلف نسبت به سیاست استعماری دارند خیلی متفاوت است. همانطور که در بالا گفتیم عده‌ای از جوانان ما بعلت احساسات بی‌منطق شوینبستی خود و تحت تاثیر تبلیغات دامنه‌دار دستگاه دولتی گول ظواهر را بخوبی خورده و اصلاً عامل استعماری را در ایران نمی‌بینند.

۱. سماطریق حاکمه - آنها یکی که در دستگاه دولتی شرکت دارند و پست‌های حاس را اشغال کرده‌اند، طبق برنامه دقیق فاسد شده اند لزومی ندارد فساد آنها فقط از جنبه مالی باشد. بدون اینکه از کسی مدارك کافی از جهت رسوائی هایش در دست نباشد امکان اینکه بمقامی برسد نیست. این سیاست عمومی مستعمره طلبان است در اداره مستعمراتشان. باین جهت کوچکترین امیدی بدستگاه حاکمه نمیتوان داشت و امکان استفاده از این دستگاه نیز بهیچوجه وجود ندارد. چه هر قدمیکه بطرف یک جریان مرفقی بر داشته شود خواه ناخواه بضرر کلی دستگاه است. من خود شاهد فاسد شدن بهترین استعدادها در چند مورد بوده‌ام. در عین حال اشخاص بسیار معدودی یافت میشوند که در مقابل این فشار ایستادگی کرده‌اند. این موضوع را برای اینکه جای فرار باقی‌گذارده باشم نمیگویم این افراد از تعداد انگشتان دست تجاوز نمیکنند و علت اینکه موفق شده‌اند در دستگاه نفوذ کنند از این جهت بوده است که سیاست استعماری بغیال اینک شاید آنها بارسیدن بمقامات عالی عالی و سپس تهدید به ازدست دادن آن مقام تسلیم شوند یا آنها اجازه احراز مقامات را داده، بعضی تسلیم شده و خیلی خوب تفرقی کرده اند بعضی دیگر تسلیم نشده و در نتیجه طرد شده اند.

۲ - تجار و سرمایه داران - بعضی ها مدافع این نظریه هستند که می‌توان سرمایه داران و تجار داخلی را تشویق کرد که پشتیبان استقلال اقتصادی کشور باشند تا از این راه خود آن ها منافع بیشتری ببرند و آن سودی را که نفوذ اقتصادی بیگانگان در ایران میرود خود تصاحب کنند. این نظریه صحیح نیست. هر چند ممکن است کسان بسیار نادری یافت بشوند که واقعا تحت تاثیر احساسات میهن پرستانه چنین فکر کنند اما این ها استثنائاتی است که بهیچ وجه نمی‌توان روی آنها بسا یک قاعده کلی را حساب کرد. زیرا سرمایه دار بیش از همه بمنافع شخصی خود علاقه مند است. او حساب میکند بهترین و سهل ترین راه این است که فروشنده کالای خارجی باشد یا برای خرید مواد اولیه دولتی کند و از مزایم و پشتیبانی آنها نیز برخوردار شود. مخصوصاً بادر نظر گرفتن قدرت اقتصادی انحصار های بزرگ جهانی و ضعف قدرت مالی ناچار خود را تسلیم آنها میکنند. از این گذشته دولت هیچگونه مساعدت جدی در این راه نمی‌کند بلکه برای بکار انداختن سرمایه های تولیدی و حتی برای صدور کالا بخارج اشکال تراشی های عجیب و غریب می‌کند. پس چه بهتر است که تاجر پول خود را

۷ - امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا خود را سریعاً و ممتلاً بر علیه این پیشرفت عمومی آزادی در جهان مجبور به حمله می بیند . دست و پا هائی که در این زمینه شده است نتایج درخشانی بشر نرسانیده .

۸ - امریکا و دیگر سرمایه داران جهان بلا فاصله پس از پایان جنگ خواستند با تحریکات خود جنگ دیگری بر علیه شوروی بر پا کنند . اما عوامل ایجاد کننده جنگ همه در دست آنها نبود و مقاومت ملل از این تحریکات جلو گرفت .

۹ - پس از اینکه سیاست اتمی آقای ترومن مفری نشان نداد ، سیاست دولار که از مدتی پیش حتی از زمان جنگ مورد استفاده قرار گرفته بود به پیش کشیده شد و اینک برنده ترین اسلحه امپریالیسم جهانی است که میخواهد فاشیسم را در همه جا مستقر کند و ملت ها را تحت انقیاد خود بکشد و جهانی را بر علیه شوروی مسلح سازد .

اما این سیاست هم موفقیت زیادی پیدا نکرد . ولی این سیاست ، استراتژی جبهه ارتجاعی جهان را برای پیروزی های این سیاست مشخص می کند . در تشریح این استراتژی وضع بالکان و خاور میانه که ایران ما نیز جزء آن است اهمیت بسزایی دارد .

با در نظر گرفتن شرایط گفته شده در بالا ، وضع ایران از نظر استراتژیکی بهتر روشن میشود . ایران کشوری است که از سالیان دراز یکی از بهترین تکیه گاه های امپریالیسم انگلستان بوده و در این اواخر در ضمن عقب نشینی عمومی انگلستان تقریباً تسلیم سیاست دولار گردید .

همانطور که در بالا گفتیم شرایط عمومی مبارزه در هر کشور عقب مانده بستگی تام به سیاست حاکم بر آن کشور دارد و چون سیاست حاکم بر کشور ما سیاستی است که امپریالیسم انگلستان و امریکا میخواهند و اعمال میکنند ، ما چاره ای جز تشریح این سیاست و وضع آن در مقابل عوامل مخالف ، و امکان استفاده هائی که در این میان جنبش های داخلی ملت ما در شرایط خاص خود میتواند بکند ، نداریم . باین دلیل در آخر مقاله چند سطر را جمع به این موضوع تخصیص می دهیم و با وجود نقص های زیادی که درین خلاصه هست فعلاً بحث را تمام می کنیم .

در مقابل موقعیت فوق الذکر دولت شوروی هم سرحد ما است و قسمت های حساسی از خاک او در نزدیکی مرزهای ما و در تیررس مخالفین او که ممکن است در خاک ما بر علیه او خیالی در سر پیخته باشند قرار گرفته است این تقابل به کشور ما موقعیت استراتژیکی حساسی می دهد .

از این گذشته نفت کشور ما نظر معافل ذی ملاقه جهان را جلب کرده است و خود عامل بزرگی در چگونگی وضع سیاسی و اجتماعی ما شده است . این دو عامل ما را در خط اول جبهه مبارزه دنیوی قرار داده است . بهمین علت وضع و خصوصیت مبارزات اجتماعی ما شکل خاصی پیدا می کند . ما در عین حال

طالب‌اف

اینهمه که دربارهٔ رجحان مشروطیت گفته اند و نوشته اند در کمتر جایی از «طالب‌اف» نامی برده شده و یا کمتر کسانی میدانند که تا نثر نوشته های او در تحریک مردم زمان بسوی عقاید مشروطه طلبی و آزادی خواهی چقدر زیاد بوده است.

«طالب‌اف» خود از توده های مردم بیرون آمده بوده است، در مدت اندکی که بوسیلهٔ کتابهای خود چنان مشهور شد که بقول مرحوم کسروی در تاریخ مشروطه اش «تنها بنام ارج شناسی از کوشش های پیشین او نوشته هایش او را به نمایندگی دورهٔ اول از تبریز انتخاب کردند.» درحالی که خود او از این داستان هیچ خبری نداشته.

از مقدمات فکری نهضت مشروطیت در ایران و انقلاب فکری لازمی که می باید قبل از آن بوقوع پیوسته باشد، در تاریخ چیزی نمی توان نشان داد. تنها مسئلهٔ قابل ذکر تحرکی است که نوشته های همین مرد در کتابهای خود بنام «مسالك المحسنين» و «احمد» در مغز مردم ایران ایجاد کرده بود و آنان را آمادهٔ کار می ساخت.

«عبدالرحیم طالب‌اف از مردم تبریز و چنان که خودش نوشته بسر درودگری بوده که در جوانی بققاز رفته و در آنجا با کوشش ورنج، دارائی اندوخته و بعد در ولادی قققاز به گوشه نشینی پرداخته. این مرد دانشمند می بوده و از فیزیک و شیمی و ستاره شناسی و مانند آن آگاهی بسیار می داشت و کتاب هایش بسیار است...» - نقل از تاریخ مشروطهٔ کسروی -

بمناسبت جشن مشروطیت (چهارده مرداد گذشته) و بخاطر یادآوری نام این مرد بزرگ و موثر در همنوعان زمان خود طرح عکس او را در پشت چند مجله بچاپ رساندیم. امیدواریم در آینده بتوانیم در مقالهٔ مفصلی، بیوگرافی کاملی از او و شرح دقیقی از آثارش بیاوریم.

بقیه از صفحهٔ ۹

که باید دشمنان ملت خود را که کاملاً به امپریالیسم جهانی تکیه داده اند بگوییم و در نتیجه بمنافع آنان لطمه بزنیم موظف هستیم که از امکان دادن به تحریکات جنک طلبانه پرهیز کنیم. همین موضوع است که کار ما را دشوار می کند. و ما را در مقابل وظائف سنگینتری قرار می دهد.

اینها بودند خصوصیات کلی مبارزات اجتماعی کشور ما مخصوصاً در آن قسمت که مربوط به موقعت ما در کادر مبارزات جهانی است.

قطعی است همانطور که وعده داده ایم پس از مطالعه در شرایط خاص این کشور که خوانندگان مجله نیز میتوانند ما را در این کاریاری کنند می توانیم در نظریات خود تصمیمات لازمه را بپذیریم و نقشهٔ کار خود را دقیقتر رسم کنیم.

دربارهٔ انتقاد و ماهیت هنر و زیبایی هنری*

۱- توضیحی چند دربارهٔ انتقاد و شرایط انتقاد کننده

راجع به فرنجی و پیچیدگی مسائل مربوط به فن انتقاد همینقدر باید بگویم که تا امروز اتحاد و توافق نظر کامل میان نقادان پیدا نشده، حتی راجع به تنظیم مطالب مورد بحث اختلاف نظرهایی موجود است و بهمین لحاظ چنانکه مجلهٔ «ادبیات شوروی» خبر میدهد در کشور شوروی بزودی کنگره‌ای از نویسندگان و نقادان و مورخین ادب و صنوف مختلف هنری تشکیل خواهد شد تا راجع بقواعد فن انتقاد و قوانین علم زیبا شناسی (استتیک) توافق نظر حاصل گردد. حتی در بارهٔ تعریف انتقاد همین اواخر بحث‌هایی شد. یکی از نقادان شوروی تاریخ ادبیات و انتقاد را یکی دانسته. تاریخ را انتقاد گذشتگان و انتقاد را امر مربوط به معاصرین پنداشته و در این مسئله نیز گفتگوهای شده. در ضمن تعریف‌های گوناگونی که برای انتقاد کرده اند از آنجمله گفته اند که انتقاد فن تضاد در بارهٔ ارزش و صفت موضوعاتی است که حاوی زیبایی باشد؛ خواه در ادبیات؛ خواه در هنرهای زیبا.

ماتیو آرنولد Mathew Arnold نظر وسیع تری اتخاذ کرده و انتقاد را عبارت از يك گوشش بیطرفانه برای فرا گرفتن، شناختن، و شناساندن بهترین محصولات دانش و اندیشه دانسته است. ماتیو آرنولد با این تعریف کلیهٔ انواع نقد، حتی نقد فلسفی و علمیرا نیز در نظر گرفته است.

مختصات نقد هنری در زمان گذشته و عصر کنونی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد. سابقاً منقدین بیشتر بتطبیق قواعد جامد هنری و کشف اشتباهات فنی می‌پرداختند. انتقاد آنها راجع بشکل هنری بود و جنبهٔ فرمالیستی Formaliste داشت و حال آنکه منقد امروزی میکوشد تا اثر هنر را از لحاظ ریشهٔ اجتماعی و روحی آن تجزیه کند؛ عواطف هنرمند را ادراک نماید و در نفسانیات او رسوخ کرده. آن را تشریح کند. برای آنکه این تحول عمیق رخ بدهد البته هنرمندان و نقادانی پیدا شدند که از مرزهای قانونی قدم فراتر گذاشتند و دیوارهای قلعهٔ صناعات خمس و معانی و بیان را شکستند و بجز تجویز رازهای روان بشر پرداختند. ولتر فیلسوف فرانسوی یکی از کسانیست که بنقادان دروغین تاخته است. وی مینویسد: «نقادان دروغین گنبد‌هایی از آب‌کینه بین آسمان‌ها و خودشان درست کرده اند. این گنبد‌ها را باید پیش از آنکه خود را

* متن سخنرانی آقای احسان طبری در کنگرهٔ نویسندگان (تیر ماه ۱۳۳۵) که اخیراً در مجموعه‌ای که از طرف انجمن را بطرف فرهنگی ایران و شوروی نشر یافته چاپ شده است. مجلهٔ مردم برای آنکه این بحث را در دسترس خوانندگان خود قرار دهد آفرادر اینجانب نقل میکند.

تحصیل کنند خرد ساخت. فرمول ها در انتقاد نباید بچهارانی بدل شوند. بلکه باید خدمه فرمانبرداری باشند. برای انتقاد درست، وسعت معلومات، تشخیص صحیح، لطافت ذوق، رقت طبع و بالا تر از همه همدردی با هنرمند لازم است.»

در حقیقت پایه انتقاد هنری امروزی بر همین اصول قرار دارد و لذا کیفیت آن با کیفیت جامد و متمصبانه زمان گذشته تفاوت کامل پیدا کرده است. در باره اهمیت انتقاد و نقش موثر آن در تحول و تکامل هنر اجازه بدهید مثل متداول و رایجی بزنم: همان طور که صیرفی در بازار، سرهرا از ناسره تمیز می دهد و جدا می کند و بر اثر بودن صرافان کهنه کار و زیر دست سکه های قلب را زواجی نیست، بهمان ترتیب در بازار ادب وجود نقادانی که به فضیلت هنر بی بیرند و جایگاه والای آن را بشناسند و زیبایی را ادراک کنند و مبتکر را از مقلد و درستکار را از منقلب باز شناسند لازم است. امروز در کشور ما هنر دچار هرج و مرج اسف انگیزی است. هر قافیه پردازی که در کلامش اثری از خلاقیت و ادراک جمال مشهود نیست و برای فهم معنای زندگی و احساس درد وجود Weltschmerz روانش نامستعد است نام شاعر بخود میگذارد. یا هر لفاظی که انکارش مبتدل و مکرراتی بیش نیست و آثارش حتی از قواعد معموله هنر عاریست خود را نویسنده میداند. باید نقادان چیره دست هنردوستی ظهور کنند تا با تازیانة حکمت عالی و معرفت اصیل خود غوغاگران لفاظو متصنعان قافیه برگاز را خاموش سازند و هنرمندان واقعی را بشناسانند. چنین صرافانی باید بیابند تا بر اثر اهمیت آنها تحول و تکامل هنر در کشور ما سریعتر انجام گیرد و افراد عامی از مفهوم درست شعر و مختصات دقیقی هنرمند واقعی با خبر گردند.

تاریخ هنر بمانشان می دهد که چگونه در اثر سخن سنجی نقادان معتبر و دانشمند مانند «بلینسکی» و «دابرولیوف» در روسیه و «سنت بو» و «لابرونتیر» و «فلور» در فرانسه و «پاتر» در انگلستان و هانس لیک (۱) و فیدلر (۲) در آلمان و یولیوس-لانگه (۳) در هلند تحولات عمیقی در سبک و موضوع هنر پیدا شد. در قرن نوزدهم و بیستم توجه هنرمندان بنفسانیات خود و حرکت زندگی و چگونگی جهان بیش از پیش شد. زیرا نقادان، هنرمندان بی خبر- یا با اصطلاح فلسفی مرحوم فروغی ناخود-آگاه (۴) ایام کهن را مبدل بهنرمندانی هشیار و خود آگاه ساختند. در نتیجه تأثیر همین دسته از خدام فرهنگ بشری است که انقلاب عظیمی در هنر بوجود آمد.

نقادان هنرمندان را شناسانند؛ آنها را ترقی دادند و یا از يك شهرت بیجا محروم ساختند. نقادان هنر را ایجاد کردند و گاه در ظرافت و رقت تحلیل

1) Hanslick 2) Fiedler 3) Julius Lange 4) Inconsicent

و تجزیه و لطافت شیوه بیان مانند ویساریون بلینسکی (۱) بر تبه يك هنرمند واقعی رسیدند.

بسا اوقات آنچه يك نقاد از هنر مردم هنرمند در مییابد، خود او ادراک نمیکنند، مطالعه نقادی آن سخن سنج برای خود او درسی است تا در راه درخشان هنرچنانانه- ترییش برود. این شعور و خود آگاهی برتر که درد نیای هنرمندان امروزی وجود دارد از تأثیرات مستقیم نقد جدید است.

در ایام گذشته چنانکه گفته شد نقادی بكمك ابزارهای معین و محدودیکه قواعد و تدابیر هنر نام داشت انجام می گرفت. در این دوران انتقاد دارای دو صفت مشخصه بود:

اول ایجاد حدود و ثغور عبور ناپذیر برای هنر و دوم تعصب در مراعات این حدود. همانطور که امروز در کشور ما برخی از نویسندگان و شعرا دوچار اشکالات بسیاری هستند تا بتوانند قیود کهنه هنری را شکننده در پهنه تازه ای از تخیلات قدم بگذارند، همانطور در اروپا انقلابیون بی باکی در جهان هنر پدید شدند تا توانستند برده از پیش افق های تازه بردارند و جاده های نوینی را در ایجاد جمال هنری بنمایانند. همانطور که آریستکراسی و استبداد فرانسه در مقابل نهضت مردم مقاومت خوین کرد و شکست خورد. همان- طور کلاسیسیسم به عنوان هنر آریستکراسی و فئودالینه در مقابل رمانتیسم مقاومت کرد و عقب نشست.

ارسطو را ممولو مؤسس و پدر فن انتقاد میدانند ولی قبل از او افلاطون و ایسقراتس و اریستوفان در این زمینه تبعات می کرده اند. کمندی « وزغ » از اریستوفان برای مسخره کردن تئاتر های « اورپید » نوشته شده بود. افلاطون در قواعد رتوریک (علم بیان) مطالعاتی نموده بود ولی رساله ارسطو در باره فن شعر که آنرا مؤافین ما بوتیقا (۲) اصطلاح کرده اند و رساله دیگر در باره قواعد ادب که مجموعه ای از معانی و بیان است و مؤافین ما ریطور یقا (۳) اصطلاح کرده اند، نخستین تالیفات مدون و منظم و اساسی بشر در باره قواعد و حدود ادبی است.

مبایده انتقاد در اروپا و کشورهای اسلامی بر اساس تفکرات ارسطو بوده و اصولا انتقاد به چیز تعلق می گرفته است:

- ۱- عدول از قواعد موضوعه در اثر جهل و بی دانشی.
- ۲- ابداع و وضع قواعد بی سابقه و آنچه در هنر امروز Originalité مینامیم.
- ۳- تکلیف در مراعات قواعد که آنرا در اصطلاح اروپائی Surlegislation یا Overlegislation مینامند.

توجه بروح هنری و معنی و مضمون در نقد قدیم کمتر بوده است و البته بحث های مهم و تاریکی راجع بقریحه Ingegno و ذوق و سلیقه و طبع و قوه

راسخه که لازمه فصاحت و بلاغت است می شده که در درجه دوم اهمیت قرار داشته .

قدما قواعد انتقاد و سخن سنجی را تحت عناوین معانی و بیان و عروض و قافیه و بدیع و قرص الشعر و سرقات شعریه و تاریخ ادب و صرف و نحو و لغت گرد می آوردند .

کلام فصیح را عبارت از کلامی میدانستند که عاری از ضعف تالیف و تعقید لفظی و معنوی و کثرت تکرار و تنافر حروف و غرابت استعمال و مخالفت با قیاسات و قواعد ادبی و کراهت در سمع باشد . و بلاغت را عبارت از تطبیق کلام با مقتضای حال میدانستند و برای آنکه هنرمند فصیح یا بلیغ باشد برای او قوه راسخه ای را لازم میشدند . بخصوص معتقد بودند که فصاحت تا اندازه ای کسبی است و بلاغت را نمی توان کسب کرد . در علم معانی از الفاظ ، از حیث افاده معانی ، بحث می کردند و فصول این علم عبارت بود از خبر و انشاء و امر و نهی و استفهام و ندا و مسند و مسندالیه و اطناب و ایجاز و مساوات و موارد حصر و قصر و مواقع فصل و وصل و امثال آن . چنانکه ملاحظه میفرمائید مقداری از مسائل مربوط بصرف و نحو زبان را در بر میگرفته . در علم بیان از الفاظ ، از حیث افاده معنای مجاز و کنایه و استعاره و تشبیه صحبت میکردند . موضوع علم بدیع آرایش های لفظی و معنوی بود . موضوع علم عروض ، تند و سبب و بحر و اوزان شعر بوده . در علم قافیه از قواعد روی وردیف و قوافی گفتگو می نمودند و در همه جا شما با احکام لایزالی روبرو میشدید که نقض آنها گناه ادبی محسوب می شد . این طرز تفکر مدرسی و اسکولاستیک از مختصات محیط جامد و بیحرکت قرون وسطی بود که در اثر نبودن تحولات صنعتی و اقتصادی در حیات و وجدانیات بشری نیز جامد مانده بود . مدت ۷۰۰ سال ارسطو معلم اول و فعال مایشاء جهان دانش بود . جالب توجه اینجاست که ارسطو در زمان خودش چندان جلوه نکرد و پس از مرگ او مکاتب گوناگونی که از حکمت سقراط فیض گرفته بودند شهرت و قبول عامه داشتند . و پس از انتشار مسیحیت نخست افلاطون نام و مقامی یافت ولی چون استنتاجات فلسفی ارسطو با عقاید مسیحی الفت پذیر تر بود ، ارسطو سلطان جهان فکر شد و گفتار این نابغه و این اعجوبه کم نظیر در همه رشته ها سندیت و قاطعیت یافت . دروغای بحث وقتی طلبه ای میگفت : «استاد می گوید» و جمله ای از ارسطو میخواند ، همه اطاعت و سکوت میکردند .

فقط زمانی که در پایه اقتصادی جامعه تغییرات تازه ای رخ داد ، توپ فلاح استوار سنور هارا و بران ساخت و قطب نما رهنمون سفرهای دور و دراز دریا شد و دیده جوینده بشر از پشت عدسی تلسکوپ در فضای بی پایان آغاز سیاحت گذاشت ، تجدید حیات علم و ادب شروع گردید و در پیکر الاهی هنر جان تازه ای دمیده شد .

ما که امروز میخواهیم نتایج تحول چهار قرن اخیر را در عرض مدت

کوتاهی هضم و جذب کنیم ناچاریم که خود را با انقلابات هنری نیز تطبیق نماییم. این بهمان اندازه ناگزیر و احتراز ناپذیر است که تحول به جامعه نوینی که دارای اقتصاد مترقی و متناسب تری است احتراز ناپذیر می باشد. هنری که در دهلین سرای امیران پرورش یافته، ناچار باید جای خود را به هنر عصر الکتریک و آتم بدهد.

نقادان زمان ما همانطور که ولتر آرزو کرده باید دارای شرایط زیرین باشند:

- ۱ - نقاد باید از تاریخ ادب اساطیر و فرهنگ توده Folklore و قواعد زبان و آثار ادبی آگاه باشد و غالب آنها را تحت بررسی قرار داده باشد. اساطیر شکفت و زیبای یونانی و رومی که منبع فیض و الهام برای ادبیات کلاسیک اروپا بود و هنوز نفوذ غریبی در هنرمندان دارد یکی از آثار عالی تحیل بشری است و آموختن آن برای هنرمندان ما لازم است.
- ۲ - نقاد باید مفهوم واقعی هنر را ادراک کند و از هنرهای گوناگون مانند موسیقی و نقاشی و مجسمه سازی و معماری آگاه باشد.
- ۳ - نقاد باید ذوقی جامع الاطراف و یا بقول «ماتیو آرنولد» بیطرفانه داشته باشد.

درد شاعرانه حافظ، شور صوفیانه مولوی، حیرت فیلسوفانه خیام، شوق افتخار آمیز فردوسی، خیال نازک کار صائب را درک کند و بتواند آنرا تشریح نماید. نقاد باید بقول ولتر با روح هنرمند همدردی پیدا کند و یا بقول هردر Herder روح او در روح هنرمند رسوخ نماید و با او Empathie داشته باشد.

۴ - نقاد باید از قواعد فنی و هنر با خیر باشد، زیرا بغشی از این قواعد منطقی است و نتیجه ممارست ذوق سلیم است و عدم مراعات چنین قواعدی ابتکار نیست بلکه باید آنرا نوعی از خرابکاری دانست.

۴ - نقاد باید از علم الاجتماع و روانشناسی و تاریخ فلسفه و مذاهب آگاهی کافی داشته باشد، تا بتواند اثر هنری را از لحاظ اجتماعی و روحی بدرستی تحلیل کند. در این او اواخر مکاتب اجتماعی Sociologique و روحی Psychologique در فن نقادی رونقی یافته است. بدین ترتیب وصول بر تبه ارجمند نقادی مطلب آسانی نیست و بهین جهت در میان نقادان تقسیم کار شده و نقاد نقاشی از نقاد موسیقی جداست و حتی در هر یک از این دو فن تقسیم کار وجود دارد. مثلا کاریک نقاد فقط بررسی آثار رافائل و روبنس و رامبراند و یا بهوفن و واگنر و چایکوسکی است. اینک اجازه بدهید که قسمت اول را تمام کرده باصل موضوع سخنرانی که هنر و زیبایی هنری است بپردازم.

۲ - بحثی راجع به اهمیت هنر و زیبایی

در اینجا مطلب پیچیده، تعریفها غالباً غیر علمی و مبهم و شاعرانه است. با وجود این ما میکوشیم که از میان نظریات گوناگون که هر یک قسمتی از حقیقت را در بردارد نظر جامه تری بیرون آوریم:

بشر پیش از آنکه دانشمند باشد، هنرمند بوده است. حکومت خیال مقدم بر حکومت عقل و تجربه است. مجسمه ونوس ویلندرف و چند نقش ماهرانه گوزن و فیل بر روی عاج و استخوان که از دوران انسانهای گنگ و گرسنه و حیران اورینگناسین Aurignacien و ماگدالنین Magdalenien باقیمانده نشان میدهد که بشر خیالی پیش از آنکه در باره جهان بتفکر فلسفی و منطقی پردازد آنرا تقلید میکرده است. البته هدف انسان اولیه ایجاد یک قطعه هنری نبوده بلکه تصورات خرافی و افسانه ای او را تحریک میکرده است. مثلاً با این کار میخواست گوزن یا فیل را که نقش کرده در اختیار خود در آورد و بدام اندازد. خرافات و ترس از مجهول یکی از محرکین نخستین هنرهای بشری بوده است.

وقتی بتاریخ هنرنگاه کنیم می بینیم که مفهوم هنر در جامعه اولیه بشر با مفهوم امروزی تفاوت کامل دارد. وزن یا ریتم Rhythme که بنیاد موسیقی و شعر است در اثر آن پیدا شده که برای آسان کردن کار و متشکل و منظم ساختن آن مفید بوده است. نقاشی، گاهی برای رد و بدل کردن اطلاعات و گاه نیز برای غلبه بر شکار بود. هنرمندان اولیه شکارچیان سرگردانی بودند که طعمه خود را ترسیم میکردند. رقص غالباً حرکات مخصوص کار را نشان میدهد. رقص استرالیایی جریان کندن ریشه های گیاهان ماکول را نشان میدهد. سرخ بوستان امریکاهر گاه شکار متداول خود را که نوعی از گوزن است نمی یابند، رقصی میکنند که شبیه بحرکات این حیوان است. سرخ بوستان تصور میکنند که با این رقص میتوانند گوزن را بطرف خود بکشند و اگر مدت مدیدی بگذرد و گوزنی پیدا نشود رقص گوزنی سرخ بوستان ادامه خواهد یافت. همان طور که بعضی از علوم تجربی و انتزاعی امروز از فنون زندگی منشعب شده مثلاً هیئت از ستاره شناسی دریانوردان وهندسه از مساحی زمین های زراعتی بوجود آمده. همین طور هنر امروزی (که از آن هدف های کاملاً مادی خود بظاهر دور شده) نتیجه زندگی بشری است. لذا هنر بالاخره جنبه انتفاعی دارد.

ایمانوئل کانت فیلسوف معروف آلمانی با این نظر مخالف است. او میگوید هنر را از لحاظ سود زندگی نمیتوان درک کرد. او با نظریه Utilitariste اهادر هنر مخالف است و حتی میگوید که هنر لذتی خالی از فایده ایجاد میکند و از آن غایتی جز خود آن مطلوب نیست و درک این لذت نیز بدون مفاهیم و تصورات صورت نمیگیرد و ادراکی است کلی.

بیانات بعدی من نشان خواهد داد که نظریه کانت مطابق با واقع نیست و هنر هسته زندگی و یکی از ابزارهای زندگی است.

مفهوم هنر در جریان تاریخ بکلی تفاوت میکند. هنرمندی که مجسمه ونوس ویلندرف را با آن هیئت عجیب ساخته مانند «ردن» و «اپشتین» مجسمه سازان امروزی که تصور پیچیده ای از هنر دارند نمیانندیشیده. «همر» یا فردوسی در حماسه های خود میخواهند مفاخر اجداد را زنده کنند. محرک آنها یک عشق طایفه ای و نژادی است. ولی ولادیمیر مایاکوسکی شاعر متجدد روس میخواهد در وزن و

معنای اشعار خود جنبش و تکاپوی يك اجتماع تازه‌ای را که در حال رشد و ترقی است مجسم سازد. محرك او در این کار عشق اجتماعی و پرستش تمدن و انسانیت است. مایا کوسسکی دربارهٔ آهنگ شعرو تاثیر صوتی (فونتیك) کلمات و چگونگی وزن و بحر و کیفیت مضامین آن دقیقاً و عمیقاً فکر میکند و حال آنکه هم‌رو فردوسی اشعار خود را مطابق قواعد مسلمه و جاریهٔ زمان خود می‌گفتند و تخیلات شاعرانهٔ آنها بطور خود بخود و بدون خود آگاهی انجام میگرفت. رافائل می‌خواهد با کشیدن تصویر عذرا مریم مقدس را تجلیل کند ولی «بیکاسو» نقاش معروف و معاصر اسپانیولی که در فرانسه بسر میبرد با کشیدن تصویر انسان می‌خواهد تمام تخیلات و نظریات فلسفی خویش را در بارهٔ موجودیکه انسان نام دارد بیان نماید.

لئون تولستوی نویسندهٔ بزرگ روس عقیده دارد که هنر محصول تحریک احساسات و هدف آن نیز انتقال احوال نفسانی و عواطف انسانی است. وقتی فردوسی یا حافظ در مرگ فرزندان خود مینالند می‌خواهند اندوه خود را بروح شما منتقل سازند. بقول ولادیمیر مایا کوسسکی، شاعر متجدد روس، انسان میکوشد تا بتاثرات خود شکل و معنی بدهد. «شاعر حجاج احساسات خویش است و ناله‌ها و بانگ‌های خود را با کور مالی و گیچی بشکل سرود می‌تراشد».

این تعریف با آنکه دربارهٔ مفهوم بدوی هنر صدق نمیکند ولی دربارهٔ هنر بمعنای جدید آن صادق است.

در مکتب «فروید» هنر را پنجو دیگری تعریف میکنند. مطابق این مکتب هنرمندان همه کسانی هستند که زجر محرومیت تناسلی را تحمل کرده‌اند و احساسات عقب‌زده‌ای دارند. هنرمند می‌خواهد آن احساسات را نشان بدهد تا زجر خود را جبران کند. هنرمند در عالم خیالی هنر کام می‌گیرد و انتقام میکشد. پس هنر نتیجهٔ میل هنرمند برای جبران عقب‌زدگی تناسلی (۱) است. همچنین ممکن است که هنر وسیله‌ای برای عالیتر ساختن (۲) احساسات هنرمند باشد زیرا بر اثر نتیجهٔ تکامل، تمام نتایج غرائز حیوانی خود را منتهی بصورت عالی‌تری حفظ میکند. با اینکه نظریات این مکتب اغراق‌آمیز است ولی با این وجود نکات تاریکی را روشن میکند.

مطابق تعریف دیگری، هنر فقط يك نمایش یا تجسم (۳) نیست بلکه گزارشی است (۴) که هنرمند از روح خود میکند. هنر از جایی شروع میشود که هنرمند از تقلید مطلق طبیعت دور شود و طبیعت را با روح خود موزون کند مثلاً سمفونی شبانی بهوفن فقط تقلیدی از آهنگهای طبیعت نیست بلکه چنانکه خود میگوید بیان عواطفی است که با آثار طبیعت ارتباط دارد. سانتایانا (۵) هنر را لذتی میداند که عینیت و موضوعیت یافته (۶) اگر بخواهیم این جمله را

- 1) Refoulement 2) Sublimation 3) Representation
4) Interprétation 5) Santayana 6) Objectified pleasure

دقیق‌ترین کنیم باید بگوئیم که عواطف و احوال نفسانی که موضوعیت و مادیت یافته است هنر است .

عمل هنر ایجاد زیبایی است . مقصود از زیبایی در اینجا زیبایی هنریست که کشف ماهیت آن موضوع علم استستیک است . برای آنکه زیبایی هنری را تشریح کنند نظریات مختلفی ای ابراز داشته اند .

در سابق شپهت، منشاء مهارت هنری (۱) بود اگر نقاش یا حجاریا نویسنده میتوانست عین طبیعت و زندگی را مجسم کند آنگاه او هنر واقعی را بوجود آورده بود ولی ایده آل زیبایی با نسلهها و عصرها فرق میکند. زیبایی بهمارت در گزارش و احساسات و انتقال عواطف بستگی دارد . اگر شما در اثر خواندن يك قطعه از آثار مخوف «ادگار آلن پو» نویسنده امریکائی تمام تشنجات نویسنده را حس کردید آن وقت می‌توانید بگوئید آن قطعه زیبا نوشته شده . هر در (۲) ادراک زیبایی هنری را به Einführung یا Empathie تعبیر میکند . یعنی آنکه اگر کسی با آن هنر آشنا شود در احساسات هنرمند رسوخ میکند و آنرا وجدان می‌نماید. از اینجا میتوان دریافت که زیبایی يك قطعه هنری بسیار نسبی است و نه فقط بزمان و مکان و هنرمند و موضوع هنر بستگی دارد بلکه بروحیات کسی که با آن هنر مواجه میشود نیز مربوط است .

یکمرد با نشاط و مثبت و پرکار از خواندن مایخو لیا «های فرانتز گافکا» نویسنده چک یا بوف کور صادق هدایت لذت نمبرد و حال آنکه همین آثار مردمی را که مانند این نویسندگان دارای رؤیاهای تاریک و عجیب هستند می‌لرزاند . یک نفر درویش و ارسته و حیران که سوز عشقی نیز در درون دارد بیشتر از خواندن غزلیات معجزه آسای حافظ لذت میبرد و رنج میکشد تا يك رئیس شرکت تجارتي . در کشور شوروی امروز تاثیر «فئودور داستایوسکی» باندازه ما کسیم گور کی نیست . ما کسیم گور کی عصیان و انقلاب و مبارزه رنجبری را وصف میکند . لذا انسان شوروی او را میفهمد و حال آنکه آن بیمار پهای روحی، که داستایوسکی ، نقاش چیره دست و بی رقیب آنهاست برای انسان مثبت و مبارز و امیدوار امروزی شوروی مفهوم نیست . همین نویسنده در روح خوانندگان دنیای کهن که شاهد زوال و سقوطند اثر معجزه دارد .

خواستاران و مشتریان هنر بنسبت آرمان حیاتی و عواطف و مفهوماتی که دارند هنر را ادراک میکنند . اگر دستگاه روحی خواستار هنر، با دستگاه روحی هنرمند هم آهنگ شود آنوقت توافق سلیقه پیدا میشود والا اختلاف سلیقه بروز میکند . پس باید گفت که سلیقه چیزی جز هم آهنگی روح خواستار هنر با روحی که در اثر هنری تجلی کرده است نیست . لذا سلیقه چیزیست که به نسبت معلومات و خصوصیات زندگی و آرمان حیاتی و وضع طبقاتی و شرایط زمانی و مکانی تغییر میکند . فقط آن آثار در فواصل بعیده زمان و مکان مورد قبول است که در

مسائل کلی روح بشری صحبت کرده باشد. تازمانی که رشک و شیدائی و دلبری و وفا و نیاز و امثال آن باقیست آثار نویسندگان کلاسیک جهان که این قبیل عواطف را وصف کرده اند مفهوم و مطبوع است.

من هنر را با زبان شاعرانه که در عین حال حاوی حقیقتی است اینطور تعریف میکنم: هنر نغمه طبیعت و زندگی است که بر تارهای عواطف و احساسات هنرمند نواخته میشود. همان اندازه که طبیعت رنگارنگ و زندگی گوناگون و عواطف و احساسات هنرمند در قشرون و اعصار و طبقات و اجتماعات و نقاط مختلف، متفاوت است؛ بهمان اندازه محصولات هنر نیز متنوع خواهد بود.

پس هنر محصول اجتماعی است؛ زیرا محصول دماغ کسی است که روحیات او را شرایط زندگی محیط ساخته. پس هنر تجریدی و انتزاعی و مجزا از زندگی مادی غیر ممکن است. هنر بهمان ترتیب که یک محصول اجتماعی است یک عامل قوی اجتماعی نیز هست، یعنی در تغییرات و تحولات اجتماعی اثر دارد چه کسی می تواند از اثر عمیق ادبیات عرفانی و صوفیانه ماکه حافظ و مولوی و سعدی شاهکارهای آنرا بوجود آورده اند در روح ایرانی غافل باشد. ولتر و روسو و منتسکیو با هنر خود جاده انقلاب را کوبیدند. نویسندگان و شعرای روس را باید جزء معماران نظم جدید این کشور دانست. ادبیات بشر دوستانه و نوع پرورانه این نویسندگان روح مردم را رقیق و لطیف کرد. «گوگل» رسوائی دستگاه را مجسم ساخت. «چخوف» زندگی مردم کوچک را توصیف کرد. تولستوی عالیترین احساسات انسانی را توصیف نمود. هنر تابع تکامل تاریخی و اجتماعی و مبین روح زمان است. انحطاط هنر همیشه با انحطاط اجتماع موازیست. هنر جامعه ای که در حال زوال است از روی بدبینی است. طبیعت را بصورت گورستان و زندگی را بصورت سایه مرگ مجسم می کند و در این جهان شگفت چیزی دلپسندی نمی باید و حال آنکه همزمان انقلابات اجتماع در هنر نیز انقلابی بروز می کند. در جهان امروز هنر انحطاطی و مایوس و هنر سرزنده و امیدوار هر دو وجود دارد. کایزرلینک، آلدوس هکسلی، هربرت ولز نویسندگان شهیر معاصر در دنیائی خالی از امید دست و پا می زنند.

فلسفه Existentialisme اگرستانسیالیسم هایدگر (۱) فیلسوف آلمانی که نتیجه آن بیدایش مکاتب ادبی جدیدی در فرانسه است نمونه تفکر انحطاطی و شکست خورده ایست که در فرانسه امثال آلبر کامو (۲) و ژان پل سارتر (۳) نمایندگان برجسته آن هستند. کامو معتقد است که زندگی و جهان و تمقل باطل و بیهوده است و برای آن هدفی و غایتی نیست. عصبان نتیجه بی بردن باین بیهودگی جهان و خود کشی چاره آنست. سارتر می گوید که انسان یک مشت عواطف بیهوده است و نفس دائمی می خواهد خود را بنا کند ولی دائماً این بنا فرو میریزد. حقیقتی جز عدم نیست و زندگی

1) Heidegger 2) A. Camus 3) Jean Paul Sartre

رایگان و بیجاست.

در آثار صادق هدایت این تضاد کامل مشهود است. صادق هدایت در محیط باس و ظلمت دیکتاتوری «بوف کور» را نوشته است. صادق هدایت در این کتاب مالخولیایی مایوسی است که بشکفت ترین رؤیاهای باطنی خود پناه برده ولی پس از تحولات اجتماعی، جنگ در دنیا و دمکراسی در ایران صادق هدایت در «ولنگاری» و «حاجی آقا» بدل به نویسنده نقاد و مبارز و سرسختی میشود که هدفها و امیدهای معینی دارد. در مقابل آن هنر مایوس و یا بقول یکی از جرائد ادبی فرانسه «آدیبات سیاه» هنر انقلابی و برهیجانی که برای ایجاد دنیای تازه ای میکوشد وجود دارد. این هنر متحد و انقلابی بنوبه خود نوابهی ایجاد کرده.

«لهمان» یکی از نقادان ادبی در انگلستان در کتاب خود موسوم «بادیبات جدید اروپا» توضیح می دهد که مکتب جدید ادبی انگلستان از زمانی نشأت کرده است که فیلمهای شوروی موسوم به «مصطفی یا پروانه زندگی» و «طوفان در آسیا» در اینجا بعرض آتماشا گذارده شده است.

گر کی و مایا کوسکی در روسیه و آراگن در فرانسه زندهای ادبیات جهان تازه هستند. تاریخ نشان میدهد که چگونه پس از محو فئودالیسم جامعه زنده و امیدوار هیجان عظیمی در هنر بوجود آورد. قرن ۱۸ و ۱۹ که قرن پیدایش صنایع و اقتصاد جدید است قرن رونق هنر است. الهامات هنری در این فاصله زمانی جهش شکفت و درخور تحسینی کرد. لذا ما نباید هنر را دیک سنت جامد و لایتغیر تصور کنیم بلکه باید آنرا مانند باقی آثار روح بشری تابع تحولات تاریخی بدانیم. بیانات آقای حکمت و دکتر خانلری نشان داد که چگونه با پیدایش مدنیت نوین و افکار متجدد ایران هنر ایرانی نیز از قلمه های کهنه خود بیرون آمد و تکامل یافت. در ایران متاسفانه تمدن و هنر مواجه با دیوار استعمار شد و الا همان ملت پراز نبوغی که بزرگترین حماسه سرایان و غزلگویان را بجهان ادب داده است می توانست امروز نیز نوابغ هنری بزرگی بوجود آورد تنها راه نجات هنر درهم شکستن این دیوار است من اطمینان دارم که در عرض نیم قرن آینده ملت ما بترقیات شکفت نائل خواهد شد.

من بروح خلاق ملت ایران اعتماد دارم و مسلم میدانم که هرگاه این روح از قفس تنک خود خلاص شود در آسمان علم و هنر بی اندازه اوج خواهد گرفت.

بطور کلی باید گفت که تحولات هنری تابع تحولات زیرین است:

۱- تحولات علمی و صنعتی - کسی نمیتواند از تاثیر غریب علوم اجتماعی و روانشناسی و مرایا و اپتیک در هنر غافل باشد. رادیو و گرامافون و سینما و تل-ویزیون اینک جزو صنایع هنری هستند. تاثیر در پرتو پیشرفت های علمی جدید

ترقیات شگفتی کرد. رمانهای علمی مانند رمانهای «ژول ورن» و «ولز» و رمانهای فلسفی مانند رمانهای آنتوان فرانس نتیجه بسط معلومات بشر امروز است. پس از کشف قانون انتشار نور در نقاشی مکتب تازه‌ای بنام Chromo-luminisme پیداشد که از برجستگان آن مکتب منه (۱) و سورا (۲) نقاشان معروف فرانسوی هستند. این نقاشان بجای آنکه رنگ را روی شستی نقاشی بیامیزند و سپس بکار برند رنگهای شکسته‌ای (۳) استعمال می‌کنند که ترکیب آن مطابق قوانین طبیی نور اثر مطلوب را می‌دهد. مار کسیم در پیدایش مکتب جدید هنری که باید آنرا مکتب مبارزه و خوش بینی اجتماع نامید تاثیر داشت. فرویدیسیم و کشفیات جدید روانشناسی را جمع بقبش ناخود آگاه، مکتب تازه‌ای در هنر بوجود آورد که منجر بپیدایش رمانهای ذهنی و دماغی (۴) شد. است.

۲- محیط طبیعی و اجتماعی در محصولات هنری تاثیر دارد. شاعر نروژی و شاعر عرب هر دو یکسان سخن نمی‌گویند. تفکرات هنرمند چینی با آمریکائی یکی نیست. محیط طبیعی و اجتماعی که از سرچشمه‌های مهم الهامات است در مضامین فکر هنرمند تاثیر قاطع دارد.

۳- شرایط تاریخی یکی دیگر از عوامل موثر است. فرخی سیستانی داغگاه امیر چغانیان را وصف می‌کند ولی صادق هدایت در کتاب «وقوق صاحب» از دنیای تاریک ساق‌پاها در زیر میز کافه‌ها حرف می‌زند. صادق چوبک عشق یک نفت فروش را بایک کلفت توصیف میکند. بهین جهت است که دنبال کردن روح اعصار گذشته در عصر کنونی دیوانگی است. بقول یکی از شاعران جوان، دیگر گفتگوی کلیله را بادمه نمی‌توان تکرار کرد. زندگی نو سخن و مضمون نو می‌طلبد.

۴- موقع طبقاتی هنرمند در محصولات فکری او تاثیر دارد. «رود یارد کپیلینک» شاعر انگلیسی حکومت مستعمراتی انگلستان را می‌ستاید و حماسه «کامن - ولت» را سروده است ولی «جون کرفرد» سرباز مستمندی از این کشور اشعار خود را درباره انقلاب و کمونیسم گفته است.

«کلودل» نویسنده اشراف منش فرانسوی که بجهای کهنه دل بستگی دارد مداح کاتولیسیسم است ولی اثر آراگن شاعر طبقه رنجبر، از عقایدی دفاع میکند که نقطه مقابل اوست.

۵- مطلب دیگری که در دینامیک و حرکت هنر تاثیر دارد تکامل خود مفهومات هنریست که نتیجه تصادم افکار و سلیقه‌ها و قرائح و اشکال مختلف هنری است. در زمان پترارک، مورخ معروف، توجهی بوصف زیبایی طبیعت نشده این مورخ در شرح لشکر کشی کوهستانی فیلیپ مقدونی ده صفحه چیز مینویسد و از کلیه معابر و گردنه‌ها حرف می‌زند ولی در میان نوشته‌های او کوچکترین توجهی بمناسط طبیعی نیست. از زمان Giotto نقاشی مناظر کوه آغاز میگردد و توجه بمناسط

طبیعت شروع میشود. وسائل امروزی تمدن برای بخش هنر در جهان بسیار مفید است و همین باعث میشود که هنرمندان در هر کجا که هستند از نظریات یکدیگر واقف شده فن و هنر خود را تکامل دهند.

اینهاست بطور کلی عواملی که هنر را حرکت و تغییر میدهد. از اینجا بخوبی میتوان بی برد که هنر بشما معنی محصول اجتماعی است و نمیتواند از اجتماع جدا شود. کوشش کسانی که میخواهند هنر مجرد و غیرمادی (۱) درست کنند و سعی طرفداران L'art pour l'art (هنر برای هنر) بیپوده است. خواهی نخواهی هنر با اجتماع مربوط است و مانند علم و مذهب و سیاست در سر نوشت اجتماع نقش خود را بازی میکند و حربۀ مبارزۀ طبقاتی قرار میگیرد. همانطور که امتیاز با محوریت در نبرد است هنر طبقات ممتاز نیز با هنر طبقات محروم نبرد میکند. هنر تابع تضاد اجتماع است و بهمین جهت بهترین هدف هنر آنست که تکامل اجتماع را تسریع کند، معرفت را بیفزاید، تشخیص را بالا ببرد، فضیلت را بستاند، ریا را رسوا کند، نقاب زرین قبایح را ببرد، عدالت را پشتیبان باشد، مفهوم صحیح زندگی را بیاید، موزد، و امید و نشاط حرکت را تقویت کند.

البته هنرمند واقعی نمیتواند دستوری کار کند و بکوشد که در اطراف موضوعهای معینی هنر خود را ایجاد کند ولی اگر هنرمند بیرو یک فلسفۀ صحیح در زندگی خود بشود بخود قدرت خلاقه و الهامات او در داخل آن فلسفه و آن جهان بینی شکل و انتظام خواهد یافت. شما هنرمندان باید بکوشید و از یک فلسفۀ زنده و حقیقی و امیدوار بیروی کنید تا هنر شما نوشه ارومی بشود نه سم جانگزائی.

عناصر هنر

اکنون وارد مبحث دیگری بشویم که بنوبۀ خود بفرنج و مبهم است و ما باید آنرا تجزیه کرده روشن سازیم. در موضوع هنر چنانکه دیدیم گزارش هنرمند درباره نمودهای زندگی و طبیعت است ولی هنرمندان هر یک آن را با وسایل و ابزاری تعبیر میکنند. گنبد مسیبد شیخ لطف الله، سفونی پتروفن، نقاشی رامبراند مینیاتور بهزاد، فرساک ژیتو، غزل حافظ، تذهیب جلد، مجسمه برنز Benin، قالیچه کاشی، تراژدی شکسپیر، اینها همه از آثار گوناگون هنری هستند.

بقول یکی از متفکرین با وجودیکه موضع حلول الهامات هنری گوناگون است ولی هنر یکی است.

حالا ببینیم که یک اثر هنری بطور کلی از چه عناصری تشکیل شده است. در اینجا علماء استتیک نظریات بکلی متفاوتی ابراز داشته اند. بعضی گفته اند که اجزاء متشکله هنر عبارتست از عواطف بشری (۲)، تعبیر این عواطف (۳) و وزن و آهنگی که باین تعبیر داده میشود (۴). برخی گفته اند عناصر متشکله هنر عبارت است از وزن حرکت (۵) و تناسب (۶) و تالیف (۷). برخی دیگر گفته اند

1) Immaterial 2) Emotion 3) Expression 4) Rythme

5) Mouvement 6) Proportion 7) Composition

که عناصر متشکله هنر اندیشیدن، ساختن و آراستن است. یعنی هنرمند درباره نمودی از نمودهای زندگی و طبیعت می اندیشد و اندیشه های خود را بسکمک افزارهای هنر میسازد و آنرا با زیبایی های لفظی و معنوی می آراید.

نظریه متداولی نبرهست که هنر از دو عنصر تشکیل شده: شکل یا صورت و موضوع یا معنی.

تمام این تعاریف با آنکه نکاتی از حقیقت را در بردارد ولی مبهم و درهم است و جامع و مانع نیست. این تجزیه ها با وجود صحت نسبی بخوبی نمیتوانند عناصر هنر را که بطور بفرنجی درهم آمیخته از هم جدا کند. اینک با استفاده از این نظریه ها تحلیل تازه ای می کنم:

برای ایجاد يك قطعه هنری در طبیعت موادی وجود دارد که عبارتست از رنگ (در نقاشی)، آهنگ (در موسیقی) و کلمات (در شعرو نثر) و خطوط (در رسم و معماری) و حرکت (در تئاتر و رقص). آنها تئیکه در مبحث علم الجمال تجربی کار کرده اند (۱) کوشیده اند تا مبنای زیبایی را در رنگ و آهنگ و کلمه و خط کشف کنند. توجه ببرخی از نظریات این گروه خالی از قایده نیست. بعضی از نویسندگان و علماء ادب نیز بر سبیل تفنن در این زمینه کار کرده اند. مثلا گوته در کتاب خود موسوم به Farbenlehre رنگهارت تحت مطالعه قرار داده یا «هوگارت Hogarth» راجع بخطوط تبلیغاتی کرده است. در مورد آهنگها معلوم است که ترکیب چند آهنگ ممکن است خوش آهنگی یا کج آهنگی (۲) ایجاد کند. دانشمندی بنام هورن بست Hornboste پس از بررسی باین نتیجه رسیده است که خوش آهنگی مربوط بدو اصل است. نخست تفاوت یا عرض بین فواصل صوتی (۳) که امریست کمی و دیگر کیفیت توافقی (۴) که امری است کیفی.

دانشمندی بنام «رشنر Rechner» خطوط را مورد آزمایش قرار داده و باین نتیجه میرسد که هر گاه تناسب ۱ یا ۱/۱ وجود داشته باشد تاثیر آن خطوط در بیننده

خوشایند است. نامبرده این تناسب را golden section یا نسبت طلائی نامیده است.

در مورد رنگها دانشمندی بنام شورول Chevreul تحقیقاتی کرده است و باین نتیجه رسیده که ترکیب رنگهای متضاد و رنگهای مکملی که از لحاظ طبیعی نزدیک یکدیگرند خوشایند است. سیر بودن و باز بودن و طول مدت نمایش و چگونگی تلقین را مورد مطالعه قرار داد و سن و جنس و نژاد و طبقه بیننده را در نظر گرفت و استنتاجاتی از آن کرد که بسیار نسبی و متغیر است. در مورد صدا و کلمات نیز دقتهایی شده است. یکنفر دانشمند آلمانی بنام «کارل اشتومپف Karl Stumpf» در کتابی که بنام Tonpsychologie در ۱۸۹۰ منتشر ساخته میشود سخن گفتن با آواز خواندن یکی است فقط تفاوت در اینجاست که ما هنگام آواز خواندن کلمات مصوت را بیشتر می کشیم. کلمات خوش آهنگ

- 1) Esthétique expérimentale 2) Dissonance Consonance
3) Qualité d'accord 4) Rechner 5) Dissonance d'intervalle

کلماتی هستند که باندازه کافی از حروف مصوتة اشباع شده و حاوی حروفی که تا ناظر آن دشوار است نباشند و سیلابهای آن نیز از دوالی سه تجاوز نکنند ولی درالسنه، خوش آهنگی کلمات تفاوت میکند و همین خوش آهنگی کلمات هستند که عده ای از Styliste ها را بخود جلب کرده و توجه آنها را از زیبایی کلام معطوف داشته است. از افراط در توجه بخوش آهنگی کلمات، لفاظی زائیده میشود. قسمتی از ادبیات ما خواه شعر خواه نثر دچار این افراط گردیده است و با آنکه بعضی موارد نمونهای خوبی از این نظر وجود دارد ولی غالباً کمال کننده و بی معنی است.

منظورم از ذکر این تحقیقات آنست که حضار محترم توجه کنند که علم جدید تا کجا برای پیدا کردن منشاء زیبایی پیشرفته و بجه مطالعات خسته کننده و دقیقی پرداخته است.

باری رنگ و آهنگ و کلمه و خط و حرکت، مواد پنجگانه هنرند. برای آنکه يك قطعه هنری بوجود بیاید نضت انواع رنگها و آهنگها و کلمات و خطوط و حرکات ترکیب میشود و این ترکیب تابع قواعدی است و یابد تریج در طول تاریخ و در اثر ممارست و تمرین قواعدی کسب کرده که همان فن یا تداپیر هنر (۱) خوانده میشود. مانند فن نقاشی و معانی و بیان و موسیقی که با هنر نقاشی و نویسندگی و آهنگ سازی تفاوت دارد. ولی در اینجا موضوع دقیقی است این ترکیب درست است که تابع قواعد معینه ایست که از ممارست حاصل شده ولی هنرمند بهر جهت آثاری از روح و احساسات خود در این ترکیب فنی باقی می گذارد. مثلاً تمام نویسندگانی که بزبان فارسی نوشته اند از قواعد انشاء و املاء و صرف و نحو و معانی و بیان تبعیت کرده اند ولی با این وجود شیوه بیان آنها گوناگون است زیرا از میان ترکیب های متنوع آنها که می پسندیدند، برمی گزیدند، و باین ترتیب در نگارش، روشهای مختلف در پیش میگرفتند که همان سبک (۲) است. فن چیز است خالی از روح و جدا از احساسات ولی در سبک روح و احساسات وجود دارد. چون سبک مبین روح هنرمند است برای آن اهمیت بسیاری قائل شده اند.

برخی می گویند که آن از مهمترین عناصر هنر است «بوفن» طبیعی دان و نویسنده فرانسوی می گوید، تصورات هنرمند سبک را بوجود می آورد. ماسکاردی Mascardi از علماء استتیک در سال ۱۶۳۶ معتقد بود که سبک زائیده قواعد ادبی نیست بلکه زائیده قرائح است لذا بتعداد افراد سبک وجود دارد. شوپنهاور فیلسوف ایده آلیست آلمانی می گوید «سبک سیمای روح است». «فلو بر» نویسنده و نقاد فرانسوی میگوید «شکل و صورت هنری خود هنر است». بساز این نویسنده میگوید: «هراندیشه، هر لطف، هر شگفتی که در جهان است کلمه یا جمله ای مخصوص بخود ندارد و درک آن جز برای کسی که زیبایی را میفهمد و روشن میبوسد ممکن نیست». آنچه مسلم است سبک در نویسندگی با زیبایی کلمات تناسبی دارد. کلمات دارای روح و صفاتی هستند. این روح و صفات را زندگی طولانی

1) Technique 2) Style

کلمات در تاریخ با آنها اعطا کرده است. هم آهنگ کردن روح و صفت کلمه یا جمله با روح و صفت اندیشه‌ای که هنرمند می‌خواهد بیان کند موجود سبک‌های نویسنده‌گی است. لذا سبک یا استیل یک صورت جامد و خشک و خالی نیست ولی دعوی Styliste ها که نباید جز بآن بپیزند دیگری توجه داشت صحت ندارد.

فلویر آثار خود را چنان نوشته که در واقع همه اهمیت و گویائی آن در شکل و سبک است.

مثلاً کتاب او موسوم به Education sentimentale شرح حال جوانیست در بار بس و اگر با آن انشاء درخشان و زیبای فلویر نوشته نشود چیز عادی و مهیندلی است.

در اینجا، اندکی راجع بنطق هنر صحبت کنیم. این یکی از مباحث بزرگی است که از قدیم الایام در استتیک مورد مطالعه بوده. هنر با فلسفه فرق دارد. فلسفه تفکر منطقی درباره مقولات طبیعی است و حال آنکه هنر تخیلات نا منظمی است درباره این مقولات.

روش بیان در فلسفه تعلیلی است. در بیان تعلیلی یا Explication جمله منطقی یا Apophantique بکار برده میشود که مبنای آن حجت و دلیل است و حال آنکه روش هنر تفسیر بیانی است که آن را Hermeneutique مینامند و جمله آن جمله ادبی یا Sementiquelle است که مبنای آن نقل و گزارش است.

بدین ترتیب ماده، فن، سبک و روش بیان هنری یا منطق هنر صورت متشکل هنر را تشکیل میدهد ولی هنر تماماً مشکل نیست و معنایی دارد. شکل و بیگر هنر را دانستیم که چیست. اکنون بجان و معنای آن بپردازیم. معنی یا روح در هنر نتیجه ترکیب مواد هنری نیست بلکه نتیجه ترکیب تصورات و تخیلات هنرمند است. ترکیب این تصورات و تخیلات نیز قواعد و فنونی دارد و بطور کلی تخیلات هنرمند تابع روش مشاهده و نظاره در طبیعت و زندگی است، چیزی که اروپائیان آن را Vision اصطلاح کرده‌اند. تماشای Vision هنرمند با Observation دانشمند تفاوت دارد. دانشمند در مشاهده خود عواطف و احساسات شخصی را دخالت نمیدهد بلکه از آن میگریزد و می‌کوشد که طبیعت را فی نفسه و چنانکه هست درک کند. ولی هنرمند همیشه فنومن های طبیعت و زندگی را با روح خود آمیخته و با احساسات خود مخلوط کرده، بیان می‌کند. روزی بود که تفاوتی بین علم و هنر وجود نداشت و بشر جهان و زندگی را از وراء حالات قلبی و احساسات و نفسانیات خود میدید ولی سرانجام این دورشته از یکدیگر جدا شدند. تماشای هنرمند در طبیعت تابع احساسات درونی اوست. اگر سبک یا Style مقداری شکل و مقداری روح است، Vision یا تماشای هنرمند تماماً روح است. این مسئله در دنیای جدید هنر اهمیت فوق‌العاده یافته. در سابق هنرمند عکاس طبیعت و زندگی بود ولی امروز طبیعت و زندگی فقط اشکال خود را در آئینه های سحرانگیز روح هنرمند منعکس میسازند.

در سابق بمسئله شباهت تامه یا Verisimilitude اهمیت میدادند. می‌گفتند حسن هنر در مهارت و حسن مهارت در شباهت است. رافائل در نقاشی خود از طبیعت عکاسی

میکند. در سال ۱۶۴۴ دانشمندی بنام Pallavicino با تئوری شباهت مخالفت کرد و گفت پایه هنر تصوراتی است که از راست و دروغ ترکیب شده نه شباهت تامه، ولی در سبکهای Impressioniste و Surrealiste که توجه هنرمند فقط با احساسات درونی خودش معطوف است اثر هنری خیلی از طبیعت دور شده. دیگر هنرمند نیکوید چه می بینم، بلکه میگوید از آنچه می بینم چه می فهمم. «اپشتین» حجار معروف، وقتی میخواهد انسان را حجاری کند دیگر بسبک پاراکستیس حجار یونانی کار نمی کند بلکه تصور او از انسان موجودی است دارای اسافل سطر و سنگین و حال آنکه قسمت فوقانی بدنش لاغر و کشیده است و دستهارا مانند دوشاخه خشک و خزان زده با آسمان برداشته است. این حجار می خواهد تصور خود را از احساسات شهوانی و ناسوتی و تفکرات لطیف و لاهوتی بشر بیان کند. در مینیاتور چینی و مینیاتور کشور ما توجه بشباهت تامه نشده، علت آن را نباید تکامل Vision نقاشی در شرق دانست بلکه نتیجه عدم ترقی علم مناظر و مرایا و فن نقاشی است. با این وجود در یک مینیاتور چینی آنچه اهمیت دارد حرکت است نه جزئیات. «درویش» مینیاتور معاصر ما این نکته را در یافته و مینیاتور خود را بر اساس ریتم و حرکت تکامل داده است.

از آنچه گفته ام نتیجه میگیرم: عناصر مشكله يك قطعه هنری عبارت است از ماده، فن، سبک و تماشا یا Vision هنری. يك هنرمند باید در معرفت و بکار بردن هر يك از اینها شایستگی خود را نشان بدهد والا از هنر واقعی نصیبی ندارد. مثلا شما شعرا و نویسندگان باید زبان خود را بدستی بدانید، از فن شاعری و نویسندگی با خبر باشید، متناسب با روحیات و تخیلات خود سبکی برگزینید و بصیرت هنرمندانه ای داشته باشید تا در این جهان شگرف چیز های تازه ای بیابید. اگر فاقد این شرایط هستید آن را واجد شوید؛ اگر مستعد نیستید این طریقه را راهما کنید که بطلان وقت و علت صداع و مایه شرمساری است.

تمام این عناصر چهارگانه بنوبه خود تابع حرکت تاریخی است. میتوان عامل پیدایش فنون و سبکها و روشهای مشاهده هنری را در شرایط محیط اجتماعی و تاریخی جستجو کرد. این حرکت تابع همان عواملی است که در باره حرکت تکاملی هنر ذکر کرده ایم.

ریشه های آن بهیچوجه در مسائل خارج از جهان مادی نیست بلکه آنچه هست در شرایط مادی زندگیست.

ایجاد هنری

اینک که بماهیت هنر بی بردیم و عناصر مشكله آنرا تشریح کردیم اجازه بدهید بکیفیت ایجاد يك قطعه هنری بپردازیم. این نیز بخشی است دلکش و گیرنده و شایان دقت و تتبع.

نخست ببینیم هنرمند کیست؟ آیا هنرمند مخلوقی استثنائی و غیر طبیعی است؟ خواص روحی عجیبی دارد؟ و چنان که جناب آقای حکمت فرمودند از سر چشمه غیب فیض میگیرد؟ هرگونه تصور خاصی در باره روحیات هنرمند، مبتنی

بر تخیلات شاعرانه و اغراق آمیز است . فقط می توان گفت که تفاوت هنرمند با انسان های عادی آنست که هنرمند دارای حساسیت عصبی بیشتری است . ولی برای آنکه کسی هنرمند بشود همان حساسیت کافی نیست . بلکه دو شرط دیگر نیز لازمست : نخست آنکه این انسان حساس با دنیای هنری تماس حاصل کند و به هنر متوجه شود . دوم آنکه فنون و آثار هنری را تحصیل کند . تفاوت احوال هنرمندان با این سه عامل بستگی دارد . هر چه حساسیت هنرمند شدیدتر و گنجینه دانش او غنی تر باشد محصولات هنری عالی تری ایجاد میکند . انباشته بودن گنجینه هنرمند اهمیت فوق العاده دارد .

مواضيع هنر در دنیا محدود است . همه از عشق ورنج و عصیان و امید و مبارزه و بشر دوستی و افتخار صحبت می کنند . ابتدال یا ابتکار مربوط باین است که تاچه اندازه دانش هنرمند و فلسفه او عمیق و پهن و اوراست . تکرار و تقلید کسه شیوه افراد بی هنر یا هنرمندان کم مایه است نه فقط در خواستار هنر لذتی ایجاد نمی کنند ، بلکه موجود نفرت است . آنروز که حافظ از بیخودیهای صوفیان خرابات و سیروسلوک باطنی و وجد و نشاط درویشانه خود صحبت کرده ابتکار و اختراعی در میان بوده است . تکرار هفتصدساله این مضامین ما را خسته کرده و نسوغ حیر آت و حافظ جاوید را هم بیبها ساخته . باری کلام خود را ادامه دهیم . یک حادثه خارجی هنرمند را تحریک میکند . نفسانیات او برای ایجاد يك قطعه هنر آماده می شود . فروید می گوید که ایجاد قطعات هنری عکس العمل عقب زدگی های تناسلی است . فروید بسم منبع الهامات هنری را در زندگی تناسلی هنرمند جستجو می کند . بدون شك این نظریه اغراق آمیز است . درست است کسه محر و میتیهای تناسلی عواطف و احساسات شدیدی بوجود می آورد ولی کافی برای هنرمند بودن نیست و همچنین این تنها موضوع هنری نیست .

فرویدستها برای آنکه همه چیز را با این نظریه تشریح کنند غلوهایی کرده اند ولی در عین حال حقایقی را نیز روشن ساخته اند . پس از آنکه روح هنرمند آماده ایجاد يك قطعه هنری شد برای آن تخیل میکند . تخیل چیست ؟ برخی گفته اند فضائی است که هنرمند را احاطه کرده و هنرمند از ورا آن فضا جاهرا باجوبی می بیند . یکنفر مولف ایتالیائی موسوم به ویچو (۱) در کتاب خود موسوم به Scienza Nuova میگوید منطق هنر غیر از منطق علم است . پایه منطق علم تعقل است و پایه منطق هنر تخیل . تخیل از Ratiocinnazion یا تصورات عقلی میراست و تصورات تعقلی مخرب آنست . بعقیده ویچو ، هر ودانته و شکسبیر هنرمند بودند ولی تفکر داناته را علوم دینی خراب کرده بود . بائوم گارتن (۲) ولایب نیز تخیل را يك نوع تفکر مبهم و نامنظم میدانند . تخیل در هنر همانند تفکر در فلسفه و علم است . در حقیقت تحریک خارجی در روح هنرمند هیجانی را برای ایجاد يك قطعه هنری بوجود می آورد . هنرمند برای خلق هنر از قوه خیال خود مدد میگیرد ، تا اشکال و صورتی را که

وصاف احساسات او باشند بدست آورد. نوع این تخیل در کیفیت محصولات هنری تاثیر دارد. گاهی تخیل منظم و مرتبط و نزدیک بطبیعت و زندگی است. از قواعد معینهای تبعیت میکنند و راجع بهواضیع محدودی است و گاهی نیز خیال هنرمند هر جا که بخواهد می‌رود و زمانی غریب و نامانوس و شگفت آور است.

از بسکه، جاده های تخیلات عادی را هنرمندان کلاسیک کوبیده اند، تخیلات غریب و نامانوس یکی از مبانی هنر جدید شده است. هنرمندان برای آنکه تکرار و یکنواختی را که دشمن هنر است از بین ببرند دامنه تخیلات را بهمه جا کشیده اند. در حقیقت آنچه نظرگاه جدید هنری را در اروپا ایجاد میکند همین فرار از تکرار و سعی در ابتکار است. صیدان مضمون بکر در ایران نیز فراوان بوده اند. سبک هنری در حقیقت کوششی بود برای یافتن راه تازه‌ای در تخیل شاعرانه. برای «صائب» این کوشش موفقیت آمیز است، ولی سبک هنری چون نتوانست از بسیاری قیود دیگر شعر فارسی خلاص شود بژودی محدود و مبتذل شد.

علمای استتیک تخیل را بر دو قسمت کرده اند، تخیل نسبی که آن را *Imagination egoïstique* و یا *Relative* می‌خوانند و تخیل مطلق که آن را *Imagination dramatique* و یا *Absolue* می‌نامند.

مقصود از تخیل نسبی یا فردی تخیل هنرمندی است که در کلیه آثار، نقاش روح خود ووصاف احساسات شخصی است و اگر هزاران شخص را در صحنه های هنر خود جلوه گرسازد همه تمایلات و عواطف و احساسات او هستند. این نوع تخیل برای غالب هنرمندان ممکن است. هنر غنائی *lyrique* اثر این قبیل هنرمندانست ولی تخیل دراماتیک یا مطلق تخیل هنرمندیست که میتواند روح دیگران را چنانکه آنها هستند درک کند.

شکسپیر یکی از آن نوابغ است که صد ها مخلوق دارد. این مخلوق ها هیچکدام شکسپیر نیستند، هیچکدام بهم شباهت ندارند. احساسات آنها احساسات عمومی و مبتذل و عکس العملهای آنها عکس العملهای معمولی نیست که بدین هر کسی برسد. آنها خودشان هستند، همرواشیل راهم در این ردیف می‌آورند. تمپ لیکوس (۱) در باره این هنرمندان میگوید: «خداوند دستشان رامیگیرد و در جهان هنر راهنمایی میکند. اینها مانند بلبل عجیب و معجزه گنگرا (۲) که باچندین زبان و چندین لحن می‌خواند، میتوانند الحان گوناگون روحهای مختلف را بخوانند. چنین قدرت خلق و اختراعی برای هر هنرمند دست نمی‌دهد»

قدرت تخیل بکلی بعوامل مادی زندگی بستگی دارد. هنر مند باید گنجینه‌ای عظیم از حوادث، تجارب و دانشها داشته باشد تاوقتی پرتو یکی از احساساتش ازین انبار پهناور میگذرد بسیاری چیزها را در سیر خود روشن سازد. يك اثر هنری که فاقد تخیل عالی و استثنائی است ارزشی ندارد. البته چگونگی تخیل بطریق مشاهده و تماشای هنرمند مرمیو طاست.

در اینجا مسئله الهام مطرح میشود. همین نکته است که موجب اشتباه شده و تعریفهای غلطی را باعث گردیده. لفظ الهام شاید چیزی مرموز جلوه کند ولی منظور ما از آن چیزی مرموز و ماوراء طبیعی نیست. الهام یا Inspiration بطور کلی آمادگی روح هنرمند برای ایجاد یک قطعه هنری است. هنرمند يك انسان فنی نیست تا هرگاه لازم باشد چیزی را که میدانند ایجاد کند. اگر در کشور ما شعراء مقرری میگیرند برای آنست که شعر نمیگویند بلکه نظم میسازند. بنای قوافی و معمار بجزر و اوزانند. حتی مضامین قالبی هم در دست رس آنهاست.

يك كمند زلف، يك لعل لب، يك ایوی بستان، يك سرو قد، يك نرگس چشم را در کنار هم میگذارند، قافیه هارا ردیف میکنند و قالب هارا با زبردستی در کنار هم میچینند و يك غزل عاشقانه تحویل میدهند. عشق هم مصنوعی است. بقول آقای نیما، شاعری که پدرش در قید حیات بود میگفت: برای اینکه دیوانم کامل باشد خوب است شعری در مرتبه پدرم بگویم. و حال آنکه ایجاد يك هنرمند واقعی بسته بحساسیت و تخیل اوست. حساسیت و تخیل نیز چیزی نیست که بطور مصنوعی بوجود آید. باید شرایط وجودی آن ظهور کند. اینرا نیز باید دانست که الهام هر کس تابع زندگی اوست. نقاش طبیعت از منظره پرشکوه غروب ملهم میشود، ولی يك نویسنده روانشناس فقط از دقت در حوادث زندگی و روحیات افراد جامعه الهام میگیرد. الهام بساختن روحی و طرز تفکر اجتماعی هنرمند بستگی دارد. الهامات هنری را میتوان با افزودن دانش و تجارب غنی کرد.

در قرون وسطی ایجاد يك اثر هنری را حاصل قریحه هنری میدانستند. بعقیده آنها قریحه یا Ingegno چیزیست که بدون مفاهیم و تصورات و مقولات منطقی قضاوت میکند و سلیقه محصول آنست و از آنجا چنین نتیجه میگیرفتند که «چیزی» Nesico quid «نمیدانم چه» در هنر وجود دارد که مولد زیبایی آنست. در رسم منطق خطوط وجود دارد ولی در نقاشی معجزات رنگ. این نتیجه اسلوب لفاظی اسکولاستیک است که میگفتند بیخ یعنی ماء منجمد، یا آنکه آب در لوله تهی بالا میرود برای آنکه طبیعت از خلاء بیم دارد و یا تر یک دارای خاصیت منومه Vertudormative، و نبات دارای نفس نامیه است!

از آنچه گفته ام نتیجه میگیرم - اثر يك هنرمند محصول بفرنجی است که تابع عوامل زیرین است:

- ۱ - موقع اجتماعی، تاریخی و طبقاتی، تربیت اجتماعی و حوادث زندگی خصوصی هنرمند که در ایجاد و اشکال و مضامین آثار هنری تاثیر فوق العاده دارد.
- ۲ - جهان بینی Weltanschauung یعنی تفکر کلی و قضاوت عمومی او درباره جهان و زندگی. در داخل این جهان بینی است که تخیلات و الهامات هنرمند شکل میگیرد. جهان بینی هنرمند بکلی تابع شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی زندگی هنرمند است لذا با تغییر این شرایط جهان بینی های تازه بوجود میآید و از آن مواعودات هنری تازه ای زاییده میشود.

۳- زبانیکه با آن گفتگو میکند. زبان تاثیر فوق العاده در تخیلات هنری دارد. زبان یکی از عوامل مبینه هنر دینامیک مانند شعر و درام و موسیقی است. یک هنرمند با تو در آفریقا نمیتواند مانند یک هنرمند روسی یا فرانسوی دارای تخیل وسیع باشد. در روانشناسی نوین روشن شده است که تفکر همان گفتگوی نهانی و درونی انسانست. پس هرچه زبان تکامل پیدا کند تفکر دقیق تر و پیچیده تر میشود. محدودیت زبان ما اکنون خود سد شدیدی در مقابل توسعه دامنه فکر و تخیل است. زبان گاهی نقش جباران مستبدي را در هنر بازی میکند و در نزد پیروان سبک یا Styliste ها فرما نروای مطلق است. گاهی بقدری احساسات هنر- مند وسیع است که زبان برای ادای آن عاجز میماند. ملاحظه کنید این شعر «الیوت Eliot» شاعر معروف انگلیسی در Spanish gipsy چه خوب این موضوع را میسازند:

«گفته ها، نورهای شکسته و ناتوانی هستند که بر خاک عظیم ناگفته ها افتاده اند؛ و وقتی این کلمات محبوب بر روی اقیانوس پهناور آواز، مانند چیزهایی تیره و مبهم شناورند.»

۴- تدابیر و فنون هنری یا تکنیک یکی دیگر از عوامل موثر است. زبان محدود و قواعد منجمد و قشری ادبی و شعری در ایران، بدون شک، هنرمندان ما را از قدم گذاشتن در بسیاری از جاده های هنری باز داشته و فرشته الهام شعری ما در آسمانهای بسیاری پرواز نکرده. زیرا قواعد اجازه نمیداده است. امروز با آنکه دینامیسم تخیلات هنرمند فن را تحت تاثیر گرفته با این وجود تاثیر فن در هنر هنوز فوق العاده زیاد است.

۵- مطالبات تاریخی عامل موثر دیگری است. ایجاد منظومه های ناظر و منظور و ویس و رامین در شرایط کنونی لزومی ندارد. بقول «نکر اسوف» وقتی خانه می سوزد نمی توان از غنچه لب و ماه عارض صحبت کرد. هنرمند باید مطالبات تاریخ را منعکس سازد و چنین نیز هست.

در قرون وسطی جامعه از هنرمند تملق و یاد لقمگی میخواست و لی امروز هدایت و مبارزه مطلبید.

بعضی از علماء زیباشناسی، ایجاد هنری را وسیله ای میدانند که بدان وسیله هنرمند میخواهد بکشکشیهای درونی خود Confli mental پاسخ دهد. محرومیتها، رنجها، ناکامیها و عبرت هایی که هنرمند در زندگی میگیرد همیشه در روح او کشکشی ایجاد میکند، تضادهای زندگی اجتماعی در روحش منعکس می شود و او می کوشد که باین تضاد پاسخ دهد. «وینیشفسکی» می گوید هنرمند با اثر خود داد نامه ای در باره زندگی صادر میکند. این کشکشی روحی در هنرمند دردی ایجاد می کند که آن را درد جهان با Weltschmerz مینامند. این همای سوز و شوروری است که باید در سخن هنرمند وجود داشته باشد. هنرمند با اثر هنری خود که مولود روح و فرزند تخیلات صمیمانه اوست علاقمند است و بسیار دوست میدارد که این فرزند را هرچه خوبتر و برازنده تر عرضه کند. این توجه و دل بستگی که آن را Kunst sorgel می نامند، یکی از

مختصات هنرمند واقعی است.

در تحت چنین شرائطی اثر هنری ایجاد میشود . بتناسب تفاوتها اینکه در محیط زمانی و مکانی و شرائط زندگی فردی و مطالبات تاریخی و تکامل فن و کیفیت زبان وجود دارد مکاتب (۱) مختلفه هنری بوجود میآید.

در دوره معاصر که دوران صنایع عظیم و علوم مثبت است ترقیات علوم اجتماعی و روانشناسی همانطور که یکبار دیگر گفتم موجب پیدایش شعور هنری شد . در نتیجه انتقاد و بحث در اطراف مواضع علم استتیک، ماهیت هنر برای هنر- مند واضح گردید و هنرمند دانست که کیست و چه میکند و چه باید بکند . همین باعث شد که فرمالیسم کلاسیک بانواع و اقسام مکاتب تحلیلی جدید مبدل گردید . در مکتب کلاسیک شکل در درجه اول اهمیت بود . مضامین نوعی نداشت . در دوران جدید تخیل هنری آغاز جهان گشائی گذاشت و بهمه جادست انداخت . هنی کلاسیک از لحاظ تخیل و احساسات ضعیف بود ولی از لحاظ روانی و سلاست غنی . رمانتیسم که قیامی بود برضد همه بدیها و نیکبهای کلاسیسیسم بنوبه خود دوامی نیآورد ولی میدان جدیدی برای جولان ایجاد کرد . فرمول رمانتیسم عبارت بود از « بیان مستقیم و بلاواسطه عواطف و احساسات بشری » . در کلاسیسیسم بیان عواطف غیر مستقیم و مع الواسطه است . بقول آقای دکتر خانلری وقتی حافظ باز نش دعوا میکرد ، از جفای گل به بلبل سخن میسرود . هنرمند کلاسیک تمام عواطف بشری را میخواست در ضمن چند موضوع و چند داستان مکرر تشریح کند . بحث از زندگی روزانه افراد عادی و حوادثی کوچک و امثال آن در ادبیات کلاسیک وجود نداشت . موضوع هنر کلیات بود نه جزئیات . از عشق کلی ، جنک کلی ، انسان کلی ، بهار کلی صحبت میکردند ، نه عشق فلان شخص معین و یا بهار فلان نقطه مخصوص . رمانتیسم هنر را میدان تجربه عواطف و روحیات افراد عادی قرار داد ، بعد ها مکاتب - گوناگونی مانند Symbolisme و Verisme و Imagisme و Futurisme و Style artistique و Réalisme و Surréalisme و Sensualisme و Impressionisme و Expressionisme پیداشد .

هر يك از این مکاتب مبنی؛ در Vision مخصوص و روش معینی از درک زیبایی هنر است .

این نکته را در اینجا ناگفته نگذارم ، که تفاوت کلاسیسیسم و مکاتب جدید در این نیز هست که در هنر کلاسیک اشیاء هنری و اشیاء غیر هنری Obje esthetique و Objet non esthetique وجود داشت . هنرمند کلاسیک هرگز موضوعهای ساده زندگی را مورد توجه قرار نمیداد و حال آنکه مفهوم Obje esthetique در هنر جدید بسیار توسعه یافت و ثابت شد که تخیل هنرمند میتواند همه چیز را بیا کند . در سابق مسئله مضمون بکر یکی از مسائل بسیار عمده بود ، زیرا در واقع یافتن مضامین بکر ، در اطراف آن چند چیز محدود ، دشوار بود ولی در هنر امروزی بقول « ریلکه » شاعر آلمانی باید پنجره را باز کرد و بگو چه نگر است و مضامین تازه یافت .

ادراك هنری

هنرمند در تحت تاثیر هیجاناتی که تخیلات و الهامات او ایجاد میکنند هنر خود را بوجود می‌آورد. غالباً در موقع ایجاد، هنرمند در چشم او زیباتر از آنچه هست جلوه می‌کند. چون بین روح او و محصول آن هم آهنگی بسیاری است برای او هنرش سکر آوار است. ولی وقتی این شرایط خاص تغییر کرد غالباً هنرمند هنر خود را ناچیز می‌بیند و از آن بی‌زاری می‌جوید. موفقیت و عدم موفقیت در ایجاد هنر امر بزرگی است. بعضی هنرمندان دروغین پیدا می‌شوند که ارزش هنر خود را درک نمی‌کنند و دچار جنون «خود را بزرگ پنداشتن» (مگالومان) هستند. آنها اباطیل و مهملات خود را می‌ستایند و چشم آفرین از دیگران دارند. نقش نقادان از لحاظ معین کردن میزان ارزش هنر بسیار مهم است ولی برخی هنرمندان نیز هستند که ارزش و اعتبار هنر خود را میدانند و چون با خبرند که برای رسیدن بسرحد کمال طی چه راه درازی لازم است هرگز فروتنی را از دست نمی‌دهند. هنرمند بعضی آنکه محصول هنری خود را ایجاد کرد دیگر از آن جدا می‌شود و محصول خود را در بازار احساسات دیگران به‌عرض فروش می‌گذارد. نقش مشتریان هنر دربارهٔ هنر بسیار است. آنها هستند که اثری را بالا می‌برند یا پایین می‌آورند، وارد میدان یا از میدان بدر می‌کنند. لذا هنر دوبار محصول اجتماع است، یکبار از لحاظ آفرینندگان و یکبار از لحاظ خواستاران هنر. قضاوت خواستار هنر دربارهٔ يك اثر هنری تابع سه چیز است: دانش و آرمان حیاتی و شرایط زندگی اجتماع او.

اگر دانش و آرمان حیاتی و زندگی اجتماعی کسی که هنر را طالب است با آفرینندهٔ هنر هم آهنگ باشد، هنر در نزد او ارزش خواهد یافت. يك تفسیر ماتریالیست از تخیلات عرفانی خوشش نمی‌آید. یک نفر بوزنیویست که برای علم و هنر زندگی می‌کند هنر اگزستانسیالیست را در ردیف هنرهای سیاه میدانند. زمان نیز خود دارای روحی است، یعنی می‌توان معدل آرمان حیاتی طبقات اجتماعی را گرفت، و آنرا صفت مشخصهٔ روح زمان دانست. يك اثر هنری از یکجا بالا می‌رود و در جای دیگر بزمین می‌خورد. بسیاری از آثار هنری هستند که در آینده بزرگ میشوند زیرا از روح مردم آینده صحبت می‌کنند. با آنکه مواضع هنر بسیار گوناگون است، ولی محرک اساسی هنرمند برای ایجاد قطعات هنر چند چیز است:

۱- زیبایی و عشق که ادبیات غنائی از آن زائیده میشود.
 ۲- رنج و محرومیت که بالنتیجهٔ عصیان از آن زائیده میشود و محصولات آن ادبیات حزن آور و هنزل آمیز است.

۳- بشر دوستی و هر نوع ستایش فضایل که ادبیات و هنر اخلاقی از آن بوجود می‌آید. زیبایی و عشق یکی از بزرگترین و وسیعترین موضوعات هنری است «شلی» و شکسپیر آنرا از همهٔ موضوعهای هنر بالاتر میدانند. شلی می‌گوید: «از تمام مرمرهای مصفای کوهها یکسه مرکور در آنجا منزل دارد و هرگز قلم حجاری با آنها نرسیده است عشق مصفی تراست.» همین پهناوری موضوع عشق است که بفرود بیستها تلقین کرده تا

همه مسائل هنری را از لحاظ معرومیت‌های تناسلی مورد توجه قرار بدهند. فضایل و اخلاقیات نیز یکی از مواضع مهم و وسیع هنری است. میلتن میگوید: «تقوی از بهترین سرودها خوشتر و از اوزان همه اشعار در همه زبانها و همه زمانها، از عصر مدنیّت با بلی گرفته تا دوران ما، عالی‌تر است.»

هنر در کشور شوروی بیشتر جنبه اجتماعی و مبارزه‌ای پیدا کرده. از مختصات ادبیات شوروی آنست که این یکی از عالی‌ترین ادبیات بشر دوستی و Philanthropique است. در اینکه هنر روز بروز بیشتر جنبه اجتماعی پیدا می‌کند تردیدی نیست. زیرا در اثر تحول جامعه‌ای که بر اساس تربیت فردی و خودپسندی است بجامعه‌ایکه بر اساس تربیت اجتماعی و غیر خواهی Altruisme است جهان بینی هنرمند، دیگر خواهد شد و هنر مجرای تازه‌ای پیدا میکند. در اینجا يك بحث پیش می‌آید که آیا بایبدهایش يك جامعه خوشبخت که در آن فقر ورنج و محرومیت های تناسلی و اقتصادی و مظالم اجتماعی وجود نداشته باشد مهمترین محرکین هنری بشر از میان نمی‌رود؟ آیا نظام عادلانه آتیه خصم هنراست؟ باید پاسخ داد که هنر مخلوق تخیل بشر و هدف آن ایجاد لذت استتیک است و تا زمانیکه بشری، وجهانی، هست باقی خواهد ماند. اگر محرومیت منبع الهامات نباشد کار و امید و نشاط منبع الهام خواهد بود. برای يك جامعه که از قیودستم و تلخی و حرمان رسته، برك مصائب روح ممکن نیست، تالذیت باشد. برای آن جامعه باید زندگی خود آن جامعه را وصف کرد هنرمند آینده نیز هنرمند است ولی همانطور که بین نقاشی «ماتیس» عصر ما و «میکل آنژ» عصر رنسانس تفاوت بسیار است، بین هنر امروزی و هنر آینده نیز تفاوت خواهد بود.

جامعه مترقی آینده مغرب‌هنر نیست، بلکه برعکس چون تمام ثروت خیره‌کننده عمر بشری را در اختیار مردم عادی می‌گذارد ژنیهای گمنام را برانگیخته پایگاه هنر را بازم بالا تر میبرد. هرگاه اصول پلوتوکراسی در دنیا برافنده هنر دیگر خادم این و آن نیست بلکه یکباره بکار تکمیل و تزئین کاخ عالی تمدن خواهد پرداخت. دعوی کسانی که میگویند در يك جامعه بی طبقات که اصل ارزش و کار حکم فرماست هنر ذلیل خواهد شد، يك سفسطه بیبایه است. تمام تخیلات روح بشری در محیط فارغ فردا عالی‌تر از فضای تاریخ امروز خواهد بود.

۴- نتیجه کلی

با آنکه مطالب ناگفته بسیاری مانده، برای مراعات اختصار بسر نتیجه کلی میروم. بر همه ما اعضاء این کنگره و نویسندگان و شعرائیکه در این کنگره حضور ندارند فرض است که بما هیت هنر و وظایف هنرمند پی بیریم. در این کنگره بحث‌هایی شد که همه خام و بی سرانجام ماند. يك روز نامه نویس از روی بیمه‌ری در مقاله خود نوشت که برخی افراد در کنگره نویسندگان پیشنهاد میکنند که وزن و قافیه را از شعر بردارند. اگر این قبیل مطالب را از روی اصرار در ایراد تهمت نوشته باشند بدون شك مطلب را بد فهمیده‌اند.

من که خود از هواخواهان تحول ادبی هستم از فرصت و تناسب موضوع استفاده میکنم، برای آنکه عقیده خود را در این مسئله شرح دهم. اگر در مطالبی که من عرض می‌کنم دقت فرموده باشید حتماً متوجه شده‌اید که تاچه اندازه هنر بنامون يك محصول اجتماعی تابع تحولات اجتماع است. درست است که بقول آقای دکتر صورتگر هنوز همان خورشید که از پنجره خانقاه سعدی بدرون تابیده از پنجره اطاق ما می‌تابد و حتی پیش از سعدی نیز این چشمه درخشان بر آرامگاه هادو نمود نیز تابیده بود ولی انسانی که این خورشید را می‌بیند تفاوت کرده است.

بعلاوه بیشتر موضوع هنر، زندگی است. هنر باید نقش خود را در راه ایجاد سعادت بشری بازی کند. ما می‌گوییم:

۱- هنرمندان باید بزندگی متوجه باشند و مضامین هنری خود را در آنجا جستجو کنند. غزلهای مصنوعی و قصائد بیروح بتقلید اساتید بزرگ باستان کار هنری نیست. سعدی در زمان خود متجدد بوده و مانند ابوحنیفه سفیدی و یامنجیک ترمذی شعر نگفته که ماهم بر همان سنت رفتار کنیم. اگر آنرا که از زمان ابوالعباس مروزی و شهید بلخی تا زمان نظامی گنجوی و مولانا جلال‌الدین مولوی طی شده مابین زمان آنها و زمان ماطی شود خود ترقی شکفت انگیز است. ولی آخر ما میخواهیم حتی از این هنرمندان عقب برویم.

آن نخستین کسی که از غالبهٔ موشکنج گیسو و محراب ابرو و چاه زنگندان صحبت کرد، خلاق مضمون و معنی بود. ما که مکرر می‌کنیم خلاق نیستیم. ما می‌گوییم که تقلید کافی است. بیش از يك میلیون غزل گفته شده و معشوق خیالی را با آن غزلیات ستوده‌اند. دیگر بسمان است. من از آن غزل چیزی حس نمیکنم. آقای شهریار در اینجا صحنهٔ عشق‌بازی کوهستانی را مجسم کردند. این شعر بود. در آن خلاقیت و آفرینش بود. آقای شهریار مضمون را از زندگی واقعی گرفته‌اند.

۲- ما می‌گوییم اجابت کنید و اوزان و قوافی را بی‌هیچ علتی بدو راندازید ولی ما می‌گوییم مضمون نوین را از زندگی اختیار کنید و اگر دیدید که برای بیان آنها اشکال جامد شعر معمولی بند پای شماست قیود را بمقتضای عقل و ذوق سلیم بردارید.

من در گفتار کوتاه خود پس از بیانات جناب آقای حکمت يك بار عرض کردم که شتاب زدگی و دیوانگی نباید کرد. نمیتوان یکمرتبه بصحنه پرید و گفت من میخواهم انقلاب ادبی کنم. انقلاب ادبی شرایط دارد. انقلاب باید متناسب با شرایط محیط باشد. جسارت و ابداع و ابتکار خوب است ولی ناشیکری و هرج و مرج خوب نیست. من با آنکه شعرهای نوینی را که در این کنگره خواننده شده از لحاظ جسارتی که در گفستن آنها بکار رفته می‌پسندم، از لحاظ بسیاری از خامیها و نواقص آن نمی‌پسندم، ولی چه باید کرد، بالاخره هر ابتکار و ابداعی با نقص و جسارت شروع میشود و بکمال مهارت ختم میگردد.

مطلبی که باید در نظر داشته باشیم اینست که مقایسه شعر و نثر جدید و نثر قدیم ، اکنون کمی ما را از شعر و نثر جدید زده می کند . علت دو چیز است :

- ۱- اول آنکه بشعر و نثر کهن ما نوسیم و بشازه عادت نکرده ایم .
- ۲- شعر و نثر قدیم راه درازی را پیموده تا بکمال خود رسیده و شعر و نثر تازه هنوز طفل رضیع بدون پرورشی است . روزی شعر فارسی « غلطان غلطان همی رود تا بن کو » بود . و سرانجام بآن ادبیات بلند و حیرت انگیز رسید که همه میدانیم .

امروز « نیما » یاد یگران ، فقط شروع می کنند . اگر فلسفه این شروع صحیح است پس باید از آن پشتیبانی کرد . فلسفه اینکار اینست : دنیای نو ، زندگی نو بهتر نو احتیاج دارد . در این حقیقت حرفی نیست . اگر صاحبان قریحه و آشنایان بآداب اینرا درک کنند و آنها نیز در این راه قدم بگذارند کار خود ترا انجام میگردد . هنوز شکل و زبان شعر نوین نضج نگرفته است . دهخدا و هدایت و بهروز در نثر زبانی ایجاد کرده اند که رنگین و گیره و پر معنی است . اینکار در شعر نشده و انجام آن نیز باین زود بها ممکن نیست . اگر همه ما همت کنیم جریان تند تر میشود و نتیجه زود تر و بهتر بدست می آید .

۳- مطلب دیگری که میخواستم بگویم اینست که شما هنرمندان با این قریح سرشار احتیاج دارید گنجینه ذهن خودتان را انباشته و پر کنید . هر قدر که شما دارای نبوغ ادبی باشید نمیتوانید خود را از اکتساب محصولات نبوغ بزرگان بی نیاز بدانید . باید شعرا و نویسندگان ما با شتاب و حرص و ولع بخوانند . این تحصیل بهیولای اولای نبوغ هنری شما صورتی میدهد که صورت کامل و جمیل است . باید شاهکارها را ترجمه کرد ولی نه بآن نحو رسوا که تا اکنون شده . باید تأثر ، نقاشی ، حجازی و درام در این کشور پیشرفت کند تا الهامات شاعرانه فاضلتر و اصلیتر بشود . بانوان و آقایانی که در این کنگره حضور دارند و بآدبیات خارج آشنا هستند متوجه صحت عرایض من می باشند . ما که طرفدار تحول ادبی هستیم سقوط و انحطاط آنرا نمیخواهیم . ما میخواهیم که نوشته و ادب از این زندان تاریک بیرون آمده در باغ دلگشا تری تنزه و تفریح کند . حالا اگر کسانی هستند که می خواهند از این مسئله نیز استفاده تبلیغاتی کنند امری است علیحده . ولی بهر جهت این نکته درخور تعمق است .

آقایان بآرد بگر می گویم : من اطمینان دارم که بزودی روزی خواهید رسید که ادبیات فارسی گوهر های گرانبهای بخزانة پرفروغ ادبیات جهان نثار کند . نبوغ و ذوق ایرانی در اجتماع آزاد و کشور آباد فردا ، تجدید خواهد شد و خورشیدهای خیره کننده ای در آسمان بیکرانه هنر خلق خواهد کرد .

پایان

اشاره

رحمت الهی

خصیصه یکدستگاه پیشرو و مترقی در اولین مرحله آنست که قدرت پذیرش افکار جدیدتر و صحیحتر را در خود مستقر دارد. فکر روشن از آیات (Dogme) فرار میکند، از جملات و افکاری که زیر آنها خط بکشند و بعنوان «مسلم ازلی» تلقی شوند پرهیز میکند. تا قبل از برچیده شدن بساط فلسفه «اسکولاستیک» و نفوذ بی پایان کلیسا هر مطلبی با آیات حل میشد و در نتیجه کلیه امور اعم از عملی یا اجتماعی بوسیله کلام کلیسا و باره ای از فیلسوفان منجمد الفکر «اسکولاستیک» بمردم تحمیل میکردید. حتی چنانچه میدانید کلیسا گالیله را برای اظهار نظر صحیحش که ذنب لایفرتلقی شد و ادا بتوبه کرد. ولتر با اولین حمله خود بکلیسا، و در نتیجه به آیات، توانست شروع رنسانس فکری را در اروپا نوید دهد و عملاً بمردم بفهماند که برای فرار از انجاماد فکری بایستی از آیه و آیه گفتن پرهیز کند. پس از پیدایش مکاتب مختلف فلسفی اخیر و تغییرات بنهایت موثر اجتماعی - روشن بینان دنیا پارا از اینجانب فراتر گذاشتند. و فقط تجربیات علمی و ریاضی و حقایق موثر مادی را ملاک تفکر و تعلیم و تعلم دانستند ولی در همه حال حالت پذیرش فکر منطقی، عالیتز، جدیدتر و مترقی تر را کم نکردند، زیرا از آیه و آیه سرایان وحشت داشتند و حق داشتند.

متأسفانه ملل آسیا که مانیز جزئی از آنیم بیش از دیگران گرفتار آیات بوده ایم و هنوز نیز نمیتوانیم از آن بگریزیم. يك نظر جامع به تفکر و تغییرات تفکری که از زمان مارکس تا کنون در روش سوسیالیزم مترقی یا کمونیسم ایجاد شده است نشان میدهد که در همه حال این مکتب مترقی اجتماعی از آیات و آیه بودن برکنار بوده است. و همواره در این راه سعی شده است که نخوت تفکر را با حقیقت موجود در عمل وفق دهد و طوری فکر را اجرا کند که بهتر و سریعتر و زودتر به ایده آل نزدیکتر شود. و الا اگر غیر از این بود بهیچوجه ممکن نمیشد از سوسیالیزم تغیلی بسوسیالیزم عملی و مترقی برسند.

اما از تجاع که اینهمه مورد تنفر است، باین جهت است که همیشه میل دارد بعقب برگردد و مردم را با آیات و موازین موهوم گم شده سرگرم دارد. فاشیسم تابع پرستیدن آیات نازل شده بود که از طرف مردم معلوم الحال که نوکر سرمایه - داران هستند پرداخته و توالث شده بود.

در آلمان بکمک «روزنبرک» طرز تفکر مردم را نیز تعیین میکردند و میگفتند که جوانان آلمانی باید چنین فکر کنند که ما میگوئیم. ولتر در کتاب «دیکسیونر فیلوزوفیک» قاموس فلسفی، مقابل اسم کشیش می نویسد: «کسی که برای همه کس فکر می کند و مردم در صورت وجود ذبح شود آن

حضرت دیگر بهیچوجه احتیاج بفکر کردن نخواهند داشت. «
آقای روزنبرک و گوبلز نیز برای کلیه ملت آلمان فکر میکردند و نمی-
گذاشتند که جوانان متوجه اشتباهات و نادانیها و تعبیر آیات احمقانه ایشان
باشوند. در میدان تمپلهوف میلونها جلد کتاب سوخته شد، زیرا موادین کتابها با
فکر منجمد فاشیسم و با آیات منتخبه آقای روزنبرک رهبر فکری فاشیسم
آلمان متوافق نبود. جوانان اس اس آلمانی جز یک نحوه تفکر منجمد هیچ نداشتند.
آلمان بزرك و خیالی رامی پرستیدند و عقاید نازی را چون آیات آسمانی از برمی-
کردند، هیچ نمیدیدند، هیچ نمیفهمیدند جز آنچه بایشان تلقین میشد.
در خلال جنگ در ایران قضیه ای اتفاق افتاد که موبد این موضوع است.

سروان ارتش آلمان با اسم «کورتیس» که جزء دسته اس اس بود، بکمک
سه نفر دیگر آلمانی که یک سرگرد در جزء ایشان بود و یکسفر ایرانی، در سیاه-
چشمه محلی، در جنوب ایل قشقائی، از هواپیما با چتر پایین آمدند. این دسته با اسم
گروه «آنتون» معروف بود. سرگرد پیرمرد آلمانی که در جنگ گذشته نیز
شرکت داشت قدری روشن تر بود. گروه مزبور چند ماهی در قشقائی بودند تا اینکه
آلمان تقریباً بکلی شکست خورد. سرگرد پیر عقیده داشت که باید از فعالیت
بیسوده دست برداریم ولی «کورتیس» تصمیم می گیرد که پیرمرد را معدوم کند. دیگران
مانع میشوند ولی اس اس احمق و منجمد الفکر اظهار میدارد اگر من دستگیر
شوم انتحار میکنم. پیرمرد می گوید «انتحار لازم نیست من بهیچوجه انتحار نمی-
کنم و اقرار میکنم که آلمان اشتباه کرد. این جنگ برای آلمان خوب نبود و آلمان
نباید بعنوان «سک اروپا» دائماً آلت دست سرمایه داران و میلیتاریسم شود و تمدن
خود را معدوم سازد. ما باید زنده بمانیم و آلمان و اقاما سوسیالیست را ایجاد کنیم.»
البته این مشاجرات بجائی نرسید و اس اس احمق قانع نمیشود بالاخره گروه آنتون
دستگیر می شوند و سروان کورتیس در توقیفگاه (خانه واقع در خیابان
پهلوی) خود را از پنجره پرت می کند. زیرا آیه ای از آیات حزب نازی برای او
غلط درآمد.

این داستان واقعی را نوشتم که اخلاق و سنجیه منجمد فاشیسم را برای شما
مجسم کنم و نتیجه بگیرم که روح و فکر مترقی با این طرز تفکر مبارزه می کند و
سعی دارد که بهیچوجه چنین طرز تفکری نداشته باشد. انجامد فکری در هر صورت
بدون ناپسند است.

امادر ایران خودمان: متاسفانه رشته تفکر در سرزمین ما همیشه با آیات
همراه بوده است. هنوز ما نتوانسته ایم از زیر بار آیات قدیم شانه خالی کنیم.
آیات جدید می آیند فکر مترقی نیز در ایران با آیات همراه می آید و پس از مدتی
تبدیل بکتاب آسمانی می شود. سوسیالیسم که سر رشته فکر مترقی اجتماعی را بدنی
داد چون بایران می آید پس از مدتی تبدیل به آیات می شود. امروز طوری شده-
است که بهر کس که متمایل بفکر روشن و محکم سوسیالیسم است در این کشور مواجه
شده اید عیناً مانند آنستکه بیک آخوند فقیه خشک در قرن سوم هجری مواجه شده اید

ویا به یک جوان اس اس آلمانی در ۱۹۳۷، به صورت اگرا اینگونه طرز تفکر از نظر ما غلط است، اگر اس اس های آلمان و پیراهن سیاهان ایتالیا و آخوندهای یکدنده متعصب و نادان خودمانی فکر منجمد و مذبوم و غیر مترقی دارند آیا نباید در این صورت از این طرز تفکر بگریزیم؟ هر منطقی باین سؤال جواب مثبت میدهد.

دنیا از یک آشوب هولناک و یک جنک خونین فارغ نشد برای آنکه آیات جدیدی ب مردم تحمیل شود، بلکه باینجهت چنین شده که فکر بهتر، مترقی و پیشرو تر و عالیتری جایگزین آیات احمقانه ای بشود که دیکته سرمایه داری دنیایی بوده است. جوانان دنیا باین جهت بخاک و خون غلطیدند که حکومت بهتری برایشان ایجاد شود و زیر بار افکار کهنه که وسیله فشار و ظلم و زور بود نروند که آیات جدیدی وضع کرده باشند نه - بلکه همه این مقاومت ها برای آنست که روش علمی و اجتماعی تفکر خود را بر پایه حقیقت استوار کنند و بتوانند فکر کنند و فکر صحیح خود را نیز آزادانه بگویند و عمل کنند. امروز در ایران ب مردم صالح و باحرارت برمیخورید که خیال میکنند افکار صحیح و عالی اجتماعی را خودشان ایجاد کرده اند و باید بشکل آیات آسمانی و با زور دشنام و فریاد بملقوم خلق فرو کرد.

نه اینطور نیست هر کس حق دارد فکر کند و دیگران نیز حق دارند که از نفوذ فکر ناروا و غلط، البته بامتنطق و عقل سلیم جلوگیری کنند نه باچماق دشنام و تکفیر. یک تجربه بشما ثابت کرد که تنها کلمه آزادی را گفتن شخص را آزادی پرست نمی کند - و فقط دانش بمکاتب مختلف اجتماعی نیز انسان را در اجتماع خود مطلع نمی سازد - بلکه فقط طرز تعقل و تفکر صحیح علمی باید با دانش و اطلاع همراه شوند تا موفق شویم راه را از بیراهه بشناسیم. انجماد فکری و اصرار در مطلبی که با شکیبای آن علانیه بی برده ایم جز اثبات نادانی و لجاجت ما چیز دیگری نشان نمی دهد. اگر باید باروح لجاج و دگماتیسم احمقانه هیئت حاکمه بچنگیم لازم است که خودمان از این طرز تعقل بگریزیم. اگر مطلب ما صحیح است بایستی با دقت و مطالعه و نهایت خون سردی آن را بدیگران بفهمانیم. بما ثابت شد که تنها چماق تکفیر با اسم «مرتجع» برای اثبات نظریات معقول و منطقی ما کافی نیست بلکه نجات دهنده ما، منطق عقل و قدرت پذیرش فکرنو و خوب می باشد. درست است که هر کس از یک نقطه نظر مخصوص بخودش و طبقه ای که در آن زندگی میکند فکرمی کند ولی این حقیقت مانع از آن نیست که این نقطه نظر - ها بتوانند یکدیگر را قانع کنند و بهترین و منطقی ترین آنها باقی بماند. ولی اینکار بهیچوجه باعناد و لجاج و انجماد فکری میرساند.

تکارتنده این اشاره که افتخار تلمذ مرحوم دکتر ارانی را داشته ام به دستور آن مرد از جمله مردمی هستم که فقط بعلمت آنکه طریق تفکر پیشرو فعلی مرا از آیات بی معنی و «فاناتیسم» گذشته می رهاند میل دارم چنین فکر کنم نه برای مدروز دوست دارم همیشه بامتنطق و عقل سروکار داشته باشم و اگر معلم من فکر صحیحی را میگوید بعنوان آیه آسمانی نشنوم بلکه بعنوان فکر لازم و صحیح باثبات

رسیده تجربه شده و قانع کننده ای مجبور شوم لامحاله و با قدرت منطق گوینده پذیرم اینگونه پذیرش از بند زفتن آیات آسمانی صحیحتر است زیرا در اینجا حوزه دانستن و در آنجا حوزه عقیده داشتن است.

باید قبول کرد که دانستن مرتبه عالیتر و بهتر و محکمتری است از مرتبه عقیده داشتن. زیرا عقیده داشتن درست است که با ایمان همراه می باشد ولی برای مرد متفکر علمجوی امروز کافی نیست که فقط ایمان داشته باشد، تا اینکه بتواند مطالب علمی و دانستنی را بپذیرد. بلکه تجربه - فکر و عمل دست بدست یکدیگر میدهند و مطلب را علنا و عملا روشن می کنند. لایزال تواریک کتاب با هم حکم میکنند و ما لاعلاج قبول میکنیم و نمیتوانیم ایمان نداشته باشیم زیرا در صورت نپذیرفتن یا دیوانه ایم و یا دروغگو. ولی در مورد عقیده داشتن مثل اس اس های آلمانی وقتی خلاف عقیده ایشان که البته متکی بمشطق سلیم نیست، ثابت شد یا بایستی خود را از بنجره برت کنند و یا باید راه بیابان عرفان و درویشی در پیش گیرند.

این اشاره را در اینجا ختم کرده امیدوارم بتوانم باره دیگر از اشارات لازم و حساس را بعنوان اعلام خطر مختصری که برای پیشرفت تفکر باید نهایت مورد توجه همه رفقا قرار گیرد طی مقالاتی ذکر کنم.

مردم - مقاله فوق بضمیمه نامه ای خطاب بسردبیر مجله مردم رسید بدین مضمون: «در صورتیکه صلاح دیدید پس از مطالعه اشاره حقیر مقرر دارید چاپ شود و در صورتی که دفتر کشف عقاید اجازه نداد و سانسور احتمالی مانع شد امیدوارم عینا مسترد دارید. چنانکه نویسنده محترم نامه ملاحظه میفرمایند» دفتر کشف عقاید (که منظورشان همان انکیزسیون قرون وسطایی است) و «سانسور» مانع درج کامل مقاله ایشان نشد و مقاله ایشان با وجود حمله شدید و لجن اهانت آمیز (تشبیه افراد حزب ما و ثبات آنها در قضایا و تهای اجتماعی خود به تبعید ابلهانه اس اس های فاشیست) بدون یک کلمه کم و زیاد درج شد و مخصوصا درج شد. زیرا ما از شنیدن حرف حق پروائی نداریم و از کلمه باطل هم نمیترسیم. حق ما را رهنمائی میکند و باطل هم از عهده اغواء ما بر نمیآید. ما از نویسنده ارجمند نامه در شکفتیم که ایشان خود عضو حزب توده ایران بوده اند و در صفوف این حزب مبارزه کرده اند چه شد که ناگهان باین نتیجه رسیده اند که دفتر کشف عقاید و سانسور در اردوی دشمنان حزب ما قرار ندارد و بلکه در حزب ماست. آباء، با اطلاعی که ایشان از نیات و روحیات هم مسلکان و هم رزمان سابق خود دارند و آنان را در زندگی اجتماعی سنجیده اند، بی انصافی نیست که تصور کنند که آنان از زمره حامیان «انکیزسیون» و طرفداران «سانسور» هستند؟ اگر نظایر این اتهامات را ما از دشمنان تباهاکار و سیاه درون خود بشنوم متأسف نمیشویم ولی شنیدن چنین سخنانی از امثال آقای الهی غریب و ناگوار است. آقای الهی در «اشاره» خود روش Dogmatisme را تقبیح کردند و از نظریه صحیحی که ما بان اعتقاد کامل داریم دفاع نمودند مانیز مانند ایشان معتقدیم که نباید آراء و نظریات را همچون «آبهای» تلقی کرد و آن را حقیقی لایزال دانست. اتفاقا در مجله مردم همین نکته چند بار

تصریح شده و نویسندگان مجله هم آنرا خط‌مشی خود قرار داده‌اند ولی البته آقای الهی که خود صاحب نظرند متوجهند که بین Dogmatisme و داشتن يك وضع Position مشخصی از لحاظ علمی و فلسفی تفاوت وجود دارد. مثلاً نویسندگان این مجله در قبال مسائل فلسفی پاسخگایی دارند که آنها را از لحاظ پایه منطقی قانع کننده تر از پاسخهای دیگر میدانند و تا زمانی که پاسخی قانع کننده تر و منطقی تر نیافتند دلیل ندارد که آنها را رها کنند؛ و همچنین دلیل ندارد که در مقابل جوابهای سست تر از جوابهای علمی و محکم خود دفاعی نمایند. و اگر آنها در این مورد سست بگیرند و دفاعی نکنند «بیطرفی» نشان نداده‌اند، بلکه ضعف اخلاقی خود را ثابت کرده‌اند. تا زمانی که مسئله و لوبطور نسبی محقق نشد باید «بیطرفانه» پژوهش نمود ولی وقتی يك نتیجه محقق، و با بطور نسبی محقق، رسیدیم میتوانیم دیگر جهت داشته باشیم و از آن نظریه در برابر نظریات غیر منطقی دفاع جدی کنیم.

اگر کسی از نظریه‌ای که آنرا صحیح میدانند دفاع میکند و نظریات نا درست را جدی نگیرد نمی‌توان چنین کسی را جزمی (دگماتیک) نامید. او زمانی جزمی است که بگوید «نظریه من تغییر ناپذیر است. مقدس است. لایزال است. برای همیشه صحیح است و باید آنرا تعیداً پذیرفت» اگر قصد دارید با صمیمیت صحبت کنید انصافاً و وجداناً بفرمائید کی و در کجا، مجله مردم دعوی کرده است که نظریه مورد دفاع او «مقدس، لایزال و تغییر ناپذیر است».

نکته دیگر که باید متذکر شد اینست که نتایج علم که در ترازی تجربی و محاسبه صحت آن سنجیده شده و بثبوت رسیده قابل اتباع است؛ اگر کسی بیاید و بخواهد نتایج علم را در مقابل تصورات و وهمیات خود منکر شود دلیل ندارد که شما تابع آن وهمیات و تصورات شوید و علت ندارد که بصرف اعتراض طرف که «شما دگماتیک هستید» از دفاع يك نتیجه علمی صرف نظر کنید. لذا گاه در دفاع از نظریات علمی یا نظریات مرجع (نظریاتی که عجاله پایه استدلالی محکمتری دارند) وضعی پیش می‌آید که قابل تعبیر بشیوه جزمی و دگماتیک است ولی این شیوه دفاع محکم و با استقامت از مطلب درست است نه دگماتیسیم. باید بین این دو با وجود شباهت ظاهری، منصفانه تفاوت گذاشت و از شباهت ظاهری سوء استفاده نمود.

موجب تاسف است که نویسنده از جنمند در «اشاره» خود نفرمودند که آن آیه مقدس و لایزال که ما از آن دم‌زده ایم کدام بوده و اصلاً موضوع و هدف و انتقاد ایشان چیست. باری ما بسیار مسروریم که آقای الهی بانگارش قضاوت خود فرصت يك بحث نظری سودمندی را ایجاد کردند. و امید است که این بحث بقصد تفاهم (نه بقصد مکابره) با صداقت و صمیمیت دنبال شود.

کارگر بیمار

همه میدانستند که زنش برای او از سرش هم زیاده است. اما با وجود این «لوسی» از اینکه زن او شده بود ابتدا پشیمان نبود. عشق بازی آنها زمانی شروع شد که خودش نوزده سال داشت و دخترک بیست سال. مردی کوتاه و سیاه سوخته بود و سروگردنی شق و رِق داشت که هنگام حرکت خود نمایی میکرد و آدم را یاد پرنده ای که با جفت خود در راه می رود و اندامی زنده دارد میانداخت.

رو به پرفته آدم ورزیده و خردی بود. و چون کارگر خوبی بود و وضع خانه اش مرتب بود و پول کمی از دستمزدهائی که در معدن میگرفت پس انداز کرده بود. نامزدش در آنوقت در یکی از نقاط مرکزی انگلستان آشنیزی میکرد. دختر بلندقد زیبایی بسیار آرامی بود. برای اولین بار که «ویلی» او را در کوچه دید دنبالش افتاد. «لوسی» از او خوشش می آمد، مشروب که نمی خورد، تنبل و بیکاره هم که نبود اما هر چند آدم ساده ای بود و آنطوریکه شاید و باید با هوش نبود و با وجود این چون بنیه اش خوب بود لوسی راضی شد که زنش بشود.

و قتی که عروسی کردند در کوچه «اسکارچیل» خانه بسیار آبرو مندش اطاقه ای گرفتند و آنرا فرش کردند. این کوچه در دامنه یک تپه شیب دار واقع شده بود کوچه تنگ و تونل مانندی بود. با وجود این منظره پشت آن که چراگاه و سبزودره بر درختی که ته آن دره، معدن واقع بود آنرا زیبایی خاص داده بود.

«ویلی» در خانه خودش مثل پدر بزرگ ها بود. زنش باز ندگی کارگران معدن اخت نبود. آن روزی که عروسی کرده بودند روز شنبه بود فردای آنروز یعنی غروب یکشنبه بود که ویلی بزنش گفت:

« برای من ناشتایی بگذار و اسبابهای کارم را هم بگذار بپهلوی آتش من فردا ساعت پنج و نیم با می شوم. اما تولا زم نیست آنوقت باشوی تا هر وقت میخواهی برای خودت بخواب»

و آنوقت تمام را بهش یاد داد که چه طور بموش سفره یک روز نامه روی میز بپن کند. و قتی که دید «لوسی» لند لند میکند باو گفت:

« من صبح ها رو میزی و پارچه های سفید نمی خواهم دور و ورم باشد. میخواهم اگر حتی عشقم کشید حتی تف هم بکنم».

بعد شلوار کارش را که از پوست موش کور بود و ژاکت بی آستین فلانلو کفش و جواربهای خود را گذاشت کنار آتش بخاری تا برای فردا گرم و آماده باشند. آنوقت

بزنش گفت:

«حالا دیدی؟ همین کار را باید هر شب بکنی تا برای روز بعد آماده باشی.»
 فردا درست سر ساعت پنج و نیم از رختخوابش بیرون آمد و بدون آنکه خدا حافظی بکند، یکتا پیراهن، از بالاخانه ای که تویش میخواست بپوشید پائین آمد. بعد هم رفت سر کارش.

عصر ساعت چهار بغانه برگشت شامش روی اجاق حاضر بود. فقط میبایست آنرا بکشند و توی ظرف بگذارند اما وقتی آمد تو، زنش او را که دیده هول کرد. يك آدم گنده ای که سرو صورتش سیاه بود جلوش سبز شده بود و قتیکه شوهرش با این وضع داخل شد، او خودش با پیراهن و پیشبند سفیدش جلوی آتش ایستاده بود و در آن لباس دختر قشنگ شسته رفته ای بنظر میرسید. شوهرش با تراق تراق بوتین های سنگینش توی اطاق آمد و پرسید:

«خوب! چطور؟» سفیدی چشمانش توی صورتش که از خاک ذغال سیاه بود برق میزد زنش با مهربانی جواب داد: «منتظر تو بودم که بیائی خانه»
 «ویلی» جواب داد - «منهم داشتم میآمدم». آنوقت قهقهه و کیفی را که روزها خوراکش را در آن میگذاشت و سرکار میرفت محکم روی دولا بچه انداخت. کت و شال گردن و جلیقه اش را بیرون آورد و صندلی راحتی خود را بهلوی بخاری کشید و رویش نشست. بعد گفت:

- «شام بخوریم که از گشنگی هلاک شدم»
- «نمیخواهی خودت را بشویی؟»
- «خودم را برای چه بشویم؟»
- «اینچور که نمیتوانی شام بخوری»

- «خانم جان سخت نگیر. پس خبرنداری که توی معدن هم ما همیشه همینطوری، بی آنکه خودمانرا بشوئیم غذا میخوریم. چاره نداریم»

لوسی شام را آورد گذاشت برابرش. سرو کله اش مثل ذغال سیاه بود. تنها سفیدی چشمانش و سرخی لبهایش رنگ طبیعی داشت. از اینکه لبهای سرخش را باز میکرد و دندانهای سفیدش بیرون میافتاد و غذا میجوید زنش زیر دلش میزد. دستهایش تا بازو سیاه سیاه بود. گردن برهنه و نیرومندش نیز سیاه بود اما نزدیکهای شانهاش که سفیدتر بود زنش را بسفید بودن پوست شوهرش مطمئن میساخت. بوی هوای معدن و رطوبت چسبنده آنجا توی اطاق پیچیده بود. زنش پرسید:

- «چرا روی شانها اینقدر سیاه است؟»

- «چی؟ زیر پیراهنم رامیکوئی. از سقف آب روش چکیده. حالا تازه این زیر پیراهنی نوم است برای اینکه تازه وقتی که کارم تمام شد تمم کردم - اینها را که خشک است میپوشیم و ترها رامیکذاریم که برای بعد خشک بشوند.»

کمی بعد و قتیکه جلوی بخاری دو لاشه بود و خودش رامیشت با آن بدن ختمخالی که داشت زنش ازش میترسید. بدن ورزیده و پرعضله ای داشت. گوئی

مانند حیوان بر زور و بی‌اعتنائی بود که کارهایش را با زور و بی پروائی انجام میداد و هنگامیکه تن خود را میبست رویش بطرف زنش بود. زنش از دیدن گردن کلفت و پستانهای ورزیده و عضلات بازوی او که از زیر پوستش بالا و پایین میرفت يك نوع بی میلی باو در خود حس میکرد.

باهمه اینها زندگی خوشی داشتند. راضی بودند. او از داشتن چنین زنی

مغرور بود.

همقطارهایش او را مسخره میکردند و سرش میگذاشتند اما کوچکترین تغییری در محبت و احترام او در باره زنش حاصل نمیشد. شبها روی همان صندلی راحتی می نشست و با اینکه بازنش حرف میزد و بازنش برایش روزنامه میخواند و وقتی که هوا خوب بود میرفت توی کوچه و همچنان که عادت کارگران است چندک مینشست و پشتش را میداد بدیوار خانه اش و با گرمی تمام با آنها بیکه رد میشدند سلام و احوال پرسی میکرد. اگر کسی از آنها نمیگذشت تنه اش باین خوش بود که در آنجا چندک بنشیند و سیگار بکشد. بهمین هم دلخوش بود. از زن گرفتن خودش هم راضی بود.

هنوز یکسال از عروسی آنها نگذشته بود که کارگران «بارنت» و «ولوود» دست باعصاب زدند. ویلی خودش عضو اتحادیه بود، این بود که با جان کندن زندگی خودشان را اداره می کردند. هنوز قرض میل و صندوقهای را که خریده بودند نداده بودند. قرضهای دیگری هم بود. زنش خیلی نگران بود ولی در عین حال زندگی را اداره می کرد. شوهرش هم زندگیش را تماماً بدست او داده بود. روی-همرفته شوهر خوبی بود. هرچه دارو نداشتش بود بدست زنش داده بود.

اعصاب بازده روز طول کشید. بعد دوباره شروع بکار کردند. اما هنوز یکسال از این مقدمه نگذشته بود که برای «ویلی» در معدن تصادفی رخ داد و کیسه مثانه اش پاره شد. دکتر گفت که باید در بیمارستان بخوابد. ویلی که آتشی شده بود، مانند دیوانگان از جا در رفت و از زوزه درد و ترس از بیمارستان، هرچه بزبانش آمد گفت.

آنوقت متصدی معدن آمد و باو گفت: «بس برو خانه ات بخواب.» و يك پسر بچه هم زود رفت خانه او و بزنش خبر داد که جای او را حاضر کند. زنش هم بدون معطلی رختخوابش را آماده کرد. اما وقتی که آمبولانس آمد، او را آوردند زنش که فریادهای او را که بواسطه حرکت آمبولانس زیاد تر شده بود، شنید چنان ترسید که نزدیک بود غش کند. بعد او را آوردند تو.

متصدی کارخانه که با او آمده بود بزنش گفت: «بهتر بود که جایش را در سالن میگذاشتید. برای اینکه لازم نباشد او را بیلاخانه ببریم. باین باشد برای خودتان هم راحت تر است که ازش پرستاری کنید.» اما طوری بود که دیگر نمیشد جایش را عوض کرد. این بود که بردنش بیلاخانه.

«ویلی» اشک میریخت و فریاد میزد: «مدتها مرا همانجا روی ذغالها انداخته بودند تا بعد از مدتی از آن سوراخ بیرون کشیدند. لوسی! مردم از درد ...

از درد و وای لوسی جان از درد مردم.»

لوسی در جوابش گفت: «من میدانم که درد اذیت میکند، اما چاره ننداری باید تحمل کنی»

متصدی معدن که آنجا ایستاده بود به «ویلی» گفت: «تو نباید اینطور بکنی رفیق. اگر ایچور بکنی خانم دست و پایش را گم میکند.»

ویلی با گریه گفت: «دست خودم نیست، درد نمیگذارد.» ویلی تا آن روز در عرش ناخوش نشده بود. اگر گاهی هم انگشش زخم می شد خم با بروش نمی آورد. اما این درد، درد داخلی بود و او را ترسانده بود. آخرش آرام گرفت و از حال رفت.

چون آدم خجولی بود نمیگذاشت زنش او را لغت کند و بشوید و تا مدتی باینکار تن در نمیداد تا آن که زنش او را لغت کرد و بدنش را شست.

یکماه و نیم بستری بود و درد او را از پادر آورده بود. بزشکان سر از کارش در نمیردند و نمیدانستند چه چیزش هست و باید چکارش کنند. خوب غذا میخورد از ورزش هم کم نمی شد، زور بازو هم سر جاش بود، با وجود این درد ادامه داشت و هیچ نمی توانست راه برود.

یکماه و نیم که از ناخوشی او گذشته بود اعتصاب عمومی کارگرها شروع شد. ویلی هم روزها صبح زود پامیشد و پهلوی پنجره مینشست. روز چهارشنبه هفته دوم اعتصاب بود که مانند همیشه صبح زود باشد و پهلوی پنجره نشسته بود و رنگ توی کوچه نگاه می کرد. کلاه گرد و تن نیرومند و قیافه ترسیده ای داشت. همانطور که نشسته بود فریاد زد: «لوسی! لوسی!»

لوسی رنگ پریده و خسته از پایین رسید. آن وقت ویلی بهش گفت: «یک دستمال بن بده.»

زنش جواب داد: «میخواهی چکار کنی یکی که داری» ویلی گفت: «خیلی خوب پس بهم دست نزن،» آنوقت خودش دست در جیبش کرد و دستمالی را بیرون آورد و گفت: «دستمال سفید نمیخواستم. یک دستمال سرخ بن بده.»

زنش در حالی که دستمال سرخی باو میداد گفت: «حالا اگر کسی بدیدنت بیاید کمی میرود دم در؛ اصلاحه لازم کرده بود که برای یک همچو چیز جزئی مرا از اینهمه بله بالا بکشی؟»

ویلی گفت: «بظنرم درد دارد دوباره می آید» قیافه وحشت زده ای داشت. لوسی گفت: «کدام درد، تو خودت بهتر میدانی که دردی توکار نیست. اطبا میگویند خیالات بسرت زده. دردی چیزی نیست.»

ویلی فریاد زد: «من خودم میدانم که داخل تنم درد میکند!» لوسی گفت: «دردی چیزی نیست. بین یکدانه تراکتور از آنطرف تپه دارد باینطرف می آید این تراکتور تمام دردهای تو را خوب خواهد کرد و

تمامش را از تنت بیرون میکند - حالا بگذار من بروم پائین و برایت غذا درست کنم.»

لوسی از پهلوی او رفت. تراکتور آمد و گذشت و بنای خانه را بلرزه در آورد. دوباره کوچه خاموش شد؛ فقط صدای اشخاصی که در آنجا بودند شنیده می شد. اینها کارگرانی بودند که سنشان از پانزده تا بیست و پنج سال بود و داشتند باهم توی خیابان بامهره های شیشه ای بازی میکردند. گروهی دیگر توی پیاده رو همین بازی را می کردند. کوچه تاریک بود. ویلی داد و فریاد آنها را میشنید که میگفتند:

- توجرمیزنی

- من چرنیز نم

- آن مهره را زود بیار اینجا

- تو چهارتا مهره بده تا من آنرا بهت بدهم

- دهه! میگم مهره را زود بیار اینجا.

ویلی دلش میخواست او هم بیرون پهلوی آنها باشد. او هم دلش میخواست مهره بازی بکند. درد او را از پا در آورده و مغزش را چنان ضعیف کرده بود که قوه خودداری ازش سلب شده بود.

در همان وقت عده دیگری از کارگرها وارد کوچه شدند. امروز روز پرداخت مزد کارگرها بود. اتحادیه در کلیسا بکارگرها پرداخت می کرد. حالاهمه آنها با پولهایشان بر میگشتند.

صدائی بگوش ویلی رسید که فریاد میزد: «آهای! آهای!» ویلی از شنیدن این صدا از روی صندلیش پرید. صدا دوباره بگوشش رسید: «آهای کی میآید برویم بازی فوتیال تماشا بکنیم؟» عده زیادی از آنها تیکه مهره بازی می کردند. بازی شان راول کردند. یکی میگفت: «ساعت چند است؟ به ترن که نپرسیم. باید پیاده برویم». دوباره کوچه شلوغ شده بود.

همان صدای اولی دوباره بگوش میرسید: «گفتم کی حاضر است بیاید برویم به نوتینگهام» و فوتیال تماشا بکنیم؟ صاحب این صدا آدم تنومندی بود که کلاه کبی را روی چشمانش کشیده بود.

چند صدا در جواب او گفت: «من میآیم! من میآیم. بیایید برویم.» تسوی کوچه داد و فریاد راه افتاده بود: «جمعیت کوچه به گروهها و دسته های پرهیجانی درآمده بود.

باز همان مرد فریاد کشید: «بچه های نوتینگهام بازی میکنند. مردها و جوانهای دیگر هم فریاد زدند: بچه های نوتینگهام بازی میکنند و همگی از ذوق برافروخته شده بودند. فقط لازم بود یک نفر آنها را تحریک کند. و البته مقامات صلاحیت دار از این موضوع بخوبی اطلاع داشتند.

ویلی از پهلوی پنجره نعره کشید: «منهم میایم. منهم میایم.»

لوسی سراسیمه سر رسید. ویلی گفت «میخواهم بروم تماشای فوتبال بچه های نوتینگهام.»

لوسی گفت «چطور میتوانی بروی. ترن که نیست و توهم نمیتوانی نه میل پیاده راه بروی.»

ویلی از جایش بلند شد و گفت: «می گویم میخواهم بروم تماشای مسابقه فوتبال.»

لوسی گفت «آخر چطور ممکن است. آرام بنشین سرجایت. بعد دستش را گذاشت روی شانه ویلی، ویلی دست او را گرفت و پرت کرد آنطرف و فریاد زد.

«ولم کن. ولم کن. این توهستی که باعث میشوی درد دوباره بیاید. میخواهم بروم به نوتینگهام برای تماشای مسابقه.»

لوسی گفت «بنشین - مردم صدایت را می شنوند. آنوقت چه خواهند گفت آبرویمان میرود.»

ویلی فریاد زد - برو. برو این توئی که درد را بجان من میاندازی. برو! آنوقت او را محکم گرفت. کله کوچکش مانند دیوانگان میلرزید. خیلی برزور بود.

لوسی فریاد کشید. وای ویلی!

ویلی فریاد کشید - این توئی که درد را میآوری زود بکشش! بکشش! لوسی فقط میگفت - آبرویمان رفت. مردم صدایت را میشوند.

ویلی فریاد میزد - دوباره درد آمد. من تو را بعوض درد میکشم.

ویلی هیچ نمیدانست چکار میکند - زنش خیلی کوشش کرد که نگذارد او برود پائین. بعد که از چنگ ویلی که از حال طبیعی خارج شده بود خلاص شد، دوید و رفت و دختر همسایه شان را که دختر بیست و چهار ساله ای بود داشت شیشه های پنجره خیابان را پاك میگرد، خبر کرد. این دختر نامش «اتیل» بود و پدری داشت که کارو بارش خوب بود و قیانداز محل بود. اتیل بجهش دیدن اشاره «لوسی» بطرف او دوید.

مردم که صدای این مرد خشمناک را شنیده بودند دویده بودند تسوی کوچه و گوش می دادند. «اتیل» رفت بیلاخانه. خانه آنها بنظرش پاکیزه و تمیز آمد.

ویلی توی اتاق عقب لوسی که خسته و مانده شده بود میدوید و فریاد میزد.

«بکشش! بکشش!»

لوسی او را دید که به تخت تکیه داد، ورنک صورتش بسفیدی رودشکی تختخواب شده بود و میلرزید. «اتیل» روبه «ویلی» کرد و گفت «چه میکنی؟ چکار میکنی؟»

ویلی گفت: «من میگویم این تقصیر اوست که درد من وا کو (۱) میکند. میخواهم

(۱) اصطلاح اهالی فارس که در مورد «برگشت بیماری» استعمال می شود

بکشمش. این تقصیر اوست.»

بعد اتیل همچنانکه میلرزید گفت: «میخواهی خانمت را بکشی. شما که باز خیلی خوب بودید و خیلی دوستش میداشتید.»

ویلی فریاد زان گفت: «درد! بقدری دردم زیاد است که باید او را بکشم.»

ویلی گریه اش گرفته بود و حق میگرد. وقتی که نشست زنش هم افتاد روی صندلی و با صدای بلند گریه میکرد. «اتیل» هم بگریه افتاد. ویلی رك بیرون پنجره نگاه میکرد. دوباره همان قیافه دردناک اولی خود را داشت. آرام شده بود.

آنوقت با ترحم بسیار بزانش نگاه کرد و گفت: «مگر من چه میگفتم؟»
اتیل گفت: «چطور نمیدانید؛ داشتید داد و فریاد میکردید و چیز های خیلی بدی میگفتید. فریاد میزدید بکشمش. بکشمش.»

ویلی گفت: «خیلی عجیب است لوسی اینخانم راست میگوید من اینطور حرفهایی میزدم؟»

لوسی با مهربانی ویلی بسردی گفت: «خواست سرجایش نبوسد. خودش نمیدانستی چه میگوئی.»

صورت ویلی پراز چین و چروك شد. لبهایش را گاز گرفت. آنوقت بشدت زد بگریه و بلند حق میگرد. صورتش بطرف پنجره بود.

در اطاق صدائی شنیده نمیشد، اما سه نفر در آنجا سخت و دردناک میگریستند. ناگهان لوسی اشکهایش را پاک کرد رفت بطرف شوهرش و گفت: «عیبی ندارد. تو خودت نمیدانستی که چکار میکردی من میدانم که تو خواست سر جاش نبود. هیچ عیبی ندارد. اما دیگر از اینکارها نکن.»

چند دقیقه بعد که آرام شده لوسی و اتیل رفتند پائین. لوسی در راه با اتیل گفت: «بین توی کوچه کسی گوش نایستاده باشد.» اتیل رفت و توی کوچه سر کشید و برگشت و گفت: «تو کار خودت را بکن و بگذار خانم «مورنال» و خانم «السوپ» هر چه دلشان میخواهد گوش بایستند و پشت سرت حرف بزنند.»

لوسی با بی حالی گفت: «خدا کند که چیزی نشنیده باشند، اگر توی مردم چوبیفتد که ویلی عقلش کم شده آنوقت اداره معدن جیره و کمک هزینه اش را میبرد. حتماً بعضی اینکسکه این خبر بگوش آنها برسد اینکار را میکنند.»

اتیل با لحن تسلی دهنده ای گفت: «نه هیچوقت جیره او را نخواهند برید آسوده باش.»

لوسی گفت: «مبلغی هم از کمک هزینه اش چند وقت پیش کم کردند.»

اتیل گفت: «آسوده باش که کسی خبر نخواهد شد.»

لوسی گفت: «خدایا اگر مردم بفهمند، چکار کنیم؛ آبرویمان میرود!»

ترجمه صادق چوبک

پیروزی بر سرطان

باساختن ترکیب حیاتی «ک-ر» KR در اتحاد شوروی صفحه نویسی در تاریخ مبارزه با بیماری خطرناک سرطان گشوده شده است. نام KR از نخستین حرف اسم اختراع کنندگان آن یعنی بانو نینا کلیواو Nina Klyueval و گیورگی روسکین Georgi Roskin بوجود آمده. این ترکیب تو مور سرطانی را بدون آن که بیافتهای سالم آسیبی برساند حل میکند (lyse). اثر KR را بر انسان پس از تجربیاتی که در موشهای مبتلا بسرطان انجام شده بود، در سال گذشته، بمرحله آزمایش گذاشتند. تصدی این تجربیات در مورد انسان بعهد پروفسورهای مشهور مسکو مانند تروننتف، لیامپرت و اگوروف واگذار گردید.

مشاهدات بالینی نشان داد که KR گرچه در موارد سرطانیهای جلدی اثری ندارد ولی در سرطان حلق، گردن، رحم و پستان کاملاً مؤثر است. بیست سال پیش پروفسور گیورگی روسکین استاد دانشگاه دولتی مسکو برای پیدا کردن موجود زندهای که قادر بمبارزه با سلولهای سرطانی باشد مشغول کار شد و تحقیقات خود را بر پایه تئوری تضادی Antagonisme که بین موجودات زنده و تنازع در بقا وجود دارد بنا نهاد. در نتیجه چندین سال تجر به توجه او به تریپانوزوم کروزوی Trypanosoma Kruzzi جلب گردید. این موجود، حیوانی است یک سلولی که در انسان و دام، حامل بیماری کشته شده - ایست. تحقیقات بعدی ثابت کرد که اگر تریپانوزوم را در بدن موشی که بسرطان مبتلا باشد داخل کنند در تو مور نفوذ کرده تکثیر مییابد و سلولهای سرطانی را از بین میبرد.

در ۱۹۳۹ گیورگی روسکین کشت تریپانوزوم خود را به نینا کلیواو محقق بزرگ شوروی که اکنون زن او است ارائه داد. نینا کلیواو با دریافت تریپانوزوم برای تولید یک ترکیب پایدار شروع بتجربیات کرد. چنگ تا اندازه ای کار او را بتاخیر انداخت ولی در سال گذشته پس از آزمایش - هایی که در ۱۳۰۰۰ موش انجام داد و همه باموقیت قرین بود عملیات خود را تکمیل کرد.

در ۸۵ درصد از دسته اول موشهایی که مورد آزمایش قرار گرفتند، سلولهای زنده تریپانوزوم، سلولهای سرطانی را کاملاً قلع و قمع کردند ولی

شب در گشتراران

چراغ خرمنی از دور پیداست
صدای برطنین سم اسپسی ،
درختانند با بادی به نجوا
کنار جاده‌ها بگریخته مسکن،
گریو دور دست آبخاری
نسیم سرد کوهستان ز سگها
سواد قریه در تاریکی شب
بطاق کلبه‌هایش پرتو ماه
بچشم آید رخ دهقان پیروی
نماین کرده نور صورتی رنگ

خطوطی را که جای پای غمهاست
غم شبها و اشک صبحدمهاست

شباهنگان خاموش بیابان
درخشد سیمها در نور مهتاب
صدای مجو آوازی از آن دور
طنین افکن شود در وحشت شب
دمد پاتی کنان (۱) دهقان فرتوت
غباری چون بخار گرم آهک
جدا سازد نسیمی گندم از گاه
نهد در یک طرف تلی ز گندم
در آمیزد غبار گاه و مهتاب
برد بادی، در آن خاموشی شب

بهم ریزد سکوت شب سرانجام
ز آهنگی نشاط انگیز و آرام

(۱) یانی کردن : جدا کردن گندم از گاه ، برسیه باد دادن .

ی. فرید Y. Frid

فلسفه بی اعتقادی و لاقیدی

ژان - پل سارتر و اصالت فرد بورژوازی معاصر

نقل از مجله «مادرن کوارترلی» به ترجمه از «سوتسکایا لی ترا تور»
در فرانسه آثار گروه نویسندگان اگزیستانسیالیست و «ژان پل سارتر» که رهبر آنان بشمار میرود بسیار جلب توجه کرده است. مخالفین اگزیستانسیالیست - ها، آنان را متهم میکنند که مقام ادبیات را بتفسیر و تصویر محض فلسفه تنزل داده و از روشنائی معنوی فرانسه روی گردانده به متافیزیک مبهم آلمانی و اسکانه بناوی گردانیده اند. «م. هایدگر M. Heidegger» فیلسوف آلمانی را که در آلمان هیتلری رئیس دانشگاه بود، رئیس بزرگ خود میدانند.

مدافعین اگزیستانسیالیست ها میگویند در سایه کوشش های این نویسندگان «داستان متافیزیکی از نوزنده میشود» و ادبیات بالاخره توجه خود را از معرفی نمودهای ظاهری، بدرك فلسفی مسائل اساسی و وجود معطوف میدارد. عمل اگزیستانسیالیست ها و بویژه عمل سارتر حقیقه شایان دقت است زیرا نقش اجتماعی فلسفه اصالت فرد معاصر را در حیات ایدئولوژیک ارتجاع، بر نظریات مترقی عصر ما، با کمال وضوح تصویر میکند.

بقیه از صفحه ۴۹

صدای داس دهقانان شب خیز	هیاهو می کند در کشتزاران
زرقص خوشه موج افتد بخرمن	چنان کز بادها در چشمه ساران
به آهنگ صبا رقصد مزارع	چو گلشنها ز باد نوبهاران
نشید چند دهقان دروگر	در آمیزد بیانک جویباران
صدای مبهم زنك شترها	بگوش آید هم آهنگ قطاران
سواد قلعه ای ویران و غمگین	بدل جا داده راز روزگاران
زهم پاشیده چون دودی غم آلود	سیاهی های موهوم چناران
رسد عطر خیال انگیز صحرا	بکنه خاطرات رهگذران
کند مسکن در آن گنجینه راز	چوماران بر دفين تاجداران
ولی آید هنوز از خرمنی دور،	صدای گفتگوی آبیاران

زند چشمک دواختر بر سر کوه
در اعماق سیاهیهای انبوه

نخستین کتاب سارتر موسوم به «دیوار» پیش از جنگ دوم جهانی و قبل از آثار فلسفی او انتشار یافت. او در این کتاب که حاوی قصه های کوچک است و همچنین در نخستین داستان خود (تئوع Nausée) با چشمهای یک انگزستانسیالیست بزنگی مینگریست. زندگانی از نظر سارتر فاقد حس، مهوع، بیرنگ و یک عمل نفرت انگیز نیاتی بود که سرنوشته غیرتعلقی و ستمکار بر مردم تحمیل میکند. این موضوع «کشف» تازه ای در ادبیات باختری دهه های اخیر نیست. در صورتیکه شخصیت های کتابهای سارتر، نسل بلا فصل بعضی شخصیت های «ا. مالرو A. Malraux» و «ا. ژید A. Gide» و (اگر بیشتر بگفته نگاه کنیم) اشتر بند برک Strindberg باشند و همچنین در صورتیکه بنای مهم ترین داستان سارتر نیز نتیجه تکامل روشهای جویس Joyce و «دس پاسوس Dos Passos» و ژورن رومین J. Romains است، فلسفه سارتر بصورت شیوه ای فریبنده و ارتجاعی و پراز تضاد نشو و نما و ترکیب یافته است که حالات فکری و ایده های آن تاکنون بطور جزئی از ژید و مالرو سرمیزد و اکنون بطور اعم در مقالات و کتب متعددی یافت می شود که احتمال دارد مؤلفین آنها هرگز بنظریات هاید گرو کی بر کگار د فیلسوف دانمارکی در قرن نوزدهم، که هر دو از معلمین سارتر هستند پی نبرده باشند، مثلاً فلسفه تاریخی که محقق انگلیسی رونالد لاثام Ronald Latham مؤلف در جستجوی تمدن (چاپ ۱۹۱۶) تشریح کرده است در بسیاری از موارد بفلسفه سارتر خیلی شباهت دارد (گرچه لاتام انگزستانسیالیست نیست). کامیابی سارتر را در کشور های باختری از اینجا میدانند که صدای او یکه و تنها نیست بلکه یکی از نخستین صداهای آواز دسته جمعی و کژ آهنگ «اصالت فرد» بشمار میرود که اکنون در شرایط سرمایه داری، «آزادی» فرضی «برای فرد» را میسراید.

علت دوم شهرت سارتر اینست که بعنوان یک عضو نهضت مقاومت قلم فرسایی میکند و در آثار «فلسفه» او چیزی وجود دارد که می تواند اشتیاق جوانان را تحریک کند. این جوانان شاید تمایلات شرافتمندانه و انسان دوستانه هم داشته باشند ولی چسه در فلسفه و چه در سنجش حقایق امروزی تشخیصشان خیلی کم است.

برنامه ایدئولوژیکی اصالت فرد معاصر اظهار این مطلب است که بشر ناقص میباشد.

بنابراین بشر کنونی (البته باستانهای «چند نفر برگزیده» یعنی خود ایدئولوژیست های اصالت فرد) که محکوم غرائز و تمایلات خود شده است، از آرزو-های متضاد درهم شکسته، متغیر و متلون مرکب است و بهیچوجه فردیت حقیقی ندارد و محصول یک آزمایش بدون موفقیت طبیعت است. چنانکه معلوم میشود «انسان» بمعنای اخص و در وسط گیومه برای طبیعت «غیر قابل قبول» است و یکی از اشتباهات آن بشمار میرود. این موجودات «کامیاب نشده» مثل همیشه آجرهایی هستند که جامه از آنها ساخته می شود، بنابراین این جامعه بشر نیز اجباراً باید از مرحله کمال دور باشد. بنابراین انتقاد از «طبیعت» بشر، جای انتقاد از سرمایه داری را میگیرد و در نتیجه لازم است خود را با اهرین سرمایه داری آشتی

دهیم . این «حقیقت تلخ» را در باره نقص جبر و طبیعت بشر «لاتام» تاریخ نویس سوررآلیست، ترسکست و برتون Breton، که طرفدار نیچه است و بسیاری دیگر نیز با دقت نشان داده اند .

این «حقیقت» در مورد آینده بشر منظره شکستی را ایجاد میکند و برای کسانی که ما را بفرار از واقعیت و عقب نشینی بسوی صوفیگری و غیره نصیحت می-کنند فرض فسمی بشمار میرود . اکنون دقیقاً موقعی است که اقدام بهرگونه فرار مرسوم آنها گردد و بذهب ، آنتروپوزوفی (۱) و اسپریتوالیسم روی آورند (مثلاً «Rousseau روسوی جدید» يك هنرمند بسوی منش (۲) فرانسوی می گوید وقتی من کار میکنم ، روح دستم راهدایت میکند) - اکنون در ۱۹۴۶ موقعی بنظر میرسد که سارتر از «اصل مسلم» «نقص بشر» نتایج مغایری بگیرد . سارتر اعلام میکند که خالق وجود ندارد و «دنیای دیگری» در کار نیست ، فقط بشر - است که واقعیت دارد و جای فرازی برای او نیست ، او باید در دوره خود زندگی و فعالیت کند . آری ، سارتر می گوید بشر ناقص است ولی تصریح میکند که همچنان ناقص خواهد ماند و تنها وجود خارجی و ظاهری existence خواهد داشت ، در حالیکه لاوجود را در برداشته و بهرحله وجود نخواهد رسید . مگر آنکه با اعمال خود، خود را خلق کند .

هیچ نیروی خارجی او را در اینکار کمک نخواهد کرد . «بشر تنها همان چیزی است که خود از خود میسازد» . هر کسی نسبت با آنچهیزی که بشر است مسئولیت دارد .

مکنست این موضوع کسانی را که از ابهام و پیچیدگی آشکار سارتر سردر نمیآوردند تحت تاثیر قرار دهد ، زیرا بنظر میرسد که این افکار از فیلسوفی باشد که آزمایش دوران مقاومت را گذرانده است . اما اگر سارتر نویسنده گی خود را تا اندازه ای بر اساس آزمایش دوران مقاومت میگنارد ، فقط به «لجن مال کردن» و تحریف اهمیت این نهضت موفق میگردد . مایک همانندی خارجی خالص و یک تقلید صرف در کار می بینیم . بطور قطع هنگامی که سارتر اعلام می کند «من فکر می کنم ، پس من هستم . این موضعی است که من از آنجا شروع می کنم» ، این شیوه دکارت (با آنکه طبق معمول آمیبرو کسرتیک ها در آمده) نیز نظریات پوشیده و مستتری است که از هایدگر و نیچه ایسم آشکار خود سارتر اخذ شده است .

پایه سیستم فلسفی سارتر عبارت از تعریفی است که از شرایط اساسی «خارجی» هستی بشر می کند . این شرایط باراده بشر (که بنظر سارتر بیرحمی بهبوده و بیمنطقی وجود و قضا و قدر در آنها آشکار می شود) بستگی ندارند . این شرایط عمومی و دائمی که از هر فرد بشر مستقل است ، عبارت است از : ظهور يك فرد بر روی زمین و لزوم زندگانی او در آنجا ، شرکت او در کار ، وجودش در میان دیگران و محکومیش بمرک در تعویق Sursis ، داستان سارتر مظهر

مرک احتراز ناپذیر بشره عبارت است از جنک، چیزی که مورد علاقه سارتر قرار میگیرد، ساختمان اجتماع و تشریح محسوس «سپیم بودن در کار» (صاحب کارخانه یا بیکار) برای بشر نیست بلکه فقط شرایط جهانی وجود است. اینها «حدود وجود» را تشکیل میدهند و مردم، که رابطه متقابل آنها از چوبهای کبریت در یک قوطی بیشتر نیست، وجود خود را در همین حدود حائز هستند. بعقیده سارتر بشر نفرین شده است و در «بندهای يك قضا و قدر غیر تعقلی زندانی است» (آ. مونیه) اما سارتر میگوید اگر کسی بتواند تشخیص دهد که او را بدست جبار قضا و قدر «رها کرده اند» و مطلقاً تنهات و فقط نیروهای فردی خود را می تواند بحساب آورد، آنوقت در تنهایی خود يك «آزادی فرد» و «عظمت» خواهد یافت. استایوسکی می نویسد: «بشر آزاد است، بشر خود آزادی است... اگر خدائی وجود نداشته همه چیز مجاز بود»، این است نقطه عزیمت انگزستانسیالیسم؛ عدم اعتقاد بخدا برای سارتر ضرورت داشت؛ زیرا اولاً لازم بود بتواند يك «نتیجه منطقی قاطعی» از نظریه دستایوسکی بدست آورد؛ خدا نیست و بنا بر این همه چیز مجاز است. اما اینهم راست است که کاملاً همه چیز «مجاز» نیست و «خواهش طبع و بوالهوسی» حدی دارد (معنی این سخن بطور صریح این است که آدم گوشه نشین بیکار نمیتواند صاحب کار خانه بشود ولی می تواند خود را بزیر ترن برتاب کند و بدینوسیله خستگی، نومیدی و اعتراض خود را نسبت به بیبودگی و بطلان وجود ابراز دارد.)

اکنون يك مسئله اساسی میان میآید. عمل دسته جمعی بشر، مثلاً در يك حزب تاجه اندازه ممکن و مفید است؟ آزادی آدم گوشه نشین، آزادی از تمام بندهائی است که او را با دنیا مربوط می سازد و این حقیقت که زندگی بطور کلی غیر منطقی و از روابط متقابل بین نمونها «آزاد» است، آنها مقید کرده. بعقیده سارتر، دترمینیسم و علیت، تجربیدی است که تنها در مغزهای مارکسیستها وجود دارد بشر آزاد است. هر چه را که میخواهد باخود انجام دهد. و از آنجا که موجودات انسانی در نظر سارتر مخلوقات جنبده متغیری هستند و حافظه مختصری دارند و بنحو شکفت انگیزی به «نسناس»، میسون آدم نمای کیبلینک در کتاب

چینگل شبهه اند، سارتر عقیده دارد که بشر حتی برای خودش، فقط امروز، فقط در يك لحظه معلوم می تواند مسئول باشد. يك فرد درباره دیگران چه اطلاعاتی دارد؟ فقط اینرا میدانند که امروز آنها را چنین و چنان می بیند، امروز با بعضی موافقت و با برخی مجادله دارد. اما انسان دیگر نمیداند فردا چه خواهد شد.

باین شکاکی Scepticisme حبله گرانه، بدخواهانه و زهر آلود نسبتی از نوع فلسفه ماخ Mach اضافه می شود. «تنها خود من می توانم انتخاب کنم و بگویم فلان و بهمان عمل خوبتر است.» مردم پیوسته «آزادی انتخاب» دارند، هر لحظه میتوانند آنرا تجدید کنند و بالا تر از همه می توانند نظریات و سیستمهای مجرد کلام را برگزینند. بنا بر این اگر ضد فاشیست های امروزی فردا تصمیم بگیرند فاشیست شوند و اطرافیان خود را بقبول «تغییرات خطوط سرحدی» و ادار نمایند باید آنرا امری طبیعی

دانست ، « در آن لحظه فاشیسم حقیقت انسانی خواهد گردید » - این است « فرمول روز »ی که شاید عده ای از ضد فاشیست های دیروزی آنرا دوست داشته باشند . نظریه ارتداد Apostasy که مظهر « آزادی عالی » و بشکل منظمی از « تکامل » يك انسان است با آنچه « شستور A. Shestov » روسی فاسد قبل از انقلاب در کتاب خود بنام « دستاویسکی و نیچه » درباره ارتداد مینوشت تطبیق میکند .

بهمن جهت است که دسته سارتر « شستور » را يك « فیلسوف بزرگ » می بینند . سارتر می نویسد که هر کس در هنگام انتخاب طبعاً ، با احترامی که برای خود قائل است ، نیکوکاری را برمیگزیند . و در همان هنگام سارتر اعلام میکند : « اگر کسی بمن بگوید « اگر زشتکاری را انتخاب کرده باشم چطور میشود ؟ » جواب خواهم داد ، « دلیلی ندارد که غیر از این انجام دهم » (زیرا « هر کس بی آزاد است ») . اما فیلسوف فقط اخلاقاً حق دارد زشتکار را محکوم کند و با او بگوید نیکو- کاری بهتر است . چه خوب است که این قبیل فلاسفه در نورمبرگ قاضی نبودند ! اگر سارتر می نویسد : « ما بترقی عقیده نداریم » شگفت آور نیست ؛ در آخرین تحلیل ، يك انسان هر چه انتخاب کند ، در تمام سالها « پیوسته همان » است که بود . سارتر هنگام مراجعه به بحث تراژدی کلاسیک (مسئولیت قهرمان حزن انگیز ، انتخاب حزن انگیز ، گناه حزن انگیز) آنها را فقط با روح هاملتیسیم (۱) درک می- کند اما به هاملتیسیم نیز معنی فاسد شده ای میدهد و یا بهتر بگوئیم آنرا عاری از معنی میسازد .

سارتر با این نظر که دست سرنوشت ، موجودات انسان را بی اتحاد ، متغیر و اصلاح ناپذیر کرده است و در حالی که آنها را برده تمایلات و حالات آنی ، در بند و کند « امروز » و **نفسانهای** بدون حس مسئولیت می بیند ، با آنها میگوید شما باید هر يك « انتخاب خود را انجام دهید » بی آنکه در اینکار چیزی بجز « وجود ذهنی انسانی » Subjectivité خودشان آنها را هدایت کند ، آنها باید بيك « حقیقت انسانی » که مانند حربا دستخوش تغییرات است کمک کنند و هر کدام تحت تاثیر یک نوع حس مسئولیت و خستگی « متافیزیکی » که زاده آن است بفعالیت پردازند . و از آنجا که حدس زدن درباره آینده ، و امید باینکه موجودات انسانی فردا دست از دعاوی امروز خود برنخواهند داشت بیهوده است ، سارتر با آنها میگوید « بدون امید موفقیت فعالیت کنید . » « برای تعهد چیزی ، امید موفقیت لازم نیست . » این تنها تبلیغات حادثه جویانه ای نیست که به اندیویدوالیست ها خطاب میگردد . شیوه رواقی Stoical مرکزی فلسفه سارتر ، باید بفعالیت دسته- جمعی و مترقی نیز يك صفت حادثه جویانه « بدهد » . لازمه ریشه کن کردن ایمان مردم از هدفی که برای آن میکوشند (« زیرا که میدانند نتیجه آن چگونه خواهد بود ») ، دارا بودن این نظریه است که فعالیت مترقیانه مفید است ، لازمه این

(۱) Hamletisme « هاملت » قهرمان تراژدی شکسپیر که بین رحجان

مرک و زندگي بر یکدیگر مردد بود .

کار این است که جلوی چشم شاگردان سارتر، که بگفتار او درباره لزوم بحساب آوردن صرف قوای يك فرد علاقه نشان میدهند، بامار کسبیم یعنی باتثوری علمی تکامل اجتماعی سازشکاری شود.

«انسان» سارتر که گوشه نشین و «پادشاه» وفادار گذشته و آئینده است روی سیاره‌ای لغت و برهنه ایستاده است. همه چیز «برای او مجاز است» ولی اودر زیر بار «آزادی بی‌مصرف و عقیم» خود فرورفته. او بروی زمین کاری ندارد، امسا در حالیکه باخستگی انتظار لحظه بازگشت خود را بدم میکشد حاضر است «آزادی» خود را بضرر نوع بشر بکار برد. لنین مینویسد: «آنا ریشیم، اصالت فرد بورژوازی است که پشت و رو شده. اندیوید والیسم. پایه نظریه عمومی آنا ریشیم است... آنا ریشیم فرزند نو میدی است.» (۱) باتوجه بانر سارتر، این «پشت و رو شدن» اصالت فرد بورژوازی دیده میشود که اکنون بیش از پیش درهم و برهم میگردد تا در فلسفه پرازهرج و مرج و نو میدی برضد ایده نولوژی مرفقی سلاحی بدست آورد و طبیعت این فلسفه را با عبارات «انسان دوستانه» رو-پوشی کند.

زیباترین تصویر فلسفه سارتر را باید در کتاب «تعویق» داستان طولانی، و راه‌های آزادی (۴) جلد دوم نمایشهای سه گانه Trilogy او جستجو کرد. داستان نامبرده مربوط به ۲۳ تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ یعنی روزهای مونیخ است و این دوره مود بحث این داستان قرار میگیرد. سارتر هنرمندی است که گرچه مانند اغنیاء نسبت بقرا، مردم را بادیده ترجمه مینگرد، آنا را که بدرجه اعلا متافیزیک اگزستانسیالی نرسیده اند شایسته احترام نمیداند. در عین حال در کتاب او یکی دو قطعه جالب توجه می بینیم و سارتر اگزستانسیالیست در این قطعات که از مقاومت یاد میکند، لحظه ای چند بهتر جلوه می کند. تراژدی میلان و آنا، خانواده کوچکی که می بیند کشور کوچکش دستخوش خیانت چمبرلن و دالادیه شده، مهیج است. از میان شخصیت های دیگر، کارگران تا اندازه ای برجسته ترند و مانگام مختصری بر آنها می افکنیم. این عده از تهدیدهای هیتلر نمیترسند و برای جنگ بافاشیتها آماده اند. اینها میگویند: «آیا هیتلر گفته است جام صبرم لبریز میشود؟ بسیار خوب، جام مانیز لبریز میشود.»

شبی که خیانت مونیخ صورت گرفت بطور مهیجی تشریح شده است. چمبرلن بس از موافقت با هیتلر از خود راضی و خرسند است، دالادیه حوصله ندارد و مازاریک محکوم، آنها را تحقیر میکند و جلوی چشم خود دزدانی را می بیند که با «فوهرر» توطئه کرده اند. در اینجا است که عدم احترام سارتر نسبت بموجودات

۱- و. ا. لنین در «آنا ریشیم و سوسیالیسم» انقلاب پرولتاریا: ۱۹۳۶،

شماره ۷، صفحه ۱۶۴

2) Jean - Paul Sastre - Les Chemins de la Liberté

II - Le Sursis, Paris, Gullimard - 1946

انسانی کاملاً تعدیل میشود. ولی این قسمت باضافه چند صفحه مهیج دیگر تنها يك كاسه‌ای از حقیقت است در میان دریایی از لاطافات، دنیا در آستانه روز محکومیت است، اینست تاجر کلی و خاطره ما از تصویری که سارتر با اشتنا بزدگی طرح کرده است. این شخصیت‌ها در همه جا یافت میشوند - در مراکش، در صحرای افریقا، در اسپانیا، در آتش نخستین جنگ ضد فاشیستی، در پاریس، در ماریسی در لائون، در بیاریتز - آنها در همه جادریا بانی لم بزروع بی سکنه که در زیر خورشید پست و سیاهی افتاده است قرارداد دارند. همه جا آنها در کوچه بن بست و در آستانه محکومیت هستند. آنها تقریباً همگی تنها و مهوم و بوجدی Existence ستمکارویی معنی محکوم شده اند که در نتیجه بیم - ماری، زمین گیر گردیده و از تکان بر تشنج و سختی، دردناک شده اند - و به لا وجود نزدیکترند تا بوجود. نمونه این محیط، خواب و وحشتناک پیکره ایست که مظهر يك مرد عامی میباشد - بدین طریق چوپانی بنام گروس لوئی که مردی است تنومند و بیچاره و عقل و شجاعتش با اندازه يك بچه هشت ساله است، برای نخستین بار بشهر بزرگی آمده و شکایت میکند که من در این بیابان فقط يك مرد را دیدم که سیاه پوست بود و تنها او در من مردی میدید. ولی او مرد سیاه - پوست را گم کرده و نمیتواند دوباره او را پیدا کند.

گروس لوئی میگوید «همه آنها یکی هستند». گروس لوئی پیکره - ایست سبولیک (کنایه‌ای) اما شخصیت های دیگر نیز چون يك خواب و وحشتناک، چون انبوهی از کالبد هائی که تپل وار، دست و پا میزنند و رابطه متقابل آنها در زمان و مکان، مثل آش گندیده سفت و چسبناکی به وجود مشترك Co-existence آن ها منحصر است، نشان داده میشوند. این مشخص کردن «موجودات انسانی ناقص» را ساختمان داستان نامبرده تقویت میکند. این داستان شامل چند مؤخره Close-ups با اندازه های مختلف است، که با کمال بی نظمی بهم مخلوط شده و فقط همزمانی وقایع را در نظر میگیرد. این مؤخره هادر یکدیگر مخلوط میشوند بطوری که غالباً مؤخره پاریس از مؤخره ماریسی، مراکش بوسیله يك پاراگراف یا نقطه جدا نبوده بلکه با نقطه و ویرگول، و یا با حرف ربط «و» از یکدیگر مجزا میگردند (گرچه در اصل ابداء چیزی آنها را بهم مربوط نمیسازد). این روش ساختمانی غیر منطقی انعکاس ویژه ای از نبودن علیت در جهان است. بطوریکه «م. بلانشار M. Blanchard» مینویسد: «انگریستانسیالیست ها برای آنکه «نوع باطل و بیهوده زندگی» را تشریح کنند، کاته گوری ساده تفکر را بمعنی کرده و تضاد های «غیر قابل فهم» حقیقت را از معنی فاقد ساخته اند.» رهائی از منطق، شکلی است از عکس العمل انگریستانسیالی در برابر تضادها یا «بیهودگی» وجود (بقول شستوف L. Shestov شکلی است از «پذیرفتن زندگی با تمام دهشت ها و هراس های آن»).

«ماتو دولارن» شخصیت عمده این داستان که استاد فلسفه و از «اصحاب دکارت Cartesian» است بر ساحل، نان مر بانی شنی میسازد. او میگوید: «نان مر بانی

اعلا داریم که بدون تکیه گاه در هوا قرار میگیرد و تسکه تکه نمیشود. « ماتئو در عین حال که از نان مر بانی خود تعریف میکند آنرا خراب میسازد. بعقیده سارتر هر سناسی باید از این راه از توده سفت و چسبناکی که خود، تنها جزء کوچکی از آنست برخیزد و انسانی گردد. یعنی انسانی «رواقی» و گوشه نشین که «بدون تکیه گاه در هوا» قرار گیرد. (و در اصل جامد تر و سخت تر از نان مر بانی شنی نباشد).

گرچه در نخستین جلد نمایش های سه گانه «عصر عقل» ماتئو با آزاد کردن خود از امر عشق که باری بدوش او شده است، قدم محسوسی بر میدارد و بدینوسیله جستجوی خود را برای یافتن آزادی آغاز میکند ولی جنبه «متافیزیکی» این داستان جالب نیست و کاملا مجرد است. در جلد دوم، آزادی را عبارت از خود تشخیص میدهد ولی می بیند این آزادی بی ثمر است و او برای خود احترامی قائل نیست. احتمالان میرود در جلد سوم، که هنوز بیرون نیامده، ماتئو بر طبق فلسفه سارتر، با تشخیص اینکه باید تحت تاثیر يك حس مسئولیت و درستی، بشوئه رواقیون، و بدون امید موفقیت، بفعالیت آغاز کرده و بجیزی که در جلد سوم بعنوان «حقیقت انسانی» نموده است كمك کند، آزادی «کامل» را کشف نماید.

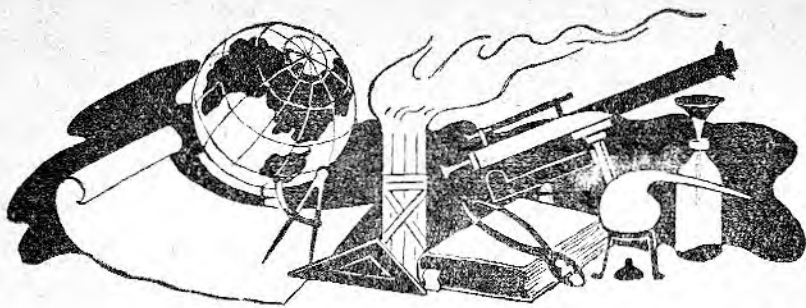
يك مطلب دیگر از اینهم جالب تر است: بنظر سارتر مبارزه ضد فاشیستهای اسپانیا مثالی است از «فعالیت بدون امید موفقیت». سارتر که نمیتواند ایمان جمهوریخواهان را به پیروزی نهائی هدفشان حس کند، تراژدی قهرمانی را به تراژدی محکومیتی که گریبانگیر «حادثه های ایده آلیست» میشود تبدیل میکند. در «گومزه» ژنرال جمهوریخواه که بی هیچ امیدی میجنگد، آثار حادثه جوئی و «سبعیت» پیدا میشود و این خیلی عجیب نیست. او خود را درك کرده و آزاد است. ولی این شخص قبلا يك «هنرمند خارجی» ex-artiste بوده و سپس يك سرباز متخصص شده است. او با عقاید ایده آلهای سروکاری ندارد و با زبان ساده «سربازی» به ماتئو اقرار میکند که: «جنگ زیباست... من جنگ را دوست دارم». درباره سربازانیکه در جنگ کشته شده اند میگوید: «من درباره آنها اندوهگین نیستم». ماتئو، یکی دیگر از ضد فاشیستها، این عقیده را منعکس میکند. این شخص به برادر خود که طرفدار سیاست مونیخ است و خواستار احترام از

از خونریزی بشر است جواب میدهد: «جنگ یا صلح، برای بشر فرقی ندارد. زیرا مردم از همان روز تولد خود مرك را در خود حمل میکنند»، و انسانیت حتی اگر بمقیاس میلیون ها قلع و قمع گردد همچنان سر جای خود خواهد ماند. و بدین طریق طرفداران سیاست مونیخ، حامیان فاشیسم جوانمرد و نیک سیرت هستند؛ حیات انسانی را عزیز میدارند و ضد فاشیستها با بقیدی بی ملاحظه «ایده آلیستهای که زندگی پر از حادثه دارند»، موجودات انسانی محسوس Concrete را برای عقاید «مجرد» و عقیم «میهن» و انسانیت و عدالت فدا میکنند. این نظریه، نمونه اصالت فرد معاصر است.

زندگی «موجودات انسانی محسوس»، در این داستان تحت تاثیر جان کلام یعنی مباحثات چمبرلن و دلادیه با هیتلر واقع شده است. شخصیت های داستان همگی روز و شب عملاً در فکر فرد رفته اند: «اگر تنها بتوان از جنگ پرهیز کرد!» مهیج ترین قسمتهای این کتاب نطق هیتلر در اشتوت-کارت است این نقطه، منتهی الیه ریسمانهای مختلفه داستان است. در اینجا می بینیم «همه کس» در کنار رادیوی خود در انتظار اند، «همه کس» در انتظار کلمات هیتلر هستند، «مثل اینکه در انتظار مائده آسمانی» باشند. غرش طنین دار در تالار جلسه شنیده میشود، «غرش دریا»، «اودست خود را بلند کرد و دریا آرام گرفت». سپس سخنرانی خود را آغاز کرد و صدایش دیگر بوی تعلق نداشت، بلکه بین المللی شده بود و ملیونها موجودات انسانی «ناقص»، نسانهای قابل ترجم که از نگاه سردمار کا «Kau» مسحور شده بودند، نفس خود را در بای رادیو حبس می کردند. ساختمان این داستان، هیتلر را بسر پایه یک مجسمه بالا میبرد. در این روز داوری، قتل عام کننده فاشیست بصورت یک دکاندار قاضی شده است، سارتر بخواننده خود می گوید نژاد بشری اهمیت است و بدین جهت چیزی که مستحق است میرسد. اگر هیتلر هو واقع شخص اصلی داستان است تعجبی ندارد زیرا تنها اوست که «انتخاب خود را انجام داده» و چون مردی که سادانه هاسراسر زندگانش را پر کرده اند فعالیت می کند. در اینجا، بین سطور داستان، چشم ها لحظه ای به تبسم رضایتمندانه هایدگر، معلم سارتر و فیلسوف آلمان هیتلری می افتد.

عمل اجتماعی چیزی را که سارتر نوشته، تنها از قبیل کار «اسب ترووا» مشخصی است که ارتجاع آنرا در چادر نیروهای مترقی گذاشته باشد. عجالة ارتجاع بیک «فلسفه» سفسطه آمیز فریبنده احتیاج مبرم دارد تا شاید بدینوسیله عده ای از مردم را که خواب عدالت و زندگانی بهتر را می بینند، با عدم اعتقاد به نیروهای خود، بیقیندی نسبت بعقاید مترقیانه، نداشتن ایمان بیک حزب مترقی، تردید در اینکه کوششهای دسته جمعی مردم کارگر و تمام بشریت مترقی ثمری داشته باشد، با عبارات شکست خورده و خواب و خیالهایی که می گوید تنها فعالیت حادنه جوانانه محکوم بشکست، امکان دارد، مسموم کند. بسیاری از نویسندگان، جنبه های این «فلسفه» را بیان میکنند - مثلاً لاتام که درس های او در یک دانشکده کارگری داده میشد (این شخص سعی میکرد عمیق تر از سارتر در توده های مردم نفوذ کند). اگر سارتر، سیستم «فلسفی» خود را نشوونما نمیداد شخص دیگری باین کار دست میزد. ولی این قبیل «فلسفه ها» در مبارزه با فلسفه حقیقی مارکس، لنین و استالین همگی از بین خواهند رفت. و کذب هنر «انسان دوستانه» اگر بیستانالیست ها، و همچنین «مکاتب» فاسد دیگر در برابر حقیقت و رأیسم سوسیالیستی و انسان دوستانه «گرکی» ناتوان و بی اثر است.

ترجمه کاظم آملی - از مجله «مادرن کوآرتلی» چاپ لندن



دکتر رضا رادمش

نظریه کوآنتا

درفیزیک بهرجسمی که در معرض تابش تشعشع یک منبع نورانی قرار گیرد و تمام اشعه صادره از منبع را جذب کند و هیچ جزئی از آنرا منعکس نماید جسم سیاه مینامند .

اجسام کاملا سیاه مانند دوده دارای این خاصیت هستند . نظریه کوآنتا که دامنه استعمال آن قسمت اعظم فیزیک جدید را فرا گرفته است از تحقیق در خواص تشعشع اجسام سیاه سرچشمه گرفته است . در آزمایشگاه ها برای تحقیق در خواص اجسام سیاه از محفظه کوچک زغالی که دارای یک روزنه بسیار کوچکی است استفاده می نمایند هرگاه شعاعی نورانی از راه روزنه بداخل محفظه زغالی وارد شود پس از انعکاسات متوالی درداخل محفظه انرژی تابش خود را بکلی از دست داده و دیگر از انرژی شعاع نورانی چیزی بخارج برنمیگردد بنابراین روزنه محفظه زغالی مزبور مانند دوده بعنوان جسم سیاه تلقی میگردد .

چنین محفظه کوچک زغالی را که دارای روزنه کوچکی است در اجاق خلاءشده ای قرار داده وبشدت گرم مینمائیم دردرجه حرارت ثابت نور روزنه گذاخته را بوسیله اسپکتروسکپ تجزیه میکنیم .

شدت نورانی در نقاط مختلف طیف نور روزنه محفظه یکسان نیست اگر نمایش تغییرات شدت نورانی نقاط مختلف طیف را بر حسب طول موج رسم نماییم قوس ناقوسی شکلی بدست میآوریم . حال اگر درجه حرارت محفظه را بالاتر ببریم مثلا حرارت محفظه

زغالی رادو برابر کنیم و با داده های جدید تجربی منحنی نمایش تغییرات شدت انرژی نقاط مختلف طیف را بدو برابر درجه حرارت تجربه اولیه، بر حسب طول موج، رسم نمائیم؛ ملاحظه میشود که مجموع انرژی طیف شانزده برابر میشود یعنی به نسبت قوه چهارم درجه حرارت ترقی مینماید و علاوه قوس ناقوسی شکل دیگری بدست میآید که رأس آن بسمت چپ یعنی بطرف طول موج های کوتاهتر تغییر محل پیدا مینماید.

تجربه بالا در ضمن تحقیق خواص حرارتی اشعه نورانی در ۱۸۹۹ بوسیله لومر Lummer و پرینگشایم Pringsheim انجام گرفت.

تئورسین های فیزیک بجستجوی بیان ریاضی تغییرات انرژی نقاط مختلفه طیف نور روزنه محفظه به حسب طول موج و درجه حرارت محفظه پرداختند.

چون محفظه زغالی در خلاء قرار گرفته است بنابراین در داخل محفظه هیچ جسم مادی از قبیل هوا و یا گازی وجود ندارد تا مبادله انرژی با جسم جدار محفظه بوسیله ذرات آنها انجام گیرد. در این صورت مبادله انرژی فقط مابین جدار و اشعه نورانی موجود در داخل محفظه صورت میگیرد.

از اینجهت تئورسین ها بمنظور تحقیق ریاضی مبادله انرژی مابین جدار محفظه زغالی و اشعه موجود در داخل محفظه فرض کرده اند که در داخل جدار محفظه لرزنده های الکتریکی وجود دارند و مکانیسم مبادله مابین جدار و اشعه نورانی داخل محفظه بوسیله لرزنده های مزبور انجام میگردد. بدین طریق هر طول موجی از نور داخل محفظه، نتیجه تشعشع لرزنده های داخل جدار محفظه میباشد. برای هر فرکانس از نور موجود در داخل محفظه قاعده میبایست لرزنده ای با همان فرکانس در داخل جدار محفظه وجود داشته باشد. چون گام امواج نورانی خارج شده از روزنه محفظه وسیع است بنابراین عدده لرزنده های غیرالنهاییه زیاد بوده و انرژی لرزنده ها بطور پیوسته تغییر مینماید. با این طرز استدلال با وجودیکه تمام جوانب آن ظاهر منطقی بنظر میرسد تئورسین ها بنتایجی میرسیدند که بنتایج تجربی مبیانت کامل داشت. ماکس پلانک Max Plank در ۱۹۰۰ متهورانه فرض نمود که تغییرات انرژی لرزنده های خیالی موجود در داخل جدار محفظه زغالی گداخته بطرز پیوسته ای انجام نمیگیرد و تغییرات انرژی این لرزنده ها بطریق ناپیوسته یعنی باجهش صورت میگیرد. خلاصه برای اینکه لرزنده ای از یک حالت انرژی بحالت دیگر انرژی برود کلیه حالات موجود بین این دو حالت را طی نمینماید. تبدیل از یک حالت

بجالت دیگر بفواصل معین و بطریق جهش صورت میپذیرد.
 پلانک انرژی لرزنده‌ای که فرکانس آن یعنی عدد ارتعاشاتش در ثانیه
 مساوی n است متناسب با عدد ارتعاشات n دانسته و انرژی لرزنده‌ها را مساوی
 hn میگیرد.

h مقدار ثابتی است که پلانک برای اولین بار در فیزیک وارد نموده
 است و مقدار h بوسیله تجربیات عدیده و راه‌های مختلف بدست آمده و مساوی
 است با ثانیه \times اگرک 6.625×10^{-27} $h =$

برطبق نظریه پلانک اگر انرژی لرزنده‌ای از جدار محفظه زغالی
 مساوی hn باشد لرزنده مزبور در ضمن تحولات و مبادلات انرژی h خود فقط
 میتواند مقادیر hn و $2hn$ و $3hn$ و \dots و Nhn را اختیار نماید لرزنده
 مزبور بهیچوجه نمیتواند انرژی‌ای مابین hn و $2hn$ و یا مابین $2hn$ و
 $3hn$ و \dots مثلاً مقادیری مانند $1.2hn$ و یا $2.4hn$ را اختیار نماید.

پلانک با فرضیه جدید خود که قدم متهورانه‌ای در دانش فیزیک بوده
 است باسانی توانست بمعادله حقیقی قوس ناقوسی شکل که تجربیات دقیق
 در دسترس فیزیکدانان گذاشته بود برسد و باین طریق اشکال مهمی را راجع
 بتوضیح و تفسیر خواص تشعشی اجسام سیاه مرتفع نمود و بدون اینکه با اهمیت
 فرضیه خود توجه داشته باشد راه مهمی را در مقابل محققین فیزیک گشود.



اگر نور آفتاب را بسطحی از منشور بلوری بتابانیم در سطح مقابل
 منشور طیف پیوسته‌ای از ألوان مختلف ظاهر میگردد. طیف مزبور از بنفش
 شروع شده و بقرمز منتهی میگردد. اجزاء مرئی نور آفتاب، هفت رنگ ما بین
 بنفش و قرمز است.

اگر در لوله شیشه‌ای محتوی گازی دو قطب فلزی تعبیه کنیم بوسیله
 دو قطب مزبور الکتریسته از گاز محتوی لوله شیشه‌ای بگذرانیم لوله شیشه‌ای
 محتوی گاز روشن میشود و از همین روشنائی است که برای تابو مغازه‌ها
 و اعلانات استفاده مینمایند اگر روشنائی لوله شیشه‌ای محتوی گاز را در مقابل
 اسبابی که در آن منشوری بلوری قرار داده شده و اسپکتروسکپ نام دارد
 قرار دهیم، طیفی از خطوط رنگین در طرف مقابل ظاهر میشود. خطوط
 مزبور مشخص طیفی گاز محتوی لوله است. بهمین ترتیب میتوان طیف کلیه
 گازها را بدست آورد. بدینیهی است هر گاز طیف مشخص مربوط بخود را
 دارا است.

همچنین باروشن کردن شدید اجسام و قرار دادن روشنائی آنها در مقابل اسپکتروسکپ میتوان طیف کلیه اجسام را بدست آورد. بعضی از طیف ها از خطوط باریک موازی هم، تشکیل یافته اند بعضی دیگر شکل پیوسته ای دارند.

در هر حال هر جسم، طیف مخصوصی را داراست و هیچگاه ممکن نیست طیف های اجسام مختلف قابل انطباق باشند.

از نیمه دوم قرن اخیر اسپکتروسکپی فوق العاده توسعه یافت تا جائیکه عده ای از اجسام مانند کزیم و روبیدیم Rubidium و گالیم Galium ابتدا بوسیله طیف خود کشف شده اند.

تجزیه اسپکتروسکپی بدرجه ای دقیق است که حتی از حضور يك میلیونیم میلیگرم از جسمی بوسیله ظاهر نمودن خطوط مربوط بآن خبر میدهد. در آنالیزهای شیمیائی از این خاصیت بسیار استفاده مینمایند.

از طیف نور ستارگان بمواد ترکیبی ستارگان پی برده شده است. اسپکتروسکپی اطلاعات زیادی در زمینه شناسائی ساختمان داخلی عناصر و ترکیب ستارگان بدست داد.

تجربیات راترفرد Rutherford وجود هسته مرکزی، آنهم مقدار بار هسته و وجود الکترون هائی در اطراف هسته مرکزی، خلاصه اطلاعاتی نیز از لحاظ ساختمان داخلی اتم در دست رس گذاشته بود.

ولی با وجود این اطلاعات داده شده بوسیله اسپکتروسکپی و معلماتی که از مطالعات راترفرد نتیجه شده بود، از سازمان داخلی اتم بدقتی که بتواند خطوط مختلف طیف اجسام و پدیده های مربوط به آنرا تفسیر کند، اطلاع دقیقی در دست نبود.

تمام نتایج تجربی اسپکتروسکپی و تحقیقات آتمیک در حول حقیقتی دور میزد، بدون اینکه بتوان با دادن مدلی از ساختمان داخلی اتم مابین اطلاعات حاصله از طیف های اجسام و معلومات حاصله از تحقیقات راترفرد هم آهنگی بوجود آورد.

راترفرد معتقد بود که الکترون ها که دارای بار منفی میباشند در حول هسته مرکزی که بار مثبت دارند حرکت دورانی انجام میدهند ولی با استعمال قوانین الکترو دینامیک قاعده باید الکترون متحرك در ضمن سیر مدار خود تشعشع کند. بدیهی است در نتیجه تشعشع، لازم میآید که از انرژی الکترون کاسته شده و به هسته مرکزی سقوط نماید و با چنین مدل ناقص از اتم که بوسیله راترفرد

داده شده بود بهیچوجه ممکن نبود طیف اجسام که بدون شك انعکاسی از ساختمان داخلی آتم است تفسیر گردد .

بوهر Bohr عالم دانمارکی در ۱۹۱۳ برای توضیح طیف نیدروژن که از روی تحقیقات را تر فرد معلوم شده بود که از یک هسته مرکزی و یک الکترون تشکیل یافته است از استعمال قوانین الکترو دینامیک درباره الکترون نیدروژن صرف نظر نمود. برخلاف نظریه الکترو دینامیک معتقد گردید که الکترون در سیر مدار خود تشعشع نمی نماید. تشعشع الکترون آتم فقط در صورتی که مدارش را تغییر دهد صورت میگیرد. آتم در ضمن رفتن و برگشتن الکترون ها از مدار بمدار دیگر تشعشع مینماید .

تشفشع فقط در صورتی ممکن است که الکترون، از مداری که انرژی الکترون آن بیشتر است بمداری که انرژی کمتری دارد عزیمت نماید .

اگر E_1 انرژی الکترون در مدار اولی و E_2 انرژی الکترون در مدار دوم باشد « بوهر » فرض نمود که فرکانس n تشعشع مساوی با خارج قسمت تفاضل انرژی دومدار بمقدار ثابت h پلانک است (۱)

هر يك از خطوط طیف نمایش یکی از این فرکانس ها است « بوهر » با دخالت h و محدود کردن مدار های الکترونیک توانست مدل کاملی برای آتم نیدروژن بدست آرد و طیف نیدروژن را دقیقاً تفسیر نماید .

طیف اجسام بسته بحالت تحریکی است که بجسم داده میشود. ممکن است طیف روشنائی شعله جسم و یا طیف روشنائی آرك الکتریکی جسم را گرفت و یا از گاز و بخار جسمی جرقه های الکتریکی گذرانند و یا جسم را در معرض بمباران شدید اشعه الکترونیک گذاشت. در هر يك از این موارد جسم بطریقی کم و بیش شدید تحریک شده است هر قدر درجه تحریک جسم شدیدتر باشد طیف کاملتر و خطوط بیشتری بدست میآید. طیف گاز یونیزه با گاز معمولی فرق دارد. تجربیات اسپکترسکوپی در جمیع این موارد برای کلیه اجسام انجام گرفته است و کاتالوگی از طیف اجسام در موارد مختلف در آزمایشگاه ها موجود است. اگر بوسیله نظریه « بوهر » و اطلاعاتی که درباره هسته مرکزی و عده الکترون هائی که در حول هسته مرکزی گردش مینمایند خطوط ممکن طیف را نظراً رسم نمایند با دقت تعجب آوری ملاحظه میشود که خطوط طیف تجربی کاملاً بخطوطی که نظراً رسم شده است منطبق میگردند .

$$n = \frac{E_1 - E_2}{h} \quad (1)$$

«بوهر» با استعمال نظریه کوآنتا مکانیسم مبادله انرژی مابین ماده و تشعشع را با مدل اتمیک خود آشکار کرد و انطباق دو طیف نظری و تجربی، درجه دقت نظریه کوآنتا را بطرز حیرت آوری نائید نموده است.



در دو طرف يك آمپول شیشه‌ای که داخل آن تايك ميليونيم اتمسفر خلاء شده است، دو قطب تعبیه مینمائيم و اختلاف پتانسیلی مابین دو قطب مزبور برقرار میکنيم. يكدسته اشعه الكترونیک از قطب منفی خارج شده و بطرف قطب مثبت ميروند. سرعت الكترون‌های صادره از قطب منفی مربوط به اختلاف پتانسیلی است که مابین دو قطب برقرار شده است هر قدر اختلاف پتانسیل مابین دو قطب آمپول شديدتر باشد سرعت الكترون‌ها بیشتر خواهد بود (۱) هر گاه در مقابل دسته اشعه الكترونیک مزبور، يك مانع محكمی قرار دهيم ملاحظه ميشود که از مانع مزبور اشعه نافذی خارج ميگردد. این اشعه دارای انرژی بسیار زیاد است. اشعه صادره از مانع محكم مزبور را اشعه X نامیده اند میتوان اشعه X اجسام را مانند اشعه معمولی اجسام تجزیه نموده و طيف اشعه را بدست آورد ولی منشورهای بلوری معمولی و همچنین شبکه‌های شیشه‌ای که از عده خطوط زیاد موازی هم (رزو) ترتیب داده شده است در مورد اشعه X بعلت کوچکی فوق العاده طول موج آن، قابل استعمال نیست در مورد اشعه X از شبکه اتمیک اجسام متبلور موجود در طبیعت استفاده می نمایند شبکه طبیعی مزبور طيف کامل اشعه X را بدست میدهد.

بدیهی است تحريك جسم بوسیله بیماران شديد الكترونیک، شديدترین تحريكات است و همین تحريك شديد باعث ميگردد که الكترون‌های نزدیک به هسته مرکزی در معرض تحريك قرار گیرند. خطوط طيف X اجسام مربوط به نقل و انتقال الكترون‌های نزدیک به هسته مرکزی است. استعمال فرضیه «بوهر» در باره الكترون‌های نزدیک به هسته مرکزی نیز قابل استعمال است. تشعشع این الكترون‌ها هم ناپيوسته و بطریق کوآنتیک انجام ميگيرد. اگر اختلاف پتانسیل مابین دو قطب آمپول X طوری باشد که الكترون با سرعتی مساوی v و بنابراین انرژی سینتیک آنها $\frac{1}{2}mv^2$ باشد بزرگترین فرکانس n که از طيف X چنین

آمپولی بدست می‌آید، مساوی با خارج قسمت انرژی سینتیک الكترون‌ها بمقدار

$$V_e = \frac{1}{n} mv^2 \quad (۱)$$

ثابت h پلانک است (۱)

این فرمول بوسیله اینشتین داده شده است و تجربه بسادقت کاملی فرمول مزبور را تایید نموده است .

فرمول اینشتین مکانیسم مبادله انرژی ذرات مادی (الکترون) را با تشعشع (اشعه) آشکار میسازد. از روی فرمول اینشتین یکبار دیگر نتیجه میشود که تشعشع بشکل ناپیوسته ای صورت میگیرد و خطوط طبیعی اشعه X اجسام نیز بخوبی این نظرا را تایید می نماید .



هر گاه بر روی يك صفحه فلزی مانند پتاسیم يك دسته اشعه نورانی مثلا اشعه ما-وراء بنفش وارد نمایم ملاحظه می کنیم عده ای الکترون از صفحه خارج میگردند . پدیده مزبور را عکس پدیده X و فوتو الکتریسته Effet photoelectrique می نامند . از نظر مبادله انرژی می توان گفت که قسمتی از اشعه نورانی صرف کندن الکترون از صفحه فلزی و مابقی تبدیل به انرژی سینتیک الکترون-های خارج شده از صفحه فلزی میگردند .

با وسائل دقیق میتوان سرعت الکترون های خارج شده از صفحه فلزی را بدست آورد. هر گاه، بدون اینکه در طول موج اشعه ماورای بنفش تغییری دهیم، بر شدت نورانی آن بیافزاییم، ملاحظه می کنیم که بر عده الکترون های خارج شده از صفحه فلزی افزوده میگردد ولی مادام که طول موج اشعه ماوراء بنفش ارسالی تغییری نیافته است در سرعت الکترون های خارج شده از صفحه فلزی تغییری حاصل نمیگردد .

انرژی سینتیک الکترون های خارج شده از صفحه فلزی فقط به طول موج و یافرانس اشعه نورانی تابنده مربوط است. شدت و ضعف اشعه تابنده تغییری در انرژی سینتیک الکترون های خارج شده نمیدهد .

یکبار دیگر مبادله انرژی بین اشعه نورانی و جسم مادی، بوسیله معادله ای که در یک طرف آن انرژی سینتیک متحرک مادی، و در طرف دیگرش مقداری متناسب با فرکانس اشعه نورانی (فرمول اینشتین) است، ظاهر میگردد .

تجربه ثابت نموده است که مقدار ثابت تناسب، دقیقا مساوی مقدار ثابت h پلانک میباشد. مقدار ثابت مزبور مستقل از طول موج و جنس صفحات فلزی است . برای کلیه امواج و هر نوع فلز همیشه ضریب تناسب همان مقدار h

$$h\nu = mv^2 + \frac{1}{2} \quad (۱) \quad \text{فرمول اینشتین}$$



تجربیات بالا چه در مورد بحث راجع به حرکت الکترون ذروری مدار، و چگونگی تشعشع آن، چه درباره اشعه X که از برخورد شدید اشعه الکترونیک با مانع مستحکم بدست میآید، و چه در فوتوالکتریسیتیه که عمل عکس اشعه X است، ملاحظه میگردد که پدیدههای مزبور با نظریه موجی الکترون-مغناطیسی اشعه نورانی مطابقت ندارد، در همه جا به ناپیوستگی مبادله انرژی مابین نور موجی شکل از طرفی، و الکترونهایی که دانههای بارداری هستند از طرف دیگر، میرسیم.

اینشتین اشعه نورانی را مرکب از ذرات بسیار کوچکی موسوم به فوتون (Photon) دانست و نور را دانههای فرض نمود که از سرچشمه نورانی با سرعتی مساوی سرعت سیر نور خارج میشوند. انواع نور مربوط به فرکانسی است که ذرات نورانی مزبور دارا میباشند.

باید دانست که در آغاز تحقیقات درباره خواص نور نیوتن نور را مرکب از ذرات ریز میدانست که از سرچشمه نورانی با سرعت فوق العاده زیادی خارج میگردند و نظریه نیوتن تا قرن نوزدهم تا قبل از تحقیقات فرنل Fresnel و یونگ Young راجع بانطباق امواج نورانی رسمیت داشت ولی پس از تجربیات فرنل و یونگ بکلی مردود گردید. تا این اواخر پس از کشف کوآنتا موضوع دانههای بودن نور، فرض اولیه نیوتن، بوسیله اینشتین احیاء گردید و با فرض دانههای بودن نور پدیدههایی مانند X و فوتو الکتتریسیتیه بخوبی تفسیر شد.

بنا بر این بسیاری از پدیدهها مانند انطباق نور Interference و دیفراکسیون Difrraction خاصیت موجی بودن نور تفسیر میشوند در صورتیکه پدیدههایی مانند اشعه X و فوتو الکتتریسیتیه با فرض دانههای بودن آن بیان میگردند.

مکانیک موجی با استفاده از نظریه کوآنتیک بوسیله لوئی دوبرگلی Louis de Broglis در سال های ۱۹۲۵-۱۹۲۶ بیان گردید. مکانیک مزبور علاوه بر اینکه دو جنبه ظاهر متضاد نور را با هم تلفیق داد پیش بینی نمود که در حرکت دسته جمعی، ذرات کوچک مانند دسته جمعی عدهای از الکترون ها و یا عده ای از اتم های یک جسم عیناد و جنبه فوق الذکر، جنبه موجی و جنبه دانه ای وجود دارد. بعدها با تجربیات داویسن Davisson و گرمر Germer راجع به دیفراکسیون اشعه الکترونیک نظریات لوئی دوبرگلی را با دقت کاملی تایید کردند. طولی نکشید که مکانیک موجی پایه و اساس تحقیقات مکانیکی ذرات بسیار ریز گردید.

در پاسخ خوانندگان

آقای مرتضی محمودیان از ساری در ضمن نامه‌ای خواسته‌اند بنویسیم
«افسانه‌اسپیریتسیم چیست؟ و ایده آلیست‌ها چگونه آنرا بعنوان يك واقعیت،
دلیل اثبات مدعای خود میدانند؟»

چون نامه ایشان دریررسیده است (۲۵ مرداد) و جواب نامه مفصل خواهد بود
پاسخ ایشان را بشماره آینده موکول می‌کنیم. امیدواریم بتوانیم درین باره مقاله
مفصلی درج کنیم.

آقای منوچهر ولی پور گودرزی از بروجرد در ضمن پاسخ به سؤال های
شماره ۹ مجله، سؤال‌های زیر را کرده اند که در بابتین با پاسخ آنها آورده میشود. ایشان
در ضمن نامه خود بما اینگونه تاخت آورده اند که: «... شما چشم بسته و به‌از
کرده اید و نویسندگان روسی و سوسیالیست و فلاسفه ماتریالیست را دیده اید.»
و نیز این چنین انصاف را زیر پا گذاشته اند و نوشته اند: «۸۵ صفحه از ۹۸ صفحه «از مطالب
شماره ۱۱ مجله، برای بنده ارزش کاغذسیاه را هم نداشته است.»

همچنانکه در مقاله «اشاره» و پاسخ بآن در همین شماره می‌بینند مسئله
علاقتمندی کور کورانه با افراد مخصوص و عقاید معینی در کار نیست. نوشته‌ها و عقاید
«ولز» و «اینشتین» را که شما در مقابل سوسیالیست‌ها و ماتریالیست‌ها برخ ما کشیده‌اید
در شماره های مختلف مردم تشریح کرده ایم و به تمام بزرگان علم و ادب و هنر و
سیاست جهان بیک چشم می‌نگریم. ولی فراموش نباید کرد که مادر مبارزه فکری
خود هدفی و سستی داریم و زندگی و مسائل جزئی و کلی آن را از دریچه این
هدف مینگریم. دور بار که این هدف را فراموش کنیم.

اینک سؤال‌های ایشان و پاسخهای ما:

س ۱- فیلسوف کیست؟ آیا کسی است که دارای مکتب (سیستم) فلسفی
بوده باشد؟

س ۲- جایزه نوبل در ادبیات بچه کتابی تعلق میگیرد؟ بکتابرمان یا ادبی یا
اخلاقی یا کتبی که درباره صلح نوشته شده باشد؟

س ۳- ماتریالیسم با چه دلائلی ایده آلیسم را رد میکند؟

س ۴- مکاتب فلسفی فلاسفه زیر: کانت-هیگن- اسپینوزا - دکارت - سقراط
ارسطو - افلاطون - این رشد - صدرالمتلهین - گوته - اینشتین - روسو - ولتر - ذیمقراطیس
زنون الثانی - دیوجانس - اسپنسر و مترلینک چیستند؟

ج ۱- علم در مسائل جزئی (مسائلی که کمتر کلی است) و مشکلات تکنیکی
مورد احتیاج زندگی روزانه بحث میکنند و فلسفه مسائل کلی تر یعنی کلی ترین
مسائل وجود و حیات را مورد بررسی قرار میدهد. با این طریق فیلسوف کسی است
که در کلی ترین مسائل جهان زندگی تعمق کند و صاحب نظر باشد و بررسی های
عمومی پاسخ دهد. و برای اینکار يك فیلسوف باید از تمام معارف انسانی مربوط
به جهان زندگی باخبر باشد و با چنین وصفی بخوبی می‌توان دانست که فیلسوف بودن
با وسعت دامنه‌ای که علوم و دانستنیهای بشر امروز دارد امری بسیار دشوار است.

در پاسخ خوانندگان
 فیلسوف کسی است که در عین مشغول بودن بمسائل دقیق اثیری (که
 ظاهراً در ماوراء زندگی روزانه است)، زندگی را فراموش نکند و کوشش برای
 سعادت توده های مردم را از یاد نبرد و حتی القدور خود و دانش وسیع خود را در
 دسترس آنان بگذارد. يك مثال كوچك برای این چنین فیلسوفان در زمان ما، میتوان
 ژرژ پولیتسر فیلسوف جوان فرانسوی را نامبرد که در زمان اشغال فرانسه برضد
 آلمانها پیکار کرد و بدست آنها تیر باران شد.
 ج ۲- جایزه نوبل در ادبیات بهترین رمان های ادبی و کتابهایی که در راه
 صلح، مطالب جالبی نوشته باشند، داده میشود.
 ج ۳- بمقالات « اصول مقدماتی فلسفه » در شماره های ۹ و ۱۰ و کتاب آن که بزودی
 در سلسله انتشارات مردم منتشر ماها نه میشود مراجعه کنید.
 ج ۴- ازین عده، درباره مکاتیب ارسطو و افلاطون (شماره ۱۲) و اینشتین
 (شماره ۷ و ۱۱) و دموکریت و زنون (شماره ۱۰ صفحه ۳۴) تاکنون مقالاتی منتشر
 کرده ایم - درباره سایرین نیز بتدریج مقالاتی منتشر خواهیم کرد.

بقیه از صفحه ۶۶

از مطالعات بالا نتیجه میشود که جذب و دفع انرژی بامقادیر کوچکی
 صورت میگیرد و تجزیه و ترکیب انرژی مانند الکتریسته دارای
 کوچکترین مقدار مساوی با بار الکتریکی يك الکترون و همچنین مانند عناصر
 مختلف موجود در طبیعت از ذرات بسیار کوچک تشکیل یافته اند.
 با استفاده از نظریه کوآنتامعلوم شد که مغناطیس بنوبه خود نیز از آهن
 رباهای بسیار کوچک که به ماینتن Magneton نامیده شده تشکیل یافته است.

ناپیوستگی پایه و اساس تحولات طبیعت است.
 هر وقت بامقادیر زیادی از جسم مادی یا الکتریسته و بانور و یا مغناطیس
 سروکار داریم يك پیوستگی ظاهری که نتیجه جمع آماری يك عده بسیار زیاد
 تحولات جزئی ناپیوسته است، ملاحظه میکنیم؛ در صورتیکه در کلیه تحولات
 ذره ای و جزئی، تحولات بطرز ناپیوسته صورت میگیرند.



خلیل ملکی

فلسفہ افلاطون و ارسطو

فلسفہ نظام اجتماعی حاکمہ زمان آنها بود

در نزد اغلب فلاسفہ جدید کہ فلسفہ را بر اساس علمی قرار میدهند اصل کلی ذیل زیاد مورد توجه واقع شده است : « فکر یا وجدان انسان طرز زندگی او را تعیین (Determiner) نمینماید بالعکس طرز زندگی اجتماعی انسان است کہ فکر یا وجدان او را تعیین می کند ». مطالعه تاریخ فلسفہ و مقایسہ آن با تاریخ عمومی بخوبی نشان میدهد کہ شرائط زندگی هر عصر مستلزم طرز تفکر فلسفی و علمی خاصی بوده کہ مجموعه آنها افکار فلسفی عصر را تعیین نموده است . در حقیقت فلاسفہ یا افرادی بوده اند کہ روابط اجتماعی حاکمہ را توجیہ و تفسیر نموده و برای صحت آنها تکیہ گاہ علمی و فلسفی و منہجی جستجو نموده اند ؛ و با افرادی بوده اند کہ بہتر از دیگران از احتیاجات و ضروریات و مقتضیات مادی و معنوی طبقاتی معاصرین خود متأثر گردیده اند ؛ یعنی آن احتیاجات را بہتر درک و خلاصہ نموده و احیاناً راه حلی برای مشکلات آن بوجود آورده اند . مادر این مقالہ خلاصہ مکتب افلاطون و ارسطو را از طرفی ؛ و اپیکورو و مخصوصاً واقیون را از طرف دیگر بطور خلاصہ بیان می نمایم ضمناً شرایط اجتماعی پیدایش این دو مکتب فلسفی اخیر را کہ در حقیقت هر دو مکتب ؛ دارای یک جهت و یا یک خط سیر فلسفی می باشند تشریح می نمایم . ضمناً این جہت فلسفی را با یک جہت و یا خط سیر فلسفی دیگر کہ فلسفہ افلاطون و ارسطو باشد مقایسہ می نمایم تا معلوم شود کہ دو مرحلہ تاریخی متوالی ولی متفاوت یونان ؛ در تحت کدام شرائط تاریخی ؛ این دو جہت و یا دو خط سیر فلسفی را ایجاد نموده اند ؛ و هر کدام از آنها تعبیر و تفسیر تمایلات و احتیاجات ضروری زندگی روزانہ و اجتماعی کدام یک از طبقات بوده اند .

در دورہ ای کہ ما از آن بحث می نمایم ؛ یعنی در حدود قرن چهارم پیش از میلاد ؛ تمدن یونان در اوج ترقی خود بود . تجارت با آسیای صغیر و افریقا و ایطالیا با اوج ترقی خود رسیدہ و صنایع محلی یونان ترقی نموده بود و شہرہای یونان مرکز اجتماعات متناوب سالیانہ و غیر آن بود کہ برای امور تجارتی و ہنری و منہجی و ورزشی از اطراف و اکناف دریای اژہ و مدیترانہ اقوام ملل مختلف با نجاروی می-آوردند . گرچہ در نتیجہ جنگ های داخلی مابین شہرہای یونان خرابیہا و ویرانیا

بوجود می آمد؛ اما معذالك قدرت یونان پابرجا بود و فکر وحدت شهرها بوجود آمده بود. حکام و بطور کلی طبقات حاکمه یونان تنها تمدن یونانی را مورد توجه دانسته و تمام ملل و اقوام دیگر را «بار بار» و با وحشی مینامیدند. صحیح است که فکر دموکراسی ترقی نموده بود ولی حقوق دموکراسی فقط به Citoyen ها یعنی شهرنشینانی تعلق می گرفت که اقلاً دارای حداقل ثروت و تمول بودند و از طبقه اعیان و اشراف و یسا نظامیان بودند. طبقه سوم یعنی کارگران و پیشه وران و اصناف و حتی بازرگانان که کار می کردند، سیتواین حساب نشده و از حقوق مدنی و بشری محروم بودند. مردمان زحمتکش اصولاً بمنزله غلام تلقی می شدند و اصول بردگی رواج کامل داشت.

پیش از بیدار شدن فلسفه افلاطون علاوه بر اوضاع و احوال نامبرده در نتیجه احتیاجات سوفسطائی ها و شاگردان سقراط و هرا کلیت و غیره شك و تردید در بحث العلم بوجود آمده بود تقریباً اغلب مکاتب فلسفی هر کدام بموجب دلایل متفاوتی، حصول علم را غیر ممکن می دانستند؛ و اساس و پایه علم و با آنچه که می بایست موضوع علم قرار بگیرد متزلزل شده بود.

در این شرایط لازم بود يك فلسفه اجتماعی و علمی متکی بقدرت و سلطه بوجود آید و بنازعات شهرها خاتمه دهد؛ برای کلیه سیتواین های یونان از هر شهری که باشند حقوق متساوی دموکراتیک قائل شده و ضمناً اصول بردگی و محرومیت طبقات سوم را روی اصول فلسفی و قدرت و سلطه توجیه نماید و برای علم که خدمتکار تمدن یونان و تجارت و صنعت و خلاصه خدمتکار رژیم حاکمه بود پایه محکمی داده و شك تردید را از بین ببرد. فلسفه افلاطون و ارسطو با وجود اختلاف فاحشی که دارند درین قسمت شریک می باشند که هر دو متکی به قدرت و سلطه آسمانی و زمینی هستند. قدرت سلطه حاکمه در زمین و زندگی اجتماعی با سلطه علمی و مذهبی و اخلاقی قدرت های آسمانی پشتیبانی گردیده و بطور علمی توجیه میگردند.

افلاطون با پیروان هرا کلیت موافقت می نماید که دنیای محسوس دائماً در جریان تغییر و تحول و یادرحال کون و فساد دائمی است. او با سوفسطائی ها موافقت می نماید که اشیاء متغیر و گذرنده نمیتوانند موضوع علم قرار گیرند، با فیلسوفی که او را بزرگ می نامند یعنی «پارمنید» موافق است که موضوع علم باید ثابت و تغییر ناپذیر باشد. افلاطون برای حل تمام اشکالات و برای اینکه از دنیای کثرت متدرجاً بعالم وحدت برسد؛ تعبیر خاصی از آنچه در اصطلاح فلاسفه «کلی» نامیده می شد می نماید. کلی معادل یا نتیجه و یا انتزاعی از افراد و یا اشخاص و اجزاء نمی باشد مثلاً انسان کلی یا اسب کلی و هر کدام از کلیات شبیه آنان اینطور نیست که در ضمن شخصی یا جزئی موجود باشند و یا انتزاعی از آنان باشد انسانا یعنی اشخاص و یا اجزاء انسان کلی؛ که در عالم محسوس می بینیم؛ سایه محض می باشند. وجود واقعی و حقیقی فقط انسان کلی است که آن «ایده» یا صورت انسانی می باشد، که در آسمانها یعنی در عالم وجود واقعیت هاست. ایده ها و یا «مثل» افلاطونی عبارت از موجودات واقعی و مشخص می باشند که روح انسانی پیش از سقوط باین بدن جسمانی درد نبال خدایان؛ در دنیای «مثل» زندگی می نموده و آنها را شناخته است. اگر انسان این اشخاص و این اجزاء و افراد دنیای محسوس را که سایه ای بیش نیستند و در حقیقت عدم یا Non-etre می باشند میشناسد؛ مانند این است که شخص مغلولی در يك غار، از سایه اشخاصی که در دیوار

غارمی بیند به وجود واقعی آنان که در دنیای محسوس دیده و شناخته، پی می‌برد؛ و یا «متذکر» Reminiscence می‌گردد. از دنیای محسوس به دنیای قابل تعقل یعنی ایده‌ها فقط با بهام می‌توان رسید. علم فقط به دنیای معقول یعنی ایده‌ها که ثابت و تغییرناپذیر بوده و باهم ارتباط دارند تعلق می‌گیرد. همان‌طور که از دنیای محسوس کثرت، به دنیای ایده‌ها و یا مثل رسیدیم از دنیای مثل که بازم کثرت است نباید به وحدت صرف رسید. کلیه ایده‌ها متوجه خیر مطلق و باخدای واحد می‌باشند که کمال و جمال مطلق است.

در اجتماع سه طبقه وجود دارد: عقلا و فلاسفه که حکومت در دست آنهاست و یا باید با آنها باشد تا اجتماع را اداره نمایند. طبقه دوم نظامیان هستند که کشور را بر علیه خارج و داخل مدافعه می‌نمایند؛ و طبقه پیشه‌وران و کارگران که برای راضی کردن شهوات و امیال کار می‌کنند. شبیه اجتماع در روح انسانی نیز عقل است که بمنزله فلاسفه در اجتماع است؛ و قلب که محل شجاعت و بمنزله نظامیان در جامعه است؛ و امیال و شهوات انسانی که بمنزله طبقه سوم یعنی پیشه‌وران و کارگران در اجتماع است. همان‌طور که قوه شجاعت و شهوت انسان باید در تحت رهبری عقل باشد در اجتماع نیز باید طبقه سوم یعنی کارگران و پیشه‌وران و طبقه نظامیان از حکام که فلاسفه و عقلا باشند اطاعت محض نمایند و الانظام و هم آهنگی اجتماع بهم می‌خورد. این عقیده افلاطون که حکومت با عقلا و فلاسفه است مانع از این عمل نبود که یکی از همان حکام جبار که افلاطون برای توجیه حکومت او و امثال او فلسفه یافی می‌نمود و برای حکومت او اصلاحات انجام می‌داد یعنی پادشاه سیراکوس، این فیلسوف معروف را مانند برده زر خرید در بازار غلامان بفروش برساند. بالاخره یکی از دوستان افلاطون او را مجدداً خریده و آزاد نمود. پس از آن افلاطون به آتن رفته و در باغ «آکادمی» مشغول تحقیق و تعلیمات فلسفی گردید. شاگرد افلاطون یعنی ارسطو واقع بین تراز استاد خود بود. افلاطون فلسفه و موضوع علم را از زمین با آسمانها برده بود. ارسطو معتقد است که «کلی» یا «ایده» و یا صورت انسانیه مثلاً، چیزی خارج از اشخاص و یا اجزاء نمی‌باشد. وجود حقیقی در خارج از افراد نیست، در همان افراد و در همین دنیای محسوس است. گرچه ارسطو فلسفه و موضوع علم را از آسمان دوباره بزمین عودت میدهد ولی خاصیت آسمانی را از علم و موضوع آن سلب ننموده بلکه خاصیت آسمانی را نگاه‌داری می‌نماید. هر شیئی محسوس در نظر ارسطو از دو قسمت غیر قابل تفکک از هم تشکیل شده؛ یعنی از «صورت» و «ماده». گرچه ماده ارسطو با مبادی خارجی آنچه که ما در علوم امروزی ماده می‌نامیم، خیلی فرق دارد؛ ولی «صورت» ارسطو بالاخره لا اقل از لحاظ متافیزیک بطور عمده بایده افلاطون مطابقت مینماید و نتیجه عملی هر دو یکی است.

ارسطو در حقیقت خواسته است مکتب مادی یونانی را با مذهب ایده آلیسم آشتی دهد و سعی و کوشش و نبوغ فلسفی و علمی خود را بکار برده است که از تئویت فلسفی اجتناب نماید. در هر حال ارسطو در قلمرو علمی که مربوط به طبیعت است خود را فیلسوف واقع بین و منطقی نشان میدهد و دنیای کون و فساد و تغییر و

تحول را مانند اغلبی از فلاسفه یونان که طبیعتاً به طرز تفکر دیالکتیک تمایل جدی داشتند تشریح مینماید. ارسطو دائرة المعارف علوم زمان خود و یا بهتر بگوییم مدون و مولف علوم بشری، و بی شک یکی از نوابغ فلسفی و علمی کلیه ادوار تاریخ تمدن انسانی است. معذک این فیلسوف معروف مطابق گفته یکی از جامعه شناسان قرون جدید که: «فلاسفه دنیا را فقط تعبیر و تفسیر می نمایند؛ در صورتی که اصل مسئله تغییر دادن آنست،» ارسطو نیز بر سوابق ذهنی غلط اجتماعی و قوانین رژیم حاکمه نتوانسته غلبه نماید بلکه آنها را از لحاظ فلسفی توجیه بلکه تقدیس نموده است. گرچه ارسطو نسبت به افلاطون که به سلطه و قدرت بی حد و حصر معتقد بود، آزادمنش تر فکر میکند و دولت یا جامعه را ایجاد انسانهای آزاد و متساوی الحقوق میدانند؛ ولی افرادی که از این حقوق اجتماعی برخوردار میشوند بعقیده ارسطو نیز عبارت از همان سیتواین ها یعنی افراد طبقه حاکمه یونان میباشند. ارسطو نیز کار کردن و پیشه‌وری و اشتغال به حرفه و کسب و صنعت و تجارت را با اشتغال به علم و فلسفه منافعی دانسته و اصل استخدام و بندگی و بردگی و محرومیت آنان را تصدیق و در روی درجه بندی تعقل طبقه سوم و غلامان را مانند تمام ملل غیر یونانی از حقوق بشری محروم میدانند. بنا به فلسفه ارسطو یک سیتواین اسباب کاری لازم دارد بعضی از این اسبابهای کاری روح و جان، و بعضی مانند بردگان و کارگران و وحشیها (غیر یونانیها) اسباب کار جاندار میباشند.

فلسفه افلاطون و ارسطو با وجود اختلافی که دارند و با وجود اینکه در حدود فلسفه طبیعت و حتی گاهی در غیر آن، ارسطو عملاً با واقعیت نزدیکتر شده است، معذک در این قسمت حد مشترک دارند. گوهر دو فلسفه طبقه حاکمه بوده و این دو فیلسوف طرز زندگی و تفکر جامعه آنوقت یونان را تعیین و دیکته نه نموده‌اند بلکه فلسفه آنان، انعکاس و خلاصه طرز زندگی موجود در آن عصر است که به نظر آنان حقایق طبیعی و غیر قابل تخلفی بوده است. فلسفه این دو فیلسوف، مخصوصاً جنبه اجتماعی فلسفه آنان، در مقایسه با تاریخ عمومی یونان بخوبی واضح می نماید که طبقه حکام و نروتمندان و نظامیان آن زمان برای نگاهداری و ترویج و ادامه قدرت خود، و برای خاتمه دادن بکشاکش های داخلی احتیاج مبرمی باین فلسفه داشته‌اند. در زمان ارسطو، شاگردش اسکندر کبیر قدرت طبقه حاکمه یونان را به حداعلای خود رساند و صنعت و تجارت و میلیتاریسم یونان آخرین حدود قوس صعودی خود را طی مینمود. تقدیمی که این خط سیر فلسفی از رژیم حاکمه می نمود نتوانست آن را نجات دهد. پس از مرگ اسکندر و درهم شکستن نیروی طبقه حاکمه و تجزیه شدن قدرت آن طبقه، و بیدار و آگاه و آزاد شدن نسبی طبقه سوم و غلامان، خط سیر یا جهت منفی نوینی بوجود آمد که می توان آنرا لاقلاً از لحاظ جنبه اجتماعی آن، فلسفه طبقه سوم و غلامان و روشن بینانی نامید که مطالعه و دقت در اوضاع اجتماعی طبقات محروم را وجهه همت خود قرار داده بودند.

بامرگ اسکندر و تقسیم امپراطوری بزرگ او مابین سرداران، در طی مدتی که از لحاظ تاریخ ملتی میتوان آنرا کوتاه نامید، تمدن مادی و اقتصادی یونان در

هم ریخته و از هم باشد. در روی اساس و پایه تمدن مادی و تشکیلات اقتصادی و نیروی دریائی یونان که بازرگانی و مبادله مواد صنعتی یونان را تامین مینمود، تمدن معنوی یونان نباشده بود. یعنی فلسفه و علم و مذهب و هنر یونان بطور موازی با پیشرفت تمدن مادی تکامل یافته بود.

پس از اسکندر علاوه بر تقسیم امپراطوری، اختلافات و کشمکش‌های داخلی اعم از زد و خورد مابین شهرهای مختلف یونان و یا اختلافات و مبارزات بین طبقات مختلف پیش آمد. اساس و پایه تمدن مادی و تشکیلات دولتی و روابط تولید که تکیه با آنها داشت ویران گردید. با ویران شدن پایه و اساس ساختمان مدنیت مادی یونان طبیعت نقش و نگار و روش‌های این ساختمان نیز که فلسفه و علم و مذهب و هنر خاص آن تمدن بود متزلزل گردید. در طی این مدت و تا قرن‌ها پس از آن دیگر «ایده» افلاطون و خدای ارسطو از مد افتاده بودند تا در قرون وسطی بشکل دیگری زنده گردند. شهرهای آباد یونان در اوج ترقی خود هر کدام خدائی مخصوص خود داشتند که آن «سینت» یا شهر را محافظت می نمود. یعنی در مقابل هرسلطه یا قدرت زمینی يك قدرت آسمانی وجود داشت. با وحدت شهرهای یونان و بیدایش یونان واحد، ربا انواع‌های یعنی با تبدیل شدن سلطه‌های زمینی به يك سلطه مقتدر واحد، ربا انواع‌های مختلف و متفاوت شهرها تبدیل به ربا لارباب واحد و قادر متعال گردیده بود. حالا با معدوم شدن سلطه شهرها سلطه‌های مذهبی و فلسفی نیز از بین می رفت. مردم از طبقات مختلف که دچار جنگ و قتل و غارت و بی خانمانی شده بودند دیگر به هیچ سلطه زمینی یا آسمانی نمی توانستند عقیده پیدانمایند. مجدداً شك و تردید در پایه‌های محکم فلسفی که افلاطون و ارسطو بنا نهاده بودند پیدا گردید و حتی مدتی پایه شك و تردید در اینکه آیا اصلاً عالم امکان پذیر می باشد یا نه از زمان سوفسطائی‌ها نیز بالا تر رفت. اگر سقراط می گفت می دانیم

که هیچ نمی دانم فلاسفه موسوم به احتمالیون Probabiliswe در این دوره سقوط تمدن حاکمه یونان گفتند: اینرا هم نمیدانیم که هیچ نمیدانیم، شاید می دانیم و شاید نمی دانیم و بنا بر این موسوم به احتمالیون گردیدند. چنانکه دیدیم یکی از افکار حاکمه آن زمان که مستقیماً در روی پایه منافع مادی طبقات حاکمه بود این اصل اجتماعی بود که فقط سیتواین‌های یونان دارای حقوق اجتماعی بوده و طبقات سوم و مردمان کارکن و زحمتکش یونان و تمام ملل دیگر در مقابل نژاد طبقات ثروتمند و حاکم یونان فاقد حقوق سیاسی و اجتماعی و مدنی بودند. این اصل اجتماعی از طرف فلاسفه و متولیان علم و مذهب نیز توجیه شده بود. طبیعی است که با سقوط طبقه حاکمه یونان و سلطه شهرها این فکر فلسفی و اجتماعی و مذهبی نیز نقش بر آب شد. در زمان فتوحات اسکندر مردم یونان با ملل دیگر از جمله ایرانیها تماس پیدا نموده بودند و با وجود آنکه از لحاظ نظامی فاتح بودند در عمل مشاهده کرده بودند که ملل دیگر دارای تمدن درخشانی بوده، از بعضی لحاظ به یونانیان نیز برتری دارند. حتی اسکندر به فکر استاد خودش

غلبه نموده و ایرانیان را بمناسبت تمدن آنان احترام گذارده و در اوایل کار می‌خواست از روی اصول برابری، نه غالب و مغلوبی، با آنها اتحادیه ببنند. مخصوصاً عده‌ای از افراد ملل مجاور آسیای میانه و اروپای میانه و آفریقایی یونان آمده و در علوم و فلسفه و صنایع، استعداد از خود نشان داده بودند. بنابراین فکر برتری طبقه اشراف به طبقات دیگر و فکر برتری نژاد یونانیان به نژادهای دیگر بکلی فاقد معنی گردیده بود. مظاهر مختلف هنر نیز مطابق منطق علمی نمیتوانست از این کشمکش‌های طبقاتی و سیاسی فارغ باشد. در زمان ارسطو و افلاطون هنرمندان هر رشته‌ای در آله خود را جمال و کمال مطلق قرار داده بودند که عبارت از «ایده‌ایده‌ها» و یا خیر مطلق بود. اصل «هنر برای هنر» و «علم برای علم» و دانش دوستی برای خود دانش زبازرد خواص بود ولی این ادعا در عمل مانع از این نبود که علم و هنر و صنعت و فلسفه در بست خدمتگذار طبقه حاکمه یونان باشد چنانکه اشاره شد سخت‌ترین بی‌عدالتی‌ها و خونریزی‌ها را با تکیه به مقدسات مذهبی بنفع طبقات ثروتمند و حاکمه عملی ساخته و برای بقاء رژیم اقتصادی و اجتماعی که تکیه با اصول بردگی و تفوق نژاد یونان بر تمام ملل غیر یونانی داشت، از فلسفه و علم سوء استفاده بعمل می‌آمده. مردم یونان پس از دچار شدن بمصائب جنگ و پس از آنکه پایه علم و فلسفه و هنر منگی به اصل «علم برای علم» خراب شده، حوصله اینرا نداشتند که در بازار فضل فروشی، سفته بازیهای علمی و فلسفی و هنری بنمایند. آنها برای برطرف نمودن مصائب و آلام و دردهای اجتماعی راهی جستجو می‌نمودند. اینست که فلاسفه بعد از این در تاریخ یونان از علم و فلسفه و هنر یک خدمت گذار برای زندگی بشر درست می‌نمایند.

در اینجا بطور خلاصه جهت هیئت حاکمه یونان را در حدود پیش از حکومت اسکندر و در زمان او شرح داده و بیان کردیم که پس از مرگ او وضع هیئت حاکمه یونان و کشمکش‌های داخلی که منجر به تسخیر یونان بدست رومیان شد؛ فلسفه یونان نیز با تبعیت از هیئت حاکمه آن دچار ورشکستگی شد. لازم بود جهت و باخاطر فلسفی نوینی بوجود آید که با شرایط نوین و ضروریات اجتماعی سازش داشته و با آلام و دردهای مردم دوائی اندیشیده و احتیاجات معرفت‌انفسی، مخصوصاً احتیاجات اجتماعی و زندگی آنها را برطرف نماید. بطور خلاصه از روی مطالعه شرایط زمان انقضای هیئت حاکمه یونان می‌توان گفت که فلسفه آینده یونان می‌بایست دارای مختصات ذیل باشد:

- ۱- فلسفه نوین می‌بایست به هرح و مرج فکری که در فلسفه و علم در دنیا با هرح و مرج سیاسی و اجتماعی بوجود آمده بود خاتمه داده و بطور کلی پایه و اساس محکمی برای فلسفه و علم تعیین نماید. این بار با توسل به الهام و ایمان مبهم نمیشد آراء و افکار را راضی نمودن لازم بود فلسفه جدید پایه علمی داشته و از روی مطالعه عینی طبیعت و فکر انسانی بوجود آید.

- ۲- مردم رنجیده که در زیر مصائب و آلام اجتماعی و جنگ‌های بی‌دری خسته شده بودند از فلسفه باقی‌های تجملی و خیالپرستانه به تنگ آمده بودند پس می‌بایست فلسفه و علم خدمتگذار احتیاجات اجتماعی بشر باشد.

بقیه در صفحه ۸۶



مهندس زاوش

چگونگی روابط تولید پس از جنگ اخیر

یکی از خواص اصلی تولید اینست که قوای تازه تولیدی، و روابط تولیدی مربوطه آن، در داخل رژیم کهنه قبلی بوجود میآید و پرورش مییابد نه پس از انهدام آن. باین معنی که نطفه روابط تولیدی رژیم سرمایه داری در داخل رژیم فتودالیت و نطفه روابط تولیدی رژیم سوسیالیستی در داخل رژیم سرمایه داری بسته میشود. این چنین در بطن رژیم سرمایه داری رشد و نمو نموده، موقمیکه قوای تولیدی برای تغییر اساسی روابط تولید آماده میگردد، متولد میشود. بدیهی است روابط تولیدی موجود و طبقه استفاده کننده ازین روابط، با مولود آینده هیچوجه نظر خوشی نداشته و همه گونه خرابکاری برای سقط جنین آن می نمایند، ولی فعالیت صحیح و عاقلانه طبقه جدید یعنی طبقه ایکه مولود جدید برایش خوشقدم است باینک عمل شدید انقلابی نسوزاد را در آغوش خواهد گرفت.

یکی دیگر از خواص اصلی تولید اینست که قوای تولیدی در روابط تولید پیوسته در حال تغییر و تکاملند و هیچوقت برای مدتی در نقطه ای ثابت نمیمانند باین معنی که مثلا در روابط تولید از ابتدای رژیم فتودالیت تا افول آن، تغییرات زیادی بوجود آمده است. زیرا قوای تولیدی دائما در حال تکامل بوده اند. همچنین با مقایسه روابط تولیدی اوائل رژیم سرمایه داری با روابط تولیدی قبل از جنگ اخیر و روابط تولیدی پس از جنگ، مخصوصا در کشورهای اروپا، ملاحظه خواهیم نمود که تغییرات فاحشی در آن بوقوع پیوسته است. غرض از این مقایسه مطالعه این تغییرات پس از جنگ اخیر در کشورهای اروپاست.

در اوایل رژیم سرمایه داری عامل کار، حق هیچگونه اظهار نظری در طرز تولید مقدار و نوع آن نداشت. سرمایه دار در مؤسسه خود هر چه میخواست یعنی هر چه در بازار روز محل فروش داشت، تولید مینمود. کارگران در ازاء روزی ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار و بلکه بیشتر، مزد ناچیزی میگرفتند و بملت متشکل نبودن و باضعیف بودن تشکیلات کارگری جرات کم کردن ساعات کار و بازایاد دستمزد را نداشتند. تشکیلات اتحادیه های کارگری در اوایل رژیم سرمایه داری و حتی تا چند سال پیش در عده زیادی از کشورهای جرم تلقی میشد. مبارزه دسته جمعی در مقابل نفوذ سرمایه داران و قدرت دولتها اغلب بشکست منتهی میشد. رفته رفته مبارزه انفرادی کارگر و کارفرما بصورت مبارزه دسته جمعی

کارگران با کارفرما و سپس مبارزه کارگران با کارفرمایان درآمد .
 بموازات بالا رفتن سطح شعور طبقاتی کارگران درخواست های آنها رفته-
 رفته صورت عمل بخود میگرفت. بطوریکه در بسیاری از کشورها، قبل از جنگ اخیر
 بقراری هشت ساعت کار روزانه و یا ۴۰ ساعت کار هفتگی، مرخصی سالیانه، بیمه-
 های اجتماعی، ازدیاد دستمزد، تامین بهداشت و غیره موفق گردیدند. ولی باتمام این
 احوال کارگران متوجه شدند مادام که موسسات تولیدی برای نفع سرمایه داران
 کار میکنند. و نه برای تامین احتیاجات اجتماع، زندگی آنها تامین نخواهد شد و
 باین ترتیب درخواست مداخله در اداره امور موسسات تولیدی را نمودند و بطور
 کلی هر قدر سرمایه داری تکامل مییافت و آزادی های مقدماتی ملت ها زیادتر می-
 گردید همه در انتظار آزادی اجتماعی بودند، همه می خواستند دیگر کارگرمانند
 مواد اولیه، ماشین و زمین فقط بمنزله یکی از عوامل تولید نباشد. همه حس
 میکردند فرمولی که کارگران را در زندگی کارخانه و یادار اداره امور آن شرکت
 دهد لازم است.

جنگ دوم جهانی کارگران را روشنتر کرد. آنها در عین اینکه برای محو
 فاشیسم از خود گذشتهگی زیادی نشان دادند حاضر نشدند کور کورانه مطابق میل
 کارفرما کار کنند و درخواست داشتند در امور تولید نظارت کنند.
 با این ترتیب برای اینکه از استقلال کامل کارفرما در اداره امور تولید تا
 اندازه ای جلوگیری شود و برای اینکه سعی شود تولید برای تامین احتیاجات
 جامعه بعمل آید و بعلاوه برای بالا رفتن سطح تولید، طبق درخواست کارگران،
 اقداماتی بعمل آمد که ما خلاصه ای از آنرا در زیر یادآوری میکنیم :

در انگلستان - ایجاد کمیته های تولید - ایجاد این کمیته ها در انگلستان
 اهمیت حیاتی داشت و بهمین دلیل همه مردم انگلیس حتی مخالفین طبقه کارگر با
 این کمیته ها موافقت داشتند. اوضاع ژون ۱۹۴۰، انگلستان را در بن بست عجیبی
 قرار داده بود. ساختمان اسلحه موضوع حیاتی بود و لازم بود این مسئله حیاتی
 فوری حل شود. وضع صنایع انگلستان در این وقت بهیچوجه رضایت بخش نبود.
 نمایندگان کارگران، اشخاص مسئول موسسات صنعتی را متهم بغیانت می-
 کردند و در خواست داشتند آنها تعویض شوند. بالاخره برای حل مسئله حیاتی
 تسلیحات، دولت مجبور گردید کمیته های تولید را بوجود آورد. در سال ۱۹۴۲
 این کمیته ها بوجود آمدند و نتایج مقدماتی آنها رضایت بخش بود. عدم اعتماد
 نسبت باداره کنندگان صنایع رفته رفته کم شده و روابط بین کارگران و مدیران
 موسسات بهتر شد و در نتیجه کارخانه های شخصی که برای دفاع ملی کار می-
 کردند نیز این کمیته ها را بوجود آوردند بطوری که در سال ۱۹۴۳ در هزار
 کارخانه با ۱۲ میلیون کارگر دارای کمیته تولید بودند. باید یاد آوری کرد که
 ایجاد این کمیته ها اجباری نبود فقط باموافقت کارگران و کارفرمایان این کمیته ها
 تشکیل می شد.

قدرت کمیته های تولید - اولین وظیفه کمیته های تولید بالا-

بردن سطح تولید بود و ضمناً نمایندگان کارکنان کارخانه در قسمت بالا بردن دستمزدها و شرایط زندگی کارگران اقداماتی مینمودند. کمیته سعی داشت بازده کارگر و ماشین را بعد از اکثر ترقی دهد و طوری تقسیم کار کند که حد اکثر محصول بدست آید. در حقیقت رسیدگی به تمام مسائل عمومی مربوط بکار بنگاه در صلاحیت کمیته ها بود. باید تذکر داد که این کمیته ها جنبه مشورتی داشتند ولی نفوذ آنها بقدری بود که در صورتی که موسسات به پیشنهادهای آنها ترتیب اثر نمیدادند وزیرکار همیشه بنفع آنها اقدام می نمود.

تسریب کمیته تولید - این کمیته ها دارای اعضای مساوی از کارگر و کارفرما بودند. کارفرما نمایندگان خود را تعیین و کارگران نمایندگان خود را انتخاب می کردند. سر مهندسین و مهندسین و کارکنان فنی جزو اداره کنندگان کارخانه در نظر گرفته میشدند و اگر در کمیته شرکت می کردند بعنوان نماینده کارفرما، محسوب میشدند و باین دلیل مجبور بودند از کارفرما دفاع کنند باین ترتیب وضع آنها بعلمت ارتباطی که با کارگر و کارفرما داشتند خیلی بهتر شده بود.

برای انتخاب اعضای کمیته، همه کارکنان حق رای داشتند ولی برای اینکه بتوانند انتخاب شوند بایستی عضو اتحادیه باشند. عده اعضای کمیته حد اکثر ۲۰ نفر بود که نصف آن از طرف کارفرما و نصف دیگر از طرف کارگران انتخاب میشد. جلسات کمیته را متناوباً با کارگر و کارفرما اداره میکردند.

شرافرانسه - فکر شرکت دادن کارگران در اداره اقتصادیات بلافاصله پس از جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ از طرف «اتحادیه عمومی کار» فرانسه داده شد و این مسئله یکی از مطالبات اصلی اتحادیه بود. که جنگ دوم جهانی آن را بمرحله عمل درآورد.

قبل از اینکه در سال ۱۹۴۵ قانون ایجاد کمیته های بنگاه بتصویب برسد حکومت فرانسه آزاد در الجزیره در سال ۱۹۴۴ تصویب نامه ای صادر نمود مبنی بر اینکه در موسسات فنی هواپیمائی و بحریه کمیته های مختلطی نظیر آنچه که در انگلستان وجود داشت برای بالا بردن سطح تولید تشکیل گردد. غیر از این کمیته های مختلط، بلافاصله پس از خاتمه اشغال، کمیته های دیگری بابشکار طبقه کارگر بوجود آمد. در اغلب موسساتی که صاحبان با آنها آلمانها همکاری کرده بودند این کمیته ها زیر نظر يك نفر از طرف مقامات صالحه بوسیله کارگران تشکیل گردید و بعضی اوقات خود کارگران بدون نظارت دولت این کمیته ها را تشکیل دادند.

غیر از کمیته های مختلط موضوع دیگری که قبل از پایان جنگ اخیر تغییراتی در روابط کارگر و کارفرما ایجاد نمود موضوع قراردادهای دسته جمعی بود. بطوریکه میدانیم کارگر بتهائمی هرگز قادر به بستن قراردادی که مفاد آن بنفع او باشد نیست. زیرا در شرایط فعلی که طرفین معامله عملاً دارای حقوق مساوی نیستند، تساری حقوق

موقعی بر قرار میشود که کارگران بایک دیگر متحد شده و عملاً قدرتی در مقابل قدرت کارفرمایان بوجود آورند و بتوانند قرار دادی که در آن دستمزدها و شرایط کار بطور نسبه عادلانه تعیین گردد منعقد نمایند. باین ترتیب بجای اینکه صاحب کار شرایط کار و دستمزدها را تعیین کند اجتماع کارگران با کارفرما مواد این قرار داد را تنظیم می کنند. قرار داد دسته جمعی شامل همه کارگران صنف می شود و در داخل صنف يك قانون حقیقی تلقی میگردد ... و باین صورت اتحاد کارگران در اقتصاد يك قدرت حقیقی قانونی در جنب قدرت قضائی بوجود آورده بود.

پس از جنگ - پس از جنگ بسیاری از درخواست های کارگران که تا آن موقع صورت عمل بخود نگرفته بود، در اغلب کشورهای انگلیسه از زیر یوغ فاشیسم نجات یافته بودند و بوسیله عناصر دموکرات اداره میشدند، عملی گردید. حکومت های توده ای در اروپای شرقی و حکومت های نسبه مترقی در بعضی از کشورهای اروپای غربی طبق آمال طبقه کارگر اصلاحاتی بنفع اقتصاد ملی بعمل آوردند که در تغییر روابط تولید کم و بیش موثر بوده است. مصادری اصلاحاتی را که در این زمینه در کشورهای مختلف بعمل آمده است شرح می دهیم :

کمیته بنگاه

۱- در فرانسه - مطابق قانون در فرانسه تشکیل کمیته های بنگاه در مؤسساتی که بیش از ۵۰ کارگر دارند اجباری است. این کمیته ها با هیئت مدیره مؤسسه درباره بهبود شرایط دسته جمعی کاروندگی کارکنان همکاری می کنند. در تمام فرانسه ۲۰,۰۰۰ مؤسسه دارای کمیته بنگاه میباشند.

کمیته بنگاه، امور اجتماعی بنگاه را اداره می نماید و یادار اداره آن نظارت میکند (صندوقهای تعاون - شرکت های تعاونی - تشکیلات مرخصی های دسته جمعی - تشکیلات ورزشی - مؤسسات تربیتی و صنفی وابسته به بنگاه - همچنین بهداری بنگاه) از نظر اقتصادی کمیته بنگاه بعنوان مشورت وظایف زیرین را دارا می باشد :

مطالعه پیشنهادهای (کارکنان) در خصوص بالا بردن تولید. کمیته میتواند پیشنهادهایی در خصوص تشکیلات کلی بنگاه بدهد.

هیئت مدیره بنگاه موظف است در خصوص هرگونه مسائلی که مربوط به طرز اداره، تشکیلات، و روش عمومی کار است با کمیته مشورت نماید

هیئت مدیره موظف است وضع مؤسسه را با اطلاع کمیته برساند. رئیس مؤسسه باید هر سال اقلاً یکدفعه گزارش جامعی در خصوص فعالیتهای گذشته راجع با امور مؤسسه و همچنین نقشه کار آینده بکمیته بدهد. اگر مؤسسه شرکت سهامی باشد هیئت مدیره بایستی بیان کار و گزارشهایی را که برای صاحبان سهام تهیه کرده است قبلاً با اطلاع کمیته برساند. کمیته می تواند مسئول مالی بنگاه را احضار و از او در خصوص گزارش کارش اطلاعاتی بخواهد. در موقعیکه مسئول مالی بنگاه احضار

می شود کمیته می تواند یک نفر کارشناس حسابداری از روی لیستی که در معاکم دادگستری در خصوص کارشناسان وجود دارد، انتخاب کند و با خود بجلسه بیاورد. حقوق این کارشناس از طرف موسسه پرداخت می شود.

این کارشناس حق خواهد داشت بدفاتر حسابداری رسیدگی نماید. اعضای کمیته همان حقی را که صاحبان سهام در خصوص دریافت گزارشها و انتشارات دارا می باشند دارند. علاوه دو نفر از اعضای کمیته یکی از طبقه کارگران و دیگری از صنف مهندسی و کارکنان فنی بایستی مرتباً در جلسات هیئت مدیره با رای مشورتی شرکت کنند.

ترکیب کمیته - اعضای کمیته عبارتند از رئیس بنگاه یا نماینده او و نماینده کارکنان بنگاه از ۲ تا ۸ نفر بعد از اعضای بنگاه و علاوه هر سندیکای صلاحیت داری که از طرف موسسه برسمیت شناخته شده باشد می تواند یک عضو مشاور بکمیته اعزام دارد.

انتخاب کنندگان بایستی فرانسوی بوده و اقلاً ۱۸ سال داشته باشند و سابقه خدمتی معادل ششماه در بنگاه داشته باشند. همچنین خارجیانی که مدت پنجسال در فرانسه کار کرده و واجد شرایط بالا باشند حق انتخاب کردن را دارا هستند.

انتخاب شوندگان - افراد فامیل صاحب کار حق انتخاب شدن را ندارند. انتخاب شوندگان بایستی فرانسوی بوده و اقلاً ۲۶ سال داشته باشند. دارای سواد خواندن و نوشتن بوده و اقلاً یکسال در بنگاه سابقه کار داشته باشند. کسانی که از مقامات سندیکائی عزل شده باشند حق انتخاب شدن را ندارند.

اعضای کمیته برای مدت یکسال انتخاب می شوند و نماینده کارگران بنا بر درخواست سندیکای مربوطه ممکن است از نمایندگی برکنار گردد.

رئیس بنگاه موظف است زمانی را که اعضای کمیته بکارهای خود رسیدگی میکنند (و این زمان از بیست ساعت در ماه تجاوز نخواهد نمود) حقوق آنها را مطابق حقوق معمولی پرداخت نماید. همچنین رئیس بنگاه موظف است نمایندگان سندیکاهای که در کمیته شرکت میکنند حق حضور بدهد.

کمیته در هر ماه اقلاً یک جلسه تشکیل میدهد و در صورتیکه اکثریت اعضای آن درخواست جلسه فوق العاده را نمایند این جلسه تشکیل می گردد. در این صورت بایستی دستور جلسه منضم با دعوت نامه باشد.

تصمیمات کمیته با اکثریت آراء اتخاذ خواهد شد و در صورتیکه راجع به موضوعی بین اکثریت اعضای کمیته و رئیس بنگاه توافق حاصل نشود جلسه دیگری با حضور بازرس کار تشکیل خواهد شد.

در صورتیکه رئیس بنگاه پیشنهاد کمیته را رد نمود کمیته می تواند پیشنهادهای خود را به بازرس کل تولید صنعتی اطلاع دهد. این شخص پس از مشاوره با شورای مشورتی اقدام مقتضی بعمل خواهد آورد.

۲ - در چکوسلواکی - در هر موسسه که بیش از ۲۰ نفر کارگر داشته باشد

شورای بنگاه تشکیل می شود. در این شوراها از ۳ تا ۱۵ نفر نماینده کارکنان شرکت میکنند وظایف این شوراها برقرار زیر است: حمایت و تشویق منافع اقتصادی - اجتماعی - بهداشتی و فرهنگی کارکنان، کنترل فعالیتهای اقتصادی بنگاه بمنظور انجام آنها طبق تعلیمات صادره در راه نفع اقتصاد عمومی، کنترل فعالیتهای اقتصادی بنگاه به منظور انجام دادن آنها در راه نفع اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی و بهداشتی کارکنان بنگاه. شرکت در اداره موسسات، بوسیله مشاوره برای مراعات صرفه جوئی و ازدیاد سطح تولید. طرز انتخابات و طرز کار کمیته های بنگاه در چکوسلواکی تقریباً نظیر فرانسه است و مابرای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آن خودداری میکنیم.

در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی از قبیل لهستان - بلغارستان - آلبانی یوگوسلاوی و مجارستان برای بالا بردن سطح تولید و دخالت کارکنان در اداره امور تولید اصلاحاتی نظیر کشور چکوسلواکی (البته چون چکوسلواکی صنعتی ترین کشور این ناحیه است این اصلاحات در آنجا بطور اساسی تری انجام گرفته است) بعمل آمده است.

بطور کلی ملاحظه میشود که کمیته های بنگاه در موسسات تولیدی شخصی تا اندازه ای از استقلال کار فرما کاسته و کارکنان مؤسسه را در اداره امور آن دخالت میدهند. بعلاوه از سوء استفاده های کار فرمایان در قسمت حقوق کارگران و پرداخت مالیات بر درآمد و غیره جلوگیری مینمایند. در حقیقت کمیته های بنگاه مالکیت وسائل تولید را محدود میکند و باین ترتیب تغییراتی در روابط تولیدی ایجاد مینمایند.

ناسیونالیسمونها - برای اینکه وسعت اقدامات اصلاحی در این قسمت از کشورهای اروپا برخوانندگان معترم روشن گردد تا بهتر بتوانند بنتایج آن بی بیرند مامختصری در خصوص تکنیک ناسیونالیسمونها نیز بحث خواهیم نمود.

اقدام اساسی که پس از جنگ برای احیای اقتصادیات و محدود نمودن استثمار بعمل آمده است ملی کردن صنایع است. جنگ دوم جهانی کارگران همه کشورهایار بیدار نمود. اینها فهمیدند برای چه جنگیده اند، فهمیدند تروست ها و سرمایه داران بزرگ نه تنها دشمن صلح اند بلکه با بشریت مخالفند و تا نفوذ آنها کم نشود و رفته رفته از بین نرود روی سعادت را نخواهند دید. کارگران بعضی از کشورها این مطالب را از خیلی پیش از جنگ دوم جهانی میدانستند. منتها قدرت و نفوذ سرمایه داران بقدری بود که نمیتوانستند پیشنهادات اصلاحی خود را بمرحله عمل در آورند. جنگ دوم جهانی بتوده های اغلب کشورها این موقعیت را داد تا افکار اصلاح طلبانه خود را عملی نمایند و باین ترتیب نفوذ نفوذ سرمایه داران بزرگ را از بین برده و دموکراسی های جدیدی بوجود آورند.

صنعت ملی شده یعنی چه؟ وقتی يك صنعت را میگویند ملی شده که فقط برای تامین احتیاجات جامعه بهره برداری شده و حداکثر استفاده را برای مصرف کننده داشته باشد. صنایع را برای اجرای سه موضوع زیر ملی میکنند:

۱ - از بین بردن نفوذی که موسسات بزرگ سرمایه داری در دولت دارند

۲ - تبدیل « نفع صاحبان سهام » به « خدمت برای نفع اجتماع »
 ۳ - ایجاد دموکراسی حقیقی در داخل مؤسسات صنعتی بطوریکه هر یک از کارکنان مؤسسه، مؤسسه را از آن خود دانسته و با طیب خاطر در بالا بردن سطح تولید با سایرین همکاری نماید. اینجا باید یادآوری کرد که هر صحتی که در دست دولت است صنعت ملی شده نیست زیرا اولاً اغلب دولتها ملی نیستند و ثانیاً این صنایع بعلمت صحیح اداره نشدن حداکثر استفاده را بمصرف کننده نمی دهند و ثالثاً تولید کننده و مصرف کننده هیچگونه کنترلی در آن ندارند. مانند صنایع ملی مادرا ایران که بهیچوجه نمیتوان نام صنایع ملی شده را بر آنها گذاشت.

چه کسانی صنایع ملی شده را اداره میکنند؟

صنایع ملی شده را بایستی نمایندگان دولت - نمایندگان تولید کننده و نمایندگان مصرف کننده اداره نمایند. اولاً دولت بایستی در اداره آنها شرکت کند زیرا در غیر این صورت ممکن است مؤسسه منافع کارکنان خود را مقدم بر منافع اجتماع منظور دارد. تولید کننده بایستی در اداره آنها شرکت کند زیرا صلاحیتدارترین افراد برای اداره امور تولید همان تولید کنندگان هستند و علاوه تولید کننده برای اینکه بدانند نتیجه زحمات او چه میشود بایستی در اداره امور تولید شرکت کند. مصرف کننده نیز بایستی در اداره تولید نظارت داشته باشد. زیرا تولید برای تأمین احتیاجات جامعه یعنی مصرف کننده عمل می آید و ممکن است در صورتیکه مصرف کننده نظارت نداشته باشد تولید کننده و دولت بدون در نظر گرفتن نفع مصرف کننده در سود برآیند نفع مؤسسه و یا دستمزد کارکنان رابیش از حد لزوم زیاد کنند و بدین وسیله قیمتها را بالا برند و این عمل بنفع جامعه یعنی مصرف کننده نیست.

طرز انتخاب نمایندگان این سه دسته - دولت نمایندگان خود را از بین کارمندان بعصیر و با اطلاع انتخاب می کند. کارکنان مؤسسه بر دو قسمت می شوند اول کارگران و دوم کادر فنی یعنی مهندسیین و کارکنان فنی، که نمایندگان هر کدام بوسیله اتحادیه مربوطه تعیین می گردد.
 نمایندگان مصرف کننده از طرف تشکیلات منتخبه از طرف مردم، تعیین می گردند. مانند انجمن شهر، انجمن ایالتی و ولایتی - اتاق بازرگانی - سندیکای کارگران - شرکت های تعاونی و غیره.

چه موسساتی ملی می شوند - در قدم اول بانکها و صنایع کلیدی

یعنی ام الصنایع را ملی می نمایند.

۱ - بانکها را از این لحاظ که دل بسیار مهمی در اقتصادیات بازی می کنند و بقول « پرودن » برای اینکه حاکم واقعی اقتصاد هستند، ملی میکنند. اختیار بانکها یعنی دادن اعتبارات را نباید بدست بانکداران داد. چه آنها جز زیاد کردن نفع و سرمایه خود نظر دیگری ندارند و حال آنکه اعتبارات بایستی برای ازدیاد فعالیت و استفاده جامعه داده شود نه برای زیاد کردن نفع اعتبار دهنده و اعتبار گیرنده. بانک بایستی در خدمت اقتصاد قرار گیرد نه بالعکس بنا.

براین برای جلوگیری از حکومت سرمایه داری مالی بر صنایع، و جلوگیری از بحران‌ها لازم است که اعتبارات در درجه اول ملی شوند. زیرا پایه مبارزه بر علیه بحران و بیکاری، ترقی سطح قدرت خرید توده هاست. هر عملی که بتواند این ترقی را انجام دهد از قبیل پائین آوردن ارزش پول، بالا بردن دستمزد و ایجاد کارهای بزرگ، همه برای موفقیت، احتیاج به قدرت پول دارند و باینجهت است که بایستی اعتبارات بطور عاقلانه‌ای رهبری شود و این عمل ممکن نیست مگر با ملی کردن بانکهای اعتباری.

۲ - صنایع - در قدم اول صنایع مادر، از قبیل معادن زغال سنگ - معادن نفت - برق و گاز - حمل و نقل - صنایع سنگین (ذوب آهن و غیره) را ملی میکنند و سپس بقیه را.

طرز پرداخت بهای موسسات - پرداخت بهای موسسات، بنگاه، برای دوات‌ها مخصوصا اگر وضع مالی آنها خوب نباشد عملی نیست و بهای آنها با قسط پرداخت میشود. میزان بها از روی ارزیابی و با رسیدگی بدفاتر مؤسسه و با ارزش سهام بنگاه در بورس‌ها، قبل از اینکه ملی شود، تعیین میگردد. در بعضی از کشورها بجای سهام - به صاحبان آنها اوراق وامی که مثلا در ظرف بیست سال بایستی مستهلک شود داده میشود. سود این وام معمولا ۳ درصد است. در بعضی از کشورها بصاحبان موسسات سودی را که مثلا در سال ۱۹۴۵ تعلق میگرفته سالیانه میپردازند. طریقه اول بیشتر معمول است و دولت‌ها بهای این موسسات را بوسیله سود آنها پرداخت مینماید.

مؤسسات ملی شده چگونه اداره میشود!

در فرانسه - بانکها) بانک فرانسه - در اینجا فقط مالکیت سهام را تغییر داده اند و دولت تنها سهامدار بانک است و بسهمداران سابق اوراق وامی با سود ۳٪ داده اند. امروزه همان اشخاص سابق با همان اسلوب بانک را اداره میکنند. اداره این بانک تقریبا بصورت بانک ملی ما درآمده است و نمیتوان گفت که ملی شده است. غیر از بانک فرانسه چهار بانک مهم دیگر مطابق قانون، ملی شده اند بصاحبان سهام این بانکها سودی که در سال ۱۹۴۴ تعلق میگرفته داده می شود. این بانک‌ها بوسیله هیئت مدیره‌ای مرکب از ۱۲ نفر اداره میشوند، که چهار نفر آنها نماینده دولت، چهار نفر نماینده کارکنان بانک و چهار نفر نماینده استفاده کنندگان از اعتبارات هستند. مدیر کل بانک بوسیله دولت تعیین میشود سایر بانکها - فقط در بانکهای که بیلان آنها بیش از ۵۰۰ میلیون فرانک است دولت برای نظارت در کار آنها یک نفر نماینده دارد تعداد این بانکها ۱۱ است.

۳ - صنایع - تمام صنایعی که صاحبان آنها یا آلمان‌ها همکاری کرده اند ملی شده اند مثل کارخانه اتومبیل سازی «رنو» در پاریس و کارخانه اتومبیل سازی «برلیه» در لیون. علاوه بر آن معادن زغال سنگ، راه آهن، برق و گاز ملی شده اند. صنایع بوسیله هیئت مدیره‌ای که از نمایندگان دوات، تولید کننده و مصرف -

کننده تشکیل میشود؛ اداره می‌شوند. ترکیب این هیئت مدیره در اغلب مؤسسات متفاوت است. مثلاً هیئت مدیره راه آهن فرانسه از عناصر زیر مرکب شده است:

- ۵ نفر بازرس دارائی؛ مستشار دیوان مجاسبات؛ عضو شورای دولتی
- ۵ نفر بازرس معادن و پل و شوارع
- ۵ نفر نماینده صاحبان امتیاز سابق راه آهنهای فرانسه (ناحیه شمال، مشرق پاریس، اورلئان، پ.ال.ا.م.، جنوب)
- ۵ نفر نماینده کارکنان راه آهن

عمل کرد صنایع ملی شده در فرانسه بسیار رضایت بخش بوده؛ بطوریکه تولید برق ۱۳۰ درصد و گاز ۱۲۶ درصد راه آهن ۱۱۰ و زغال ۱۱۵ درصد تولید سال ۱۹۳۸ بوده و حال آنکه تولید سایر صنایع هنوز بسطح سال ۳۸ نرسیده است.

۳- بیمه - اغلب شرکت های بزرگ بیمه ملی شده اند و اداره آنها بدست هیئت مدیره است که از نمایندگان دولت، نمایندگان کارکنان بیمه و نمایندگان اتحادیه کارگران و غیره تشکیل میشود.

انگلستان - در قسمت بانکها فقط بانک انگلستان ملی شده آنها بهمین طرزى که بانک فرانسه ملی شده است، یعنی فقط دولت سهام اشخاص را خریداری کرد و اداره امور بانک را صد درصد در دست خود گرفته است.

در قسمت صنایع، معادن زغال سنگ و راه آهن ملی شده و لایحه ملی شدن برق و گاز نیز بمجلس تقدیم شده است.

روی هم رفته ملی شدن صنایع در انگلستان عبارت است از گرفتن صنایع از دست سرمایه داران و متمرکز کردن آنها در دست دولت، یعنی در حقیقت صنایع در انگلستان دولتی شده اند.

این صنایع بوسیله هیئت مدیره ای که از طرف دولت تعیین میگردد اداره می‌شوند و اغلب مدیران آنها همان اشخاص سابق هستند.

برای مثال کفایت طرز اداره امور معادن زغال سنگ را ذکر کنیم. بموجب قانون ۱۶۰۰ چاه معادن زغال ملی گردیده و دولت برای ملی کردن آنها ۱۶۶ میلیون لیره بصاحبان آنها بابت بهای این معادن و ۶۶ میلیون بابت پروانه استخراج این معادن پرداخت نموده است. این معادن بوسیله هیئت مدیره ای مرکب از ۹ نفر اداره می‌شود که منجمه «سروالتر سیرترین» رئیس سابق تردیونیون، جزو هیئت مدیره ها و مسئول قسمت امور اجتماعی است. این ۹ نفر را دولت از بین صاحبان صنایع، مهندسان و اعضای تردیونیون انتخاب نموده است.

چکوسلواکی - در بعضی از رشته های تولید تمام صنایع و در بعضی دیگر بنسبت اهمیت، قسمتی از آنها ملی شده است. فقط چاپخانه ها برای اینکه آزادی مطبوعات از بین نرود ملی نشده اند.

در رشته های زیر تمام صنایع ملی شده اند؛ معادن؛ نیرو، صنایع سنگین، صنایع شیمیایی و داروئی، صنعت تصفیه روغن های نباتی، لاستیک و کائوچو، کائولن

سیمان ، سلولز ، قند و فیلم سینما . در رشته های زیرکارخانه هایی که تعداد کارگران آنها زیاد است ملی شده اند :

صنایع مکانیک ، شیشه سازی ، چینی سازی ، سופال ، نساجی ، چرم سازی و خوار بار . اداره امور هر رشته از صنایع ملی شده بدست هیئت مدیره ایست که دولت آن را انتصاب می کند . عملیات این هیئت مدیره بوسیله هیئت نظارتی که نالت آن از طرف سندیکاهای کارگران انتخاب می شوند نظارت میشود . هر واحد صنعتی بوسیله هیئت مدیره ای اداره می شود که رئیس آن راهیئت مدیره مرکزی باموافقت وزیر صناعت و جلب نظر شورای مرکزی سندیکا تعیین می کنند . اعضای این هیئت مدیره بوسیله کارکنان واحد انتخاب می شوند .

امروزه در چکوسلواکی قریب ۲۰۰ موسسه که ۶۰ درصد کارگران چکوسلواکی در آنها کار می کنند . ملی شده اند و نتیجه عمل آنها بسیار رضایت بخش بوده است .

نفع صنایع ملی شده بترتیب زیر تقسیم میگردد : ۱۰ درصد آن بین کارکنان ، مقداری برای تهیه ماشین آلات جدید و مقداری برای مستهلک کردن طلب صاحبان قدیمی این صنایع مصرف میشود .

در چکوسلواکی صنایع ملی شده بقدری خوب کار کرده و قیمت تمام شده محصولات را پائین آورده اند که دولت برای رفاه حال مردم از اول آوریل ۱۹۴۸ قیمت هارا از ۵ تا ۲۵ درصد تنزل داده است

لهستان - مطابق قانون ۲ ژانویه ۱۹۴۶ راه آهن ، برق ، حمل و نقل هوایی ، صنایع ذوب آهن ، صنایع شیمیائی ، بانک ها ، معادن نفت و معادن زغال سنگ ملی شده اند . تقریباً $\frac{2}{3}$ موسساتی که ملی شده متعلق بآلمانها و یا هم کاران لهستانی آنها بوده و باین مناسبت دولت ببهای آنها را پرداخت نموده است . قیمت این مؤسسات سه چهارم قیمت کل مؤسسات ملی شده است . ۴۰ درصد کارگران در صنایع ملی شده کار می کنند . صنایع ملی شده تقریباً شبیه بصنایع ملی شده چکوسلواکی اداره میشوند .

یوگوسلاوی - در این کشور صنایع سنگین ، صنایع استخراجی ، ثروت های زیرزمینی ، جنگلها ، وسایل حمل و نقل ، بانکها ، تجارت بزرگ و بیک قسمت از صنایع سبک ملی شده اند .

تقریباً ۸۳ درصد صنایع کشور متعلق بدولت است . طرز اداره صنایع ملی شده در این کشور و کشورهای بلغارستان و آلبانی تقریباً نظیر طرز اداره صنایع چکوسلواکی است . (در رومانی صنایع ملی نشده اند)

* * *

بطور کلی در نتیجه بوجود آمدن کمیته های بنگاه ، علمی شدن ناسیونالیزاسیون ها و اجرای قرارداد های دسته جمعی در روابط تولید در کشورهای اروپا و

مخصوصاً در اروپای شرقی پس از جنگ، تغییرات زیادی مشهود گردیده است. این تغییر روابط تولید در این کشورها (کشورهای اروپای جنوبی و شرقی) رژیم جدیدی بوجود آورده است که بارزیم قبل از جنگ این کشورها فرق بسیار دارد.

قبل از جنگ کنونی اغلب از صنایع و بلکه قسمت عمده اقتصاد این کشورها بوسیله سرمایه های خارجی اداره میشد (۹۸ درصد تولید فلزات و ۵۱ درصد سرمایه های مورد استفاده در اقتصاد ملی یوگوسلاوی - و ۸۷ درصد سرمایه صنایع نفت و ۶۶ درصد سرمایه صنایع الکترونیک و تکنیک در لهستان - و ۹۰ درصد سرمایه مورد استفاده در اقتصاد ملی بلغارستان و غیره) ولی امروزه نه تنها این کشورها در مقابل سرمایه های خارجی استقلال خود را بدست آورده اند بلکه نفوذ سرمایه داران بزرگ داخلی را نیز از بین برده و دموکراسی جدیدی بوجود آورده اند و زمینه تغییرات اساسی روابط تولید رفته رفته آماده میگردد. (۱)

(۱) منابعی که برای تهیه این مقاله استفاده شده است به قرار زیرند:

- 1) La démocratie et les voies du socialisme par Raymond Guyot
- 2) Democratie Nouvelle N.4.
- 3) La Pensée N.2, 10
- 4) Hommes et techniques N.28
- 5) Temps nouveaux N.28.
- 6) Les comités d'ensereise C.G.T.

بقیه از صفحه ۷۴

۳ - جنبه اجتماعی خطسیر فلسفی که می بایست بوجود آید نمیتوانست مانند فلسفه ارسطو و افلاطون حقوق اجتماعی و مدنی را از مختصات طبقات ثروتمند و حاکمه یونان قرار دهد. لازم بود که اولاً حقوق اجتماعی و حقوق دمکراتیک به تمام طبقات اجتماعی یونان توسعه داده شود و ثانیاً از لحاظ روابط بین المللی تساوی حقوق برای ملل غیر یونانی نیز شناخته شود و آنها وحشی تلقی نگردند. ۴ - فلسفه جدید در جنبه اخلاقی خود می بایست سعی کند در افکار و آراء، که نسبت به تمام سطوح ها و همه چیز بد بین و شکاک شده بودند تعادل ایجاد نماید می بایست با سستی و رخوت و بی علاقگی صرف نسبت بمسائل اجتماعی مبارزه شود و برای مبارزه در راه هدفهای اخلاقی و اجتماعی و بشری پایه و اساس محکم بنا گردد. در مقاله آینده برای معرفی ساده و خلاصه این جهت با خطسیر فلسفی سعی و کوشش خواهیم نمود که عبارت از فلسفه اپیکوریها و مخصوصاً فلسفه رواقیون می باشد. مطالعه دو جهت یاد و خطسیر فلسفی در یونان یعنی فلسفه افلاطون و ارسطو از طرفی و فلسفه اپیکور و رواقیون از طرف دیگر، در ضمن مطالب دیگر این حقیقت را نیز روشن می نماید: فلاسفه نیستند که طرز زندگی و شرائط زندگی فلسفی و اجتماعی جامعه های بشری را تعیین و ترسیم می نمایند بلکه بالعکس طرز زندگی و شرائط زندگی اجتماعی است که در فکر فلاسفه و متفکرین اجتماعی منعکس و خلاصه میگردد ولی طبیعی است که شخصیت و نوع فکر و استعداد علمی و فلسفی افراد متفکر در خوب و یابد و ناقص یا کامل منعکس کردن احتیاجات و ضروریات اجتماعی نقش نسبتاً مؤثری بازی می نماید.



کتابهای نو

بشریت روزنامه‌ها و محافل دولتی و غیر دولتی را بغوریت ازخطر! جنگ آگاه میسازند و انبارهای اسلحه آنها وجیب‌های فراخ و پر نشدنی خود را از اسلحه و پول پر می‌کنند بدیهی است وقتی انبارها از باروت انباشته شود یک جرعه کافی است که محصولات آنها را بکار اندازد و باز هم بازاری برای فروش تهیه شود. آنها با پول‌های کلانی که از ریخته شدن خون میلیون‌ها فرد بشر بدست می‌آورند قادرند که پارلمانها و دولتها را بخرند و بهمین جهت است که بالاخره «هر شرکت اسلحه سازی دارای سرویس کامل رشوه پردازی است» و قدرت چنین رشوه‌ها است که نمایندگان (!) را در پارلمانها و دولت‌ها مانند موم در دست این دژخیمان نرم می‌کنند. برناردشاو این مضمون را در نمایشنامه خود بنام «ماژور باربارا» از دهان مرد اسرار آمیز یا اسلحه‌ساز، این چنین می‌پروراند:

«دستگاه حاکمه کشور تو! من دستگاه حاکمه کشور تو هستم - من با توافق لازاروس (شیطان). خیال می‌کنید که تو وهم چنین ایده آلیستهای مثل تو زمانیکه ردیف در آن دکان، زیر آن گنبد حق (مقصود پارلمان است) نشسته‌اید بر مرد اسرار آمیز و لازاروس حکومت می‌کنید؟ خیر رفیق، تو هر چه بنفع ما باشد انجام خواهی داد.»

سوداگران هرکت یا اسلحه فروشان

چاند اول
نگارش انگلیزخت و هانیخن
ترجمه مسعود رجب‌نیا -
در ۹۹ صفحه بایک مقدمه
کوتاه مترجم - چاپخانه
پاکت چی - قطع وزیری
کتاب، مربوط بوقایع قبل از جنگ
اخیر است و قسمت بسیار مختصری از
دسیسه‌ها و تقلبات سرمایه داران سازنده
اسلحه را برای فرورش کالایشان روشن می
کند.

«اسلحه فروشان» در تکاپوی فروش اسلحه بهر گونه جنایتی دست می‌زنند و بهر شکلی تظاهر می‌کنند. گناه میهن - پرستند، گناه انسان دوست و گناه صلح طلب، امامد هر حال دروغ می‌گویند و جز آتش - بیاران چنین تیره بختی بشر نیستند. «اگر میهن پرست باشند میهن پرستی آنان نوع جدید و جنبه‌ای خاص و بی طرفانه دارد. میهن آنها، روز دوشنبه انگلیس است، روز سه شنبه روسیه، روز چهارشنبه کانادا، و پنجشنبه ایتالیا و بهمین منوال تا آنکه به «پرو» و چین هم میرسد و از آنان نیز سفارشا گرفته میشود.»

این آقایان صلح طلب از اینکه صلح دوام کند و جنگی بشریت را به قتل نکشد سخت عصبانی میشوند و در راه نجات

ماه مهم پنجم خود امروز در کشور خود از این گونه سیاستمداران میبینیم که برای آب کردن بنجل‌های آمریکائی-چگونه سیاستمدار شده‌اند .

این کتاب خواننده را تا حدودی بدسائس سرمایه‌داران بین‌المللی آشنا میسازد . موضوعی که در این کتاب کمتر بآن توجه شده است این است که بین این سرمایه‌داران اسلحه ساز و سایر سرمایه‌داران فرق اساسی فائل شده و رل آنها را در بوجود آوردن جنگ‌ها و بدیختی‌های بشر کمتر از آنچه که هست جلوه داده‌است . در هر صورت کتاب بسیار مفید است .

اما از نظر ترجمه باید گفت اگر مترجم کوشش بیشتری نشان میداد با مابه‌ای که در کتاب دیده میشود ترجمه‌ای خیلی بهتر از این که هست میداشتیم . در چاپ کتاب هم سلیقه و دقت زیادی بکار نرفته است و غلط‌های چاپی زیادی موجود است .

در انتظار مجلدات دیگر کتاب .

ح:م

قانون

چیست و چگونه پیدا شد ؟

از احمد قاسمی - در ۲ صفحه

از انتشارات کمیسون تبلیغات

حزب توده ایران - خرداد ۱۳۲۶

این کتاب رساله کوچکی است با

حواشی لازم و توضیحات بجا - در باره

قانون و نظریات مختلف در باره ایجاد

آن و استنتاج اینکه کدام يك از آن نظریات

صحيح است .

« نظریه حقوق طبیعی و قرار داد

اجتماعی » و علل پیدایش آن و سایر

مسائلی ازین ، قبیل درین رساله کوچک

تشریح شده است . تقریباً می‌توان گفت

تمام رساله به تحلیل و انتقاد ازین نظریات

و پایه ریزی و تشریح نظریه جدیدی در باره قانون که نویسنده آنرا « نظریه علمی تاریخی » نامیده است اختصاص داده شده . و در آخر نیز سه صفحه‌ای به « نظر اجمالی بقوانین ایران » تخصیص داده شده .

کتاب ساده، و قابل درک برای همه است . ولی تبویب آن اگر دقیقتر بود بیشک بمقصود نویسنده بیشتر کمک میکرد گذشته ازینکه بسیار مفیدتر بود اگر به قسمت « نظر احتمالی بقوانین ایران » توجه بیشتری می‌شد و صفحات زیادتری از رساله بآن تخصیص داده می‌شد مثلاً تشریح می‌شد که جمله «علاقه مابه قانون اساسی با کوشش در تکمیل آن، نه فقط منافات ندارد بلکه . . . » یعنی چه و چرا؟ و چند مثال ساده برای آن می‌آوردند و برای اجرای این منظور اشکالی نداشت اگر در قسمتهای قبلی رساله اختصار بیشتری رعایت می‌شد .

بیست و چهار ساعت زندگانی

يك زن

از : اشتون تسوايك

ترجمه عبدالله توکلی و رضا سیدحمینی

۷ صفحه - ناشر قانون معرفت تهران تیر ۳۲۶

بیقین میتوان گفت « تسوايك » نویسنده‌ای

است که بیش از همه نویسندهگان معاصر

اروپا به ایرانیان شناسانده شده است .

با وجود این ترجمه کنندگان کتاب

« بیست و چهار ساعت . . . » لازم

دیده اند که شمه‌ای در شرح حال این

نویسنده و نیز مختصری در باره آثار

ترجمه شده او بفارسی و ترجمه کنندگان

اولیه این آثار بنویسند .

کتاب، داستان‌زنی است چهل و چند

ساله، که يك اتفاق معین، بیست و چهار

ساعت از زندگانی ساده و آرام و بی‌رنک

و بوی بیوگی او را چنان متلاطم میسازد

که هنوز ، پس از گذشت سالهای دراز و پس از اینکه موهای سرش همه سفید شده ، خاطره آن ، او را بهیچان میآورد . مثل همه داستانهایش ، تساویک درینجا نیز با آزادی تمام نوشته خود را شروع می کند و هیچ واژه ای ندارد که پس از دوسه انحراف موقتی - که گرچه خود جذاب است - باصل مطلب برسد - و مثل همه جا زبردستی تساویک در تشریح حالات مختلف روانشناسی اشخاص کتابش درینجا نیز نمایان است . ولی بیشتر به چگونگی ترجمه موجود بپردازیم :

کتاب خوب چاپ شده است - ترجمه قابل فهم و تطبیق است . خوب بودمی - نوشتند که ترجمه حاضر از چه زبانی است . جملات نامفهوم کمتر می توان یافت . ولی اصطلاحات نامانوس مثل آنچه در صفحه ۴ « کارخانه دار شکم گنده لیونی مانند گاوی ، زودزود (!) بظرف ساحل می دویند » بی شک درینجا مقصود « تند تند » و یا « بهجمله دست پاچه » بوده است . این اصطلاح یکی دو بار دیگر پیش آمده است .

گرچه در کتابهای تساویک (غیر از بیوگرافیهایش) با اصطلاحات ناشناسی که برای یک خواننده عادی فارسی زبان احتیاج به توضیح دادن باشند کمتر بر میخوریم ولی در صفحه ۱۴ این کتاب به لغت « انگلیکانیسم » بر میخوریم که لازم بود با مراجعه یک فرهنگ مختصر توضیحی در زیر آن میدادند .

و نگراندان

از ما کسیم گورکی - ترجمه علی کسمائی
ناشر علی اکبر علمی و شرکاء
گرچه از ما کسیم گورکی نویسنده

مفاهیم و معروف شوروی و سبیل رئالیسم سوسیالیستی ، داستانها و نوول - های زیادی در زبان فارسی چاپ شده است ولی تا کنون آثار کامل و بزیرگی از او با دقت لازم و توجه مخصوص چاپ نشده است مگر یک ترجمه از « مادر » بوسیله آقای سروش و چند داستان و نمایشنامه در « پیام نو » و کتاب اخیر که آقای علی کسمائی به کمک مطبوعاتی شرکت چاپ علی اکبر علمی و شرکاء منتشر کرده اند .

در این کتاب ۹ داستان کوچک از گورکی به ترتیب : در استپ - با با آرخیب و لنکا - سرود شاهین - بیلیمان - خان و پسرش - رازو برنیا - ماکارچو در ا - بیست و شش و یک - وایزر گیل پیر چاپ شده است . صفحات کتاب با عکسها و کلیشه های از دورانهای مختلف عمر گورکی مزین شده .

مقدمه ای از مترجم و چند صفحه ای نیز در شرح حال گورکی آورده شده است که برای خوانندگان فارسی زبان مفید خواهد بود .

ترجمه این کتاب گرچه از روی زبانی غیر از زبان اصلی انجام گرفته است قابل تطبیق و مفهوم است . خدمتی را که آقای علی کسمائی باین وسیله به زبان فارسی کرده اند با در نظر گرفتن چند تذکره زیر کامل تری توانست بشود .

۱ - کتاب با حروف ریز تر و صرفه - جوئی بیشتری از لحاظ کاغذ چاپ می شد در نتیجه قیمت کتاب ارزا تر تعیین میشود .

۲ - داستانهای ترجمه شده از نو ترجمه

نمیگردید (مانند سرود شاهین - خان و پسرش - بیست و شش و یک - وایزر گیل پیر) و سعی میشد داستانهای تازه تری از گورکی ترجمه شود .

فهرست دوره ششش شماره ای (۷-۱۲) مردام ماهانه

اجتماعی

موضوع	نویسنده	شماره	صفحه
انسان و حیوان	ترجمه اکبر دانا سرشت	۸	۵۱
بحران حزب و وظایف ما - از استالین	ترجمه مهندس شرمینی	۱۱	۵۰
برای تاریخ مذاهب	ترجمه : آ .	۱۱	۵۹
<u>خصوصیات مبارزات اجتماعی</u>			
در شرایط امروزی ایران	حسین ملک	۱۲	۱
فاشیسم در کشورهای غیر صنعتی کوچک	خلیل ملکی	۷	۱
مارکس و افکار جدید - از آ. کورنو	ترجمه لطف الله مجاب	۱۰	۹
منشاء خانواده و دولت در نزد آریاها	احمد قاسمی	۱۱	۸۱

ادبیات

ایران

پسوی آینده	عماد سالک	۸	۳۱
بهار (شعر)	ابوتراب جلی	۸	۳۳
پنج دقیقه پس از دوازده	بزرگ علوی	۷	۲۶
جغدی پیر (شعر)	نیما یوشیج	۱۱	۵۷
خروس سحر (نمایشنامه)	عبدالحسین نوشین	۸	۵۷
رقص اموات (شعر)	اقتباس - نادر نادرپور	۱۰	۴۸
سنج (شعر)	منوچهر شیبانی	۹	۵۲
شب قورق (شعر)	نیما یوشیج	۷	۶۳
محیط تنک	جلال آل احمد	۹	۶۵
مفتخور الاعیان (شعر)	افراشته	۱۱	۷۱

خارج

آهنگی در مهتاب	اقتباس - احسان طبری	۱۱	۳۴
برهان قاطع سلاطین	استیفن اسپندر	۱۰	۲۱
پیغامبر - از: یوشکین	ترجمه مجتبی مینوی	۱۰	۳۳
روسپی بزرگوار - از: ژان پل سارتر	ترجمه نوشین	۷	۷۳

صفحه	شماره	نویسنده	موضوع
۴۰	۱۲	ترجمه صادق چوبک	کارگر بیمار از د. ه. لارنس

بحث های ادبی و هنری

۷۲	۱۰	منصور شکلی	اندیویدو آلیسم و هنر ماوراء جدید
۱۱	۱۲	احسان طبری	درباره انتقاد و زیبایی هنری
۲۳	۱۱	ترجمه داود نوروزی	مسئولیت نویسندگان شوروی
۵۲	۱۰	بزرگ علوی	از آ. آ. ژدانف نظری بادییات شوروی

اقتصادی

۲۰	۷	کارل مارکس	تمایل تاریخی تراکم سرمایه داری
۶۳	۷	اقتباس - ناصر وثوقی	حدود نفوذ عوامل اقتصادی
۱	۱۰	دکتر ابریم	درباره بودجه ۱۳۲۶ کشور
۵۱	۷	مهندس زاوش	دست مزد و هزینه زندگی در ایران
-	۱۲	» »	روابط تولید پس از جنگ اخیر
۶۲	۱۱	انور خامه	سیستم اقتصادی نوین چکسلواکی
۲۳	۷	مهندس عباس خداداده	کشاورزی و کشاورزی
			نفوذ مونی پلهای آمریکا
۳۱	۷	دکتر ابریم	در امور سیاسی آن کشور

بیوگرافی

۳۵	۱۱	ابراهیم گلستان	ارنست همینگوی نویسنده آمریکایی
۶۸	۱۱	مهندس م. اعتمادزاده	افراشته «شاعر توده»
۲۱	۱۰	-	استیفن اسپندر
۴۲	۱۰	احسان طبری	صادق هدایت

تاریخی

۳۳	۹	سعید نفیسی	امیرزاده نافرجام
۷۱	۹	ترجمه م دامغانی	تاریخ از نظر ابن خلدون

فهرست کاوره شش شماره ای (۷-۱۲) مرد ماهانه

اجتماعی

صفحه	شماره	نویسنده	موضوع
۵۱	۸	ترجمه اکبر دانا سرشت	انسان و حیوان
۵۰	۱۱	ترجمه مهندس شرمینی	بخران حزب و وظایف ما - از استالین
۵۹	۱۱	ترجمه : آ .	برای تاریخ مذاهب خصوصیات مبارزات اجتماعی
۱	۱۲	حسین ملک	در شرایط امروزی ایران
۱	۷	خلیل ملکی	فاشیسم در کشورهای غیر صنعتی کوچک
۹	۱۰	ترجمه لطف الله مجاب	مارکس و افکار جدید - از آ. کورنو
۸۱	۱۱	احمد قاسمی	منشاء خانواده و دولت در نزد آریاها

ادبیات

ایران

۳۱	۸	عماد سالک	بسوی آینده
۳۳	۸	ابوتراب جلی	بهار (شعر)
۲۶	۷	بزرگ علوی	پنج دقیقه پس از دوازده
۵۷	۱۱	نیما یوشیج	جغدی پیر (شعر)
۵۷	۸	عبدالحسین نوشین	خروس سحر (نمایشنامه)
۴۸	۱۰	اقتباس - نادر نادری پور	رقص اموات (شعر)
۵۲	۹	منوچهر شیبانی	سنج (شعر)
۶۳	۷	نیما یوشیج	شب قورق (شعر)
۶۵	۹	جلال آل احمد	محیط تنک
۷۱	۱۱	افراشته	مفتخور الاعمیان (شعر)

خارج

۳۴	۱۱	اقتباس - احسان طبری	آهنگی در مهتاب
۲۱	۱۰	استیفن اسپندر	برهان قاطع سلاطین
۳۳	۱۰	ترجمه مجتبی مینوی	پیغامبر - از: پوشکین
۷۳	۷	ترجمه نوشین	روسی بزرگوار - از: ژان پل سارتر

صفحه	شماره	نویسنده	موضوع
۴۰	۱۲	ترجمه صادق چوبک	کارگر بیمار از د. ه. لارنس

بحث های ادبی و هنری

۷۲	۱۰	منصور شکلی	اندویدو آلیسم و هنر ماوراء جدید
۱۱	۱۲	احسان طبری	درباره انتقاد و زیبایی هنری مسئولیت نویسندگان شوروی
۲۳	۱۱	ترجمه داود نوروزی	از آ. آ. ژدانف
۵۲	۱۰	بزرگ علوی	نظری بادیات شوروی

اقتصادی

۲۰	۷	کارل مارکس	تمایل تاریخی تراکم سرمایه داری
۶۳	۷	اقتباس - ناصر و ثوقی	حدود نفوذ عوامل اقتصادی
۱	۱۰	دکتر اپریم	درباره بودجه ۱۳۲۶ کشور
۵۱	۷	مهندس زاوش	دستمزد و هزینه زندگی در ایران
-	۱۲	» »	روابط تولید پس از جنگ اخیر
۶۲	۱۱	انور خامه	سیستم اقتصادی نوین چکسلواکی
۲۳	۷	مهندس عباس خداداده	کشاورزی و کشاورزی نفوذ مونی پلهای امریکا
۳۱	۷	دکتر اپریم	در امور سیاسی آن کشور

بیوگرافی

۳۵	۱۱	ابراهیم گلستان	ارنست همینگوی نویسنده امریکایی
۶۸	۱۱	مهندس م. اعتمادزاده	افراشته «شاعر توده»
۲۱	۱۰	-	استیفن اسپندر
۴۲	۱۰	احسان طبری	صادق هدایت

تاریخی

۳۳	۹	سعید نفیسی	امیرزاده نافرجام
۷۱	۹	ترجمه م دامغانی	تاریخ از نظر ابن خلدون

صفحه	شماره	نویسنده	موضوع
۸۱	۱۰	احمد قاسمی	تحلیل تاریخ ایران

۲۳	۱۰	دکتر ایریم	حزب <i>Wittmann</i> انتقاد در وضع کنونی حزب ما بررسی شرایط ظهور و مراحل رشد و مبارزه و خصائص تاریخی حزب توده ایران
۱	۸	احسان طبری	حزب چیست؟
۱	۹	> >	یک بیماری اخلاقی در حزب
۱	۱۱	> >	

۶۵	۱۰	ترجمه داود نوروزی	امپریالیسم وال استریت
۷۳	۹	ز - تیراژه	روابط انگلستان و آمریکا
۲۷	۹	ترجمه علی مستوفی	قانون اساسی جدید فرانسه

علمی

۲۲	۹	ترجمه امیر ناصر ماهوتیان	پرتو های کیهانی
۴۸	۱۲	ترجمه کاظم آملی	پیروزی بر سرطان
۹	۱۱	دکتر رادمش	میکانیک عمومی اینشتین
۵۵	۸	ترجمه منصور شمس	نظریه آسمان
۵۹	۱۲	دکتر رادمش	نظریه کوانتا
۹	۷	دکتر رادمش	نظریه نسبی اینشتین

فلسفی

۳۴	۸	ژرژ پولیتسر	اصول مقدماتی فلسفه
۵۵	۹	> >	> > >
۱۱	۹	ترجمه احمد آرام	آیا عالم خارج واقعیت دارد؟ از: ماکس پلانک روش غیر تعقلی در عقاید و رسوم بورژوازی سخن لوکریسیوس درباره روح
۱۴	۸	پالوجی هوروات	
۵۲	۸	ترجمه ا. ط .	

در شماره آینده

در شماره آینده که با تغییراتی از لحاظ زیبایی و طرز چاپ منتشر خواهد شد مقالات زیرین درج خواهد گردید:

از: احمد قاسمی	خانواده دودمانی در ایران باستان
از: احسان طبری	درباره جامعه شناسی
خلاصه و ترجمه از فرانسه	مارکسیسم و آزادی
از: مه‌ریم	مالیات بر درآمد
از: نیما یوشیج	پادشاه فتح
از: انور خامه	فلسفه عدم تعین

و يك عده‌ای مقالات دیگر

نمایندگان ما

شماره های مجله و انتشارات ضمیمه آن به محض انتشار با سریعترین وسایل ممکن برای نمایندگان ما فرستاده می شود. خواستاران و خوانندگان نامه ماهانه مردم در ولایات می توانند انتشارات ما را از نمایندگان ما بخواهند.

آقای صادقی	در اصفهان
آقای حسین محلوچی	در بابل
بنگاه توزیع جراید	در بروجرد
آقای هوشمند	در رشت
آقای و جیه الله صابریان	در ساری
بنگاه مطبوعات فردوسی	
بنگاه فرهنگ	در سنندج
بنگاه پخش مطبوعات کشور	در شیراز
آقای کرندیان	در کرمانشاه
بنگاه مطبوعاتی برومند	در مشهد
آقای آذر مهر	در همدان

از انتشارات نامه ماهانه مردم - شماره ۴ -

احسان طبری

شکنجبه و امید

برای مشترکین مجله مردم مجاناً فرستاده شد
از دفتر مردم و نمایندگان ما در ولایات بخوانید

مرداد ۱۳۳۶ - تهران - بها ۴۰ ریال

بزودی از ژرژ پولیتسر

اصول مقدماتی فلسفه

برای مشترکین مجله مجاناً فرستاده خواهد شد

نمایندگان ما احتیاجات خود را از این کتاب قبلاً اطلاع بدهند

جزو انتشارات نامه ماهانه مردم - شماره ۳ -

در باره اشتراك مجله

در سال اول، خوانندگان ما از اشتراك نامه ماهانه مردم زياد استقبال نکردند؛ و ماصدي نود و پنجاه هاي مجله را بطور تکفروشی در تهران، و بوسيله نمايندگان استان در ولايات بخش کرده ايم. البته اين مسئله بستگی زيادی ب عوامل نامناسب و بحرانی وضع سياست کشور و ترسی که از توقیف شدن ناگهانی مجله ميرفت، داشت بيشک اين خطر تا مدت های زيادی برای بک ارگان ثورتيک حزبی مانند حزب توده ايران با موقعيت خاص سياسی اش وجود خواهد داشت. خوانندگان ما اگر بخواهند همیشه اين حساب را بکنند پس مجله چگونه خواهد توانست بر سر پا بایستد؟

بيشک خوانندگان ما آنقدر به مجله علاقمندی نشان داده اند که حاضر به قبول خسران اندکی در راه آن باشند. گذشته از اینکه ماسعی خواهيم کرد با کتابهایی که در سلسله انتشارات مجله (که تا کنون ۳ شماره آن بطور رسمی و ۲ شماره ديگر من غير رسم) منتشر شده است و ميشود اين خسران های کاملاً احتمالی را جبران کنیم.

اگر عده مشترکين مجله از حد معينی بالا برود ما خواهيم توانست تسهیلات بسياری در امر توزيع مجله و بهتر چاپ شدن آن بوجود آوريم و مجله را هر روز بهتر از پيش بدست خوانندگان بسپاريم و با درمورد مقتضی قيمت آنرا ارزان تر کنیم.

ما در هر سال اقلاً سه کتاب و حداکثر ۵ کتاب جزء سلسله انتشارات مردم ماهانه خواهيم داشت که مشترکين مجله با دادن فقط ۱۵۰ ريال ميتوانند تمام آنها را مجاناً داشته باشند.

با در نظر داشتن اين مزایا بسيار بصرقه خوانندگان است که مجله را مشترک شوند؛ دو عين حال که کمک بزرگی به مجله نیز شده است. اگر با اشتراك مجله ما بيليد تقاضای زیر را پر کنید و از خط مارپیچ زیر بپرید و بضمیمه پول در پاکت برای ما بفرستید. در مقابل آن قبض اشتراك و تمام انتشارات مجله برای شما فرستاده خواهد شد.

تقاضای اشتراك

ا هشتمندم مجله مردم را از شماره در مدت $\frac{\text{شش ماه}}{\text{یکسال}}$ بنام و نشانی بنده ارسال دارم

به اشتراك اين مدت ريال به ضمیمه همین ورقه ارسال می شود.

نام خانوادگی نشانی شهر

وجه اشتراك نامه ماهانه مردم سالانه ۱۵۰ ريال - شش ماهه ۸۰ ريال

جاهای نقطه چین را با خط خوانا پر کنید و روی کلمات اضافی را خط بکشید.